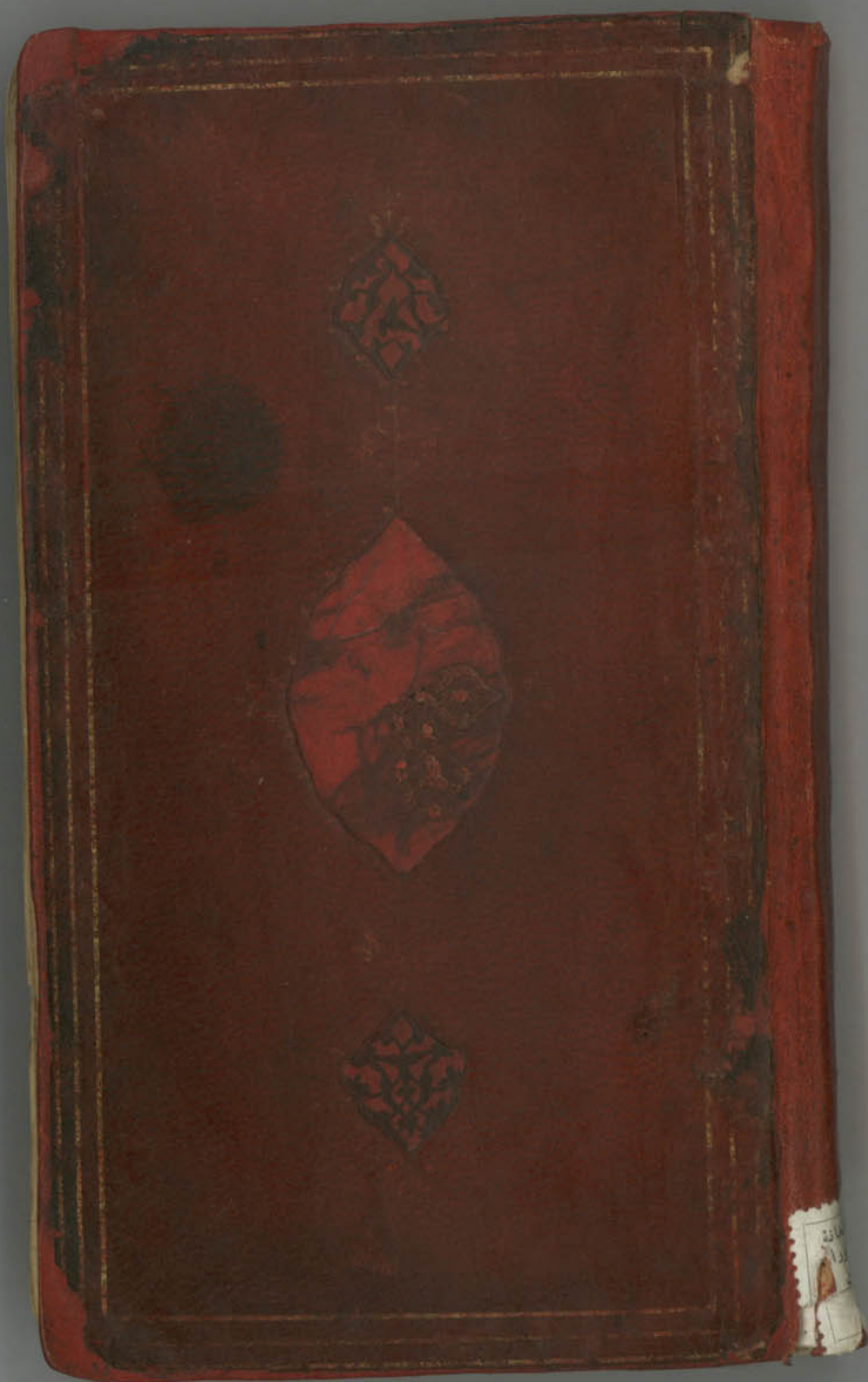
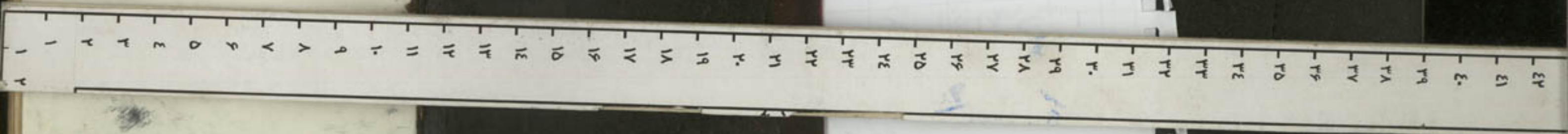


بازنامه و فرس نامه

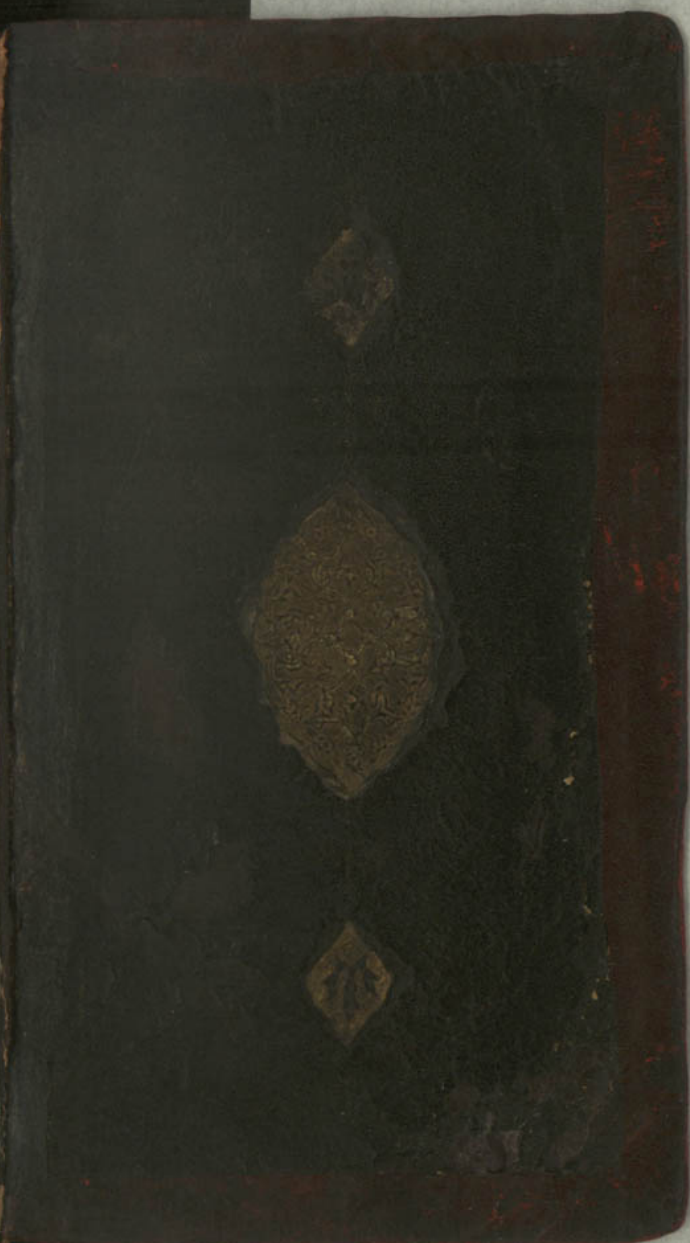




بازنامه و فرس نامه

۱۴۷۸۳
۵۷۵
ش
۵۶۹





بازنامه و فرسنامه



مجموعه سه رساله
فرنسه

۴
د
۱۸



حمد بی‌حد و مدح بی‌عد حضرت حکیم علی الاطلاق که گل دل خواص از نسیم
لطف بی‌قیاس بشکفانید و روایح عرفان و شمیم حکم اشام
جان اهل ایقان بسایند و قالب قلب را قابل نقش صور
و معانی و مخزن اسرار حکم سبحانی گردانید و دیده عقل عقلا را
مدارک اسرار عالم کبری و صغری ساخت و صلهٔ صلوات نامحدود
از مدارج قدس و تحف تحیات نامعدود از معارج انس تحفه
جان پاک زبده و برگزیده آب و خاک مدرس مدارس افلاک
مهندس اشکال احکام و افلاک دلیل صادق بیداران سحرگاه

طبیب

طبیب بیماران گناه محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم باد
که دل پاکش محل حلول خطاب ادع الی سبیل ربک بالحکمة
والموعظة الحسنة و جان مقدسش نزول و من یؤت الحکمة
فقد اوتی خیرا کثیرا بود و بر آل و اولاد آنحضرت باد درین زمان
که جهان و جهانیان مشمول امن و امانست در ظل پادشاه دین
پناه سایه حضرت آله محیی مراسم خلافت و عانه کام سلطنت
نگارنده چهره دولت فیروز زننده مشعل ملت برازنده مسند
جهانبانی برارنده رایت مسلمانی صورت عطیهٔ فیض سبحانی
خلاصهٔ نقاوهٔ پادشاهی واسطهٔ عقد سلطانی فرمان فرمای
معمورهٔ عالم مالک رقاب الامم ظل الله فی الارضین قطب
الحق والدنیا والدین طهماسب شاه خلد الله سبحانه خلافته و سلطنته
والقی علی العالمین بره و رافته و بحمد الله تعالی که از شش جهت

هفت اقلیم کل خلایق جهت استکمال امال و آمال روی بدرگاه
عالم پناهش آورده اند و از روی عنایت فرمان جهان مطاع
صادر فرمود که کمترین علی ابن محمد المطیب که نعمت پرورده
این درگاهست کتابی بنویسد در خیل نامه چنانکه مبتدی
و منتهی را از آن حظی وافر حاصل آید در تاریخ غره مبارک
رمضان سنه اثنی و عشر و ثمانمایه بیمن دولت قاهره در آن
شروع رفت من الله الاستعانه والتوفیق کتاب اول
در خیل نامه و آن مشتمل است بر صد باب چهل باب در معرفت
و شصت باب در امراض و معالجه آنها باب اول در آفرینش
اسپان باب دوم در بیان اسپ و شناختن دندان
باب سیوم در رنگهای اسپان باب چهارم در نشانهای
محمود باب پنجم در نشانهای مذموم باب ششم

در معرفت

در بیان عیبها

در معرفت نامهای اسپان باب هفتم که از آسایش و کار
نفرمودن بهم رسد باب هشتم در آداب لگام و عنان
و زین باب نهم در معرفت سوار که چگونه باید باب دهم
در آداب احتیاط کردن اسپ باب یازدهم در معرفت اعضای
اسپان باب دوازدهم در معرفت اسپان نیک باب سیزدهم
در علامات اسپان بد باب چهاردهم در بیان آنکه کدام
اسپ چه کار را شاید باب پانزدهم در معرفت اسپان داغی
باب شانزدهم در تربیت اسپ پادشاهان باب هفدهم
در معرفت اسپان بد باب هجدهم در تربیت کره اسپ
باب نوزدهم در زین نهادن کره اسپ باب بیستم
در ریاضت اسپان و شرط حیض باب بیست و یکم در فرق میان
مادیان و نریان باب بیست و دوم در فحل دادن اسپ باب بیست و سیوم

 باب اول در آفرینش اسپان اختلاف
کرده اند اما آنچه در کتب متقدمان مطالعه افتاده است
که چون حق عز شانه خواست که اسپ را بیافریند باد را فرمود
که از شما خلقی خواهم آفرید باد دعا کرد که از ما خلق میافر
که از آن باتش عذاب کنی پس اسپ را آفرینش
کرد و روایت کلبی چنانست که ایزد سبحانه و تعالی
صد اسپ از دریا بیافرید و بیرون فرستاد و ایشان از ریاض جنت
میکردند و تمامت اسپان از تخم ایشانند فی الجمله اتفاق بر آنست
که بعد از انسان از حیوانات هیچ چیز شریف تر از اسپ نیست
و چنانچه حق سبحانه و تعالی مردم را بر تمامت مخلوقات فضل
نهاده است اسپ را بر همه حیوانات فضیلت نهاده و صورت او

نیکوترین صورتهای ایشان آفرید و بروی برکت کرد و عزیز گردانید
و مرکب انبیا و همه پادشاهان ساخت و ایشانرا بواسطه سواری
بر ایشان ظفر داد و از پیغمبر علیه افضل الصلوات مسموعست
که در فضیلت اسپ الخیل معقود فی نواصیها الخیر الی یوم القیامة
و هم نقل است از پیغمبر صلعم اذا اراد الله برجل خیرا رزقه مرکبا
وطیا و دارا واسعا و نیز فرموده اند که نعم الخیل راکبها
عز و مالکها غیر فقیر و در امثال عرب آمده است در شان
اسپ فی ظهرها عز و فی بطنها کنز گفته اند عزیزترین مکانی در دنیا نشست
اسپ تازیست و حق تعالی طایفه را که بواسطه سواری بر
دشمنان خدای ظفر یافته اند ایشانرا چندان ستایش فرموده
که بوصف راست آید چنانکه هر کس که سواری بیاموزد و در راه
خدای کار بندد فاضلتر بر همه کارها کرده باشد قوله تعالی

ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم و اموالهم بان لهم الجنة
و در سوره آل عمران یاد فرموده قال الله تعالی و لا تحسبن الذین
قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاء عند ربهم یرزقون
فرحین بما آتیهم الله من فضله و در سوره برات فرموده است
الذین آمنوا و هاجروا و جاهدوا فی سبیل الله باموالهم و انفسهم
و آیات مبنات درین باب زیاده از انست که درین مختصر توان
گنجانید و در اخبار آورده اند که انصار پرسیدند از رسول صلعم که
خواهیم بدانیم که از طاعتها و اعمال خیر کدام نزد حق تعالی دوست
تراست تا بدان مشغول گردیم این آیه نازل شد قوله تعالی
ان الله یحب الذین یقاتلون فی سبیل الله کانهم بنیان مرصوص
و چون سوار را نظر در کار آخرت باشد و انکه با کافران و اهل
بغی غزا کند بغیر از انکه نزد ملوک و سلاطین گرامی باشد و اورا

رعایت نماینده عند الله نیز ماجور باشد و نقل خانست
که از مامون الرشید سوال کردند که نیکوترین چیزی در جهان چیست
جواب گفت که سوار نیک بر اسپ نیک در صحرا وار دیده شیر با شکال
گفته است که اگر نه اسپ و سوار بودی ملوک و بزرگان و مردمان
فضیلتی نداشتندی در باب فضیلت سواران و اجر غازیان
آیات و احادیث و روایات بسیار است و ما بدین قدر مایه اختصار
کردیم که غرض کلی درین کتاب شرح فضیلت اسپان است
و رسول صلعم فرموده و اسپ را ابسباق دوانیده اند و هر کروهی
که بندند شرعا جایز نیست بغیر از اسب دوانیدن و تیر انداختن
و نقل است که رسول صلعم اسپی داشت و با صحابه مقرر کردند
که بکرو بدوانند هفده کس از ایشان هر کس اسپی بود حاضر
کردند و اسپ از آن رسول صلعم و بجایگاه دوانیدن فرس شد و رسول صلعم

دو رکعت نماز شب بگذارد و از سوال فرمود که هیچ معلوم دارید
که این نماز چرا کردم در جواب گفتند که در خاطر داشتیم که سوال کنیم
فاما رسول خود بفرماید آنحضرت فرمودند که نماز حاجت بود که اسپ
من برد و موعد سه فرسنگ کرده بودند بعد از آن اسپان دیدند
که می آمدند و اسپ رسول از ایشان پیشتر بود و آنحضرت را ازین
معنی خوش آمد غرض آنکه اسپان را باهم مسابقه کردن جایز است
و حق تعالی میفرماید واعدوا لهم ما استطعتم من قوة و من رباط
الخیل و از عبد الله عباس روایتست که در تفسیر آیه الذین ینفقون
اموالهم باللیل والنهار که نفقه کردن است بشب و روز بر علف
اسپان و حق تعالی او را عظیم تر مزدی انگاشته است و آورده اند
که اول کسی که بر اسپ نشست اسماعیل بن ابراهیم عم بود و اگر
نه اسپان پیش از او وحشی بودندی و این قول غالبا درستی ندارد

چه در کتاب تاریخ طبری آورده است که اول کسی که اسپ بکار آورد
طهمورث دیوبند بود و او دراز گوش را اسپ جهانید و استر پدید آمد
و در زمان او زین بر اسپان می نهادند از پس او جمشید زین
بر اسپ نهاد و پالان بر دراز گوش رسول صلعم فرموده است
وعده ثواب هر آنکس را که اسپ را نیکو دارد و صحابه اغلب
داشته اند که نفقه که اسپانرا خرج میکنند چنانست که صدقه
بدرویشان میدهند و هم فرموده است که هر کس اسپ را تازیانه
بر سر زند و توبه نکند گناه کار باشد و از انجهت که غنیمت سه
بخش سوار را باشد و یک بخش پیاده را چنانچه معلوم میشود که دو
بخش اسپ داشت و یک بخش مرد را چه سوار از بهر آنکه بر اسپ
نشسته است بخش میستاند و رسول صلعم روی اسپ را باستین
مبارک پاک کرده است در روز فتح خیبر و تمیم داری را دیدند که

جو اسپ را بدست خویش پاک میکرد و چند نوکر داشت سوال کردند
که باعث چیست گفت هر دانه جو که بدست خود پاک کنی و به اسپ
دهی نیکویی در دیوان نویسند و چون غرض کلی ازین کتاب معرفت
اسپست و شناختن آن زیاده ترازین باب نتوان گفت والله اعلم

باب دوم در سال اسپ و شناختن دندان سال اسپ از
دندان میتوان دانست که بزرگان درین باب تجربه بسیار کرده اند
و دانسته اند حال آنکه دندان پیشین اسپ دوازده بود زیر و زبر
و اول دندان که اسپ را بر آید دو دندان زیر و دو بالا باشد
و آن بعد از روز پنجم یا نهم باشد که اسب بزاید و آنرا ثنایا
ثنایا خوانند و از پس آن چهار دندان دیگر بر آید از پهلوهای ثنایا
از چپ و راست و آنرا واسطات خوانند و بعد از آن چهار دندان
دیگر بر آید بهمین طریق از پهلوی واسطات و آنرا رباعیات خوانند

و دندان اسپ در اوایل که برآید سفید و کوچک و اندک پس بود و بزرگ
صدف و چون بیفکند رنگ بگرداند و بزرگتر برآید و گره چنین
برآید بجدی که یکساله را بلفظ عرب از امهر و فلو نیز خوانند و ستور را
چون ببینی که تمامت دندان هموار شده باشد بدانکه یکساله است
و بلفظ عرب آن را حولی خوانند چون سال دیگر برآید دندانها بقدر
زردی گردد تا دو سال و ششماه بگذرد ثنایا که گفتیم بیفتاد
افتادن کند و چون هر چهار بیفکند و راست کند سه ساله تمام شود
و چون سه سال و ششماه بگذرد دندان و اسطات افتادن
کند هر چهار بیفکند و تمام راست کند چهار ساله باشد و چون چهار سال
و ششماه بشود دندان رباعیات افتادن کند و چون بیفکند
و تمام باز آورد پنجساله باشد بعد از ان افتادن دندان
باقی کند و چون شش ساله شود سرهای دندان تمامت سیاه کند

و چون هفت ساله شود سیاهی از دندان ثنایا برود که اول
آمده است و چون هشت ساله گردد سیاهی از سر واسطات
برود و چون نه ساله گردد سیاهی از دندان رباعیات نیز رفته باشد
چنانچه سرهای دندان دوازده گانه تمامت سفید گردد و چون
ده ساله شود دندان ثنایا برنگ انگبین گردد و چون یازده ساله شود
واسطات و رباعیات از رنگ و گونه برود و سیزده ساله
همان باشد که دوازده ساله بود و چهارده ساله چون شود
دندانهای زیرین سفید گردد و چون پانزده ساله شود دندانهای
زبرین نیز سفید شود و چون شانزده ساله شود تمامت دندان
زیرین و زبرین سفید شده باشد و آن واسطات را رنگ بگردد
و چون هجده ساله شود رباعیات سفید گردد و چهار دندان
ثنایا از گونه بگردد و خاکسترگون شود تا نوزده سال و بیست و یک

وبیست ودو وبیست وسه دندانها خاکستری رنگ باشد وچون
بیست وچهار ساله شود رباعیات از گونه بگردد وچون
بیست وشش ساله شود در رباعیات کژی وپستی پدید آید
وچون بیست وهفت ساله شود واسطات کج گردد وچون بیست
وهشت ساله شود رباعیات را خمیدگی پدید آید وچون سی ساله
شود واسطات را خمیدن گیرد وچون سی ویک ساله شود
آن دندانها سپید شود واز علف وآب باز ایستد واندروی هیچ
چیز نماند وغایت عمر اسپ خود همین قدر است ونادر باشد که
باین حد رسد وچنین آورده اند که اسپ را وقت کار وقت
دوازده سالگی است وصبور وزورمندتر از همه وقت باشد
وچون ازین عمر بگذرد غالب آنست که تا هجده سال بزید وچون
از هجده بگذرد به بیست سالگی رسد وچون از بیست سالگی گذشت

وبر حد سی میرسد فاما بی قوت باشد والله اعلم

باب سیوم

در رنگهای اسپان چنین آورده اند که بهترین رنگهای اسپان
سیاهست از آنکه سیاهی اسپ عزیزست وعرب آنرا ادهم میخوانند
وآن چند رنگ باشد وجه بعضی در غایت سیاهی باشد وبعضی کمتر
وبعضی روی وشتر واحوی اسپی بود که سیاهیش از ادهم کمتر بود
وتیرهای میانش سرخ باشد وشکم وتهی گاهش بزردی زند بعد ازو
کمیت بعد ازو بور بعد ازو ابلق گویند واسپ دیناری همه
اسپانست وبختری همه اسپان کمیت است ودونده تر اسپان
بور وخوبتر ومشهورتر ابلق وچون از سیاه یک رنگ گذشت رنگ
سیاه چال خوبتر است وآن اسپ سیاه باشد که هر چهار دست وپای
او سپید باشد وروی سپید باشد تا حد میانی ولب زیرین سپید
باریک وبعضی از بزرگان برین اند که بهترین رنگها کمیت است واو دو گا

سخت‌تر است و از گرما و سرما صبورتر و در کارزار همچنین و طاقت
تشنگی و خستگی و گرسنگی بیش بهتر دارد و در خبر است که رسول
امیرالمومنین ع را گفت که از اسپان هر کدام خواهی بگزین آن حضرت
در جواب گفتند که اختیار رسول الله راست فرمودند که الاشقر
اسبق و الکمیت اصبر یعنی اسپ مادیان بور دونده‌تر است و اسپ
کمیت صبورتر اما هیچ رنگ بصفای اسب خنگ نمی‌نماید و آن
چند گونه باشد خنگ نقره و مگس خنگ و لیکن از همه خنگها بهتر
آنست که بش و ناصیه و خصیه و چشم و سم و زانو سیاه دارد
و از اسپان زرد پسندیده‌تر آنست که زردی او برنگ بیضه
مرغ باشد و چون سم در رنگ زرد بر اندامش پیدا بود و اسپ
سمند که دهن و ناصیه و پشت و سر زانو و سم و خایه و دم سیاه
داشته باشد و بر پشت خط سیاه در غایت خوبی بود و گلگون

که بسیاهی زنند و مر او را هیچ سفیدی نباشد نیک باشد و همچنین
سیاه خاص بشرط آنکه چشمش سرخ نباشد چه هر اسپی که سرخ چشم
باشد نه خاصه سیاه از گزیدن و لگد زدن و دیوانگی و قفار دن
خالی نباشد و اسپ اشقر بد فعل باشد و بد پشت و در سختی
ناشکیبا باشد فاما چون بسیاهی زند که آن را ابعو گویند نیک باشد
و اسپ ابرش هم در گرما و هم در سرما طاقت نیاورد و از اسپان
سیاه خنگ بهتر آنست که درم درم سرخ بروی ظاهر باشد و استادان
این صنعت چنین گفته‌اند که رنگ اسپ از سر و دم می‌باید گرفت
و حضرت رسول ص فرمود که مبارکی با اسپ سیاه در است و شخصی نزد
حضرت رسالت پناه ص حاضر بود و سوال کرد که اسپی میخواهم
که بخرم چه رنگ بهتر باشد در جواب فرمودند که اسپ کمیت یا سیاه
که پیشانی سیاه باشد و از عمر ابن عیسی پرسیدند که کدام رنگ

ازاسپان صبورتر و رنج کش تر تواند بود و در جواب گفت کمیت زانو
سیاه و هم از غیر چه روا نیست که اسپان اشقر بهتر نیز است فی الجمله در کتب
متقدمان برین طریق یاد فرموده اند و تجربه نموده باقی رنگ اسپ
آنچه خوبی و جوانیست بحسب مزاج میگردد فاما از آن سخت تر
و صبورتر غالب چنین باشد که ذکر کرده شد والله اعلم

فصل صفت رنگهای اسپ سبز خنگ را اخضر میخوانند
و آن اسپی باشد که سبزیش میان سرخی و سیاهی باشد و پهلوها
و شکم و گوش سبز باشد و اسپ دیزه اسپی باشد که روی و
گوشهاش و پره بینی برنگ خاکستر بود و عرب آن را ادغم میخوانند
و خطی سیاه از سر گوش تا بن دم داشته باشد و اشقر نیز از
چند گونه است بعضی را خلوقی گویند و آن سخت زرد باشد
و مویش برنگ زعفران و خطی بر پشت داشته باشد سیاه و اشقر ذی

دیگر که در غایت سرخی باشد چنانکه بسیاهی مایل باشد و پشت و ناصیه
نه برنگ اندام باشد روشن تر باشد آن را اشقر مدبس خوانند
و اشقری دیگر باشد که آن را اشقر مدنا خوانند و آن اسپی باشد
که رنگش بزردی گراید و بن مویش پنداری بحنا رشته اند
و اشقری دیگر باشد که آن را افصح خوانند و ناصیه او سفید بود و اشقر
اصدا هم رنگ اشقر ادبس بود و لیکن از آن رنگ صافی تر بود و کمیت را
نیز وقتها اصدا میخوانند و اسپ اصفر آنست که سخت زرد باشد
چنانکه برنگ زر نماید و بر اندامش درم وار زرد باشد و اصفر
صافی الصفره آنست که بش و ناصیه و دم زرد دارد و عجم آن را
زرده خوانند و فرق میان سمن و زرده آنست که بش و دم
و ناصیه سیاه بود و زرده را زردی بود که بسفیدی گراید و اسپی
باشد که برنگ سوسن بود و بش و دم و ناصیه او بسیاهی گراید

برنگ مشک و آنرا اهروی میخوانند و دیگر اسپ وردی خوانند و اسپ
وردی آن باشد که سرخ او باشقر خلوقی ماند و پوست و بن مویش
سیاه بود و بر پشت او خطی کشیده باشد تا دم سخت سیاه مانند
عنبر و روش و رو نیز هم رنگ است و رنگ پوستش سیاه بود و بر
ساقها خطی کشیده باشد و اسپ این رنگ کمتر باشد و اسپ
سمند اسپی باشد که زردیش روشن و پوست و بن مویهاش
سیاه و چشمش شهلا بود و سمندتر چنان باشد که بر تنش نشانها
درم وار باشد نه زرد و نه سفید و نه سیاه و آن بغایت خوب است
و آنرا سمند عرسی خوانند و دیگر جرمیخ بود و آن مانند اسپ احوی
باشد که پشتش سیاه باشد و ناصیه و لبش و شکم و میان ران
و کره و اگر چشم زرد و اسپ اشهب خنک است و چون پوست
تنش برنگ خاکستر بود آنرا اصفانی خوانند و هرگاه که بر تن

اسپ چون دم سفید بود آنرا ملمع میخوانند یا کمیت ملمع یا بور ملمع
یا سیاه ملمع تا چه داشته باشد و این ملمع مشتر تا نغل اسپ در بور
و هم سفیدی یا سیاهی یا سرخی که بدین اسپ بدید آید که مخالف رنگ
اندامست بود بزرگ یا کوچک آنرا اشامه خوانند و هرگه که بر اسب
نقطهای کوچک بود سفید یا سرخ یا سیاه آنرا ابرش خوانند
چون کمیت ابرش یا بور ابرش یا سیاه ابرش و هرگه که بر اندام سفیدی
غالب بود و سر و گردنش نه سفید بود و میان تنش سفید آنرا مطرف
خوانند و چون بر و گردنش سفید باشد آنرا ادرع خوانند و چون
گوش و ناصیه سفید یا سرخ بود یا رنگی دیگر و تنش سفید بود آنرا
ابرش خوانند و هرگه که مویهای سیاه پراکنده در میان این
سفیدی بود و پراکنده در میان این سفیدی بود و پراکنده گرد
خواه بسیار و خواه اندک آنرا اشهب احمر سیاه خوانند و اگر مویهای

سرخ بدین صفت که گفتیم که اشهب است احمر سرخی خوانند و هرگه که
بر همه تن اسپ مویهای سفید و سیاه بود و سیاهی بر سفیدی غالب
باشد آنرا ککلون خوانند و هرگاه که این رنگها پاره پاره باشد
نه آمیخته آنرا اشهب ملمع خوانند و ابرص آن باشد که سراسر موی
و اندامش سفید بود و پاکیزه و روشن چنانچه هیچ از رنگ دیگر با آن
آمیخته نباشد و بور که چشمش ازرق باشد و بور که چشمش سیاه
باشد و این بهتر است و هرگه که سفیدی بر اندام اسپ در بود بر
گردن یا کفل آنرا ابلق میخوانند و کمیت ابلق و بور ابلق و سیاه
ابلق برنگ اسپ و چون سفیدی بر اسپ باشد آنرا انبط میخوانند
و چون از شکم بیرون نیز باشد ابلق میخوانند و هرگه که نقطها
بر اندام اسپ بود از هر رنگ آنرا منقط میخوانند باقی اسپان
تازی از رنگ مختلف بکثرت میدهد هر رنگ مختلف بر اسپان

ترکی و خراسانی و ترکمانی بسیار می باشد که فحل در گله بر مادیان
می افتد وقت هست که ابلق بر جرمه می افتد و وقت هست
که جرمه برابرش می افتد و وقت هست که ابلق بر جرمه می افتد
و ازان مادیان رنگهای غریب عجیب بدیدار می آید و آنرا ایام
میدانند والله اعلم باب چهارم در نشانهای محمود که بر اسپ
می باشد اول آنست که بر پیشانی اسپ زیر ناصیه دایره بود یا دو
دایره و دیگر آنکه نشانه بر جایگاه قلاده داشته باشد و همچنین
نشانه ازین جنس بر گردن اسپ باشد از دست راست و چپ
و اگر از هر طرفی نشانه داشته باشد بفال نیک ترمیدانند و اگر
بر سینه اسپ خطی باشد بدرازی انجا که بند زین باشد حد یک وجب
بیشتر یا کمتر مبارک میدانند و همچنین اگر نشانه بر گردن بود بالا
تر بند و زیر قلاده بدرازی از علامت محمود بود و دیگر آنست

که بر سینه از سوی راست و چپ چون دو بادام بزرگ تر یا کوچکتر
نشانه باشد موی بر هم کشیده و در عرب جنس میگویند که
هر کس اسپی داشته باشد که ازین نشانها یکی بروی بود چگونه
غمگین گردد و سفیدیها که بر اسپ پیدا شد و مبارک میدانند آنست
که پیشانی سفید باشد از انجا که زیر ناصیه است تا زیر حلقه بینی
و نه باریک چنانچه انگشت پهنای سفیدی باشد و در عرب مشهور است
که هر اسپی که این نشانه دارد شیرین‌تر همه اسپانست و خداوند
وی در جنگ البته مظفر گردد و همچنین اسپی که هر دو پای سفید
دارد مبارک باشد بشرط آنکه دست راست همرنگ تن اسپ
بود و از دست چپ اگر سفید بود تفاوت نیست و همچنین
پیشانی اسپ چند یک درم یا کمتر سفید باشد مبارک است و مهر اول
عرب چنین گفته‌اند که هیچ اسپ مبارکتر از اسپ قرطاسی نیست

بشرط آنکه چشم و لب و خایه و سم و مقعدش سیاه بود و آن مرکب
پادشاهان را شاید و اگر اسپی را از اندرون ران دایره باشد یا بر
خایه آنرا مبارک میدانند و اگر دو دایره زیر بینی باشد نقاوت هست
نیک بشرط آنکه نزدیک باشد بهم و آورده‌اند که در بهای وی
برکت باشد و اگر بر لب زیرین سه دایره داشته باشد پسندیده است
و خداوندش پیوسته در نعمت باشد و اگر فرود چشم نزدیک
لب دایره بود محمود است همچنان و این مرکب ملوک را شاید اگر
این دایره بدر از آیا پهنا بر دست یا بر پای یا بر گردن یا در
بن بش باشد خجسته است و رغبت در خریدن او باید کرد

باب پنجم در نشانهای مذموم اسپی که بر دوش او انجا که
کوهه زین است دایره بود دیگر دو هست و نباید آنرا داشتن چه
آورده‌اند که هر کس اسپ چنین داشته باشد او را ملالتی رسد

یا درویش گردد یا میرد و همچنین اگر دایره نزدیک بش داشته باشد
بدین مثال هم مذموم است و اگر بر پهلوی راست دایره بود او را صلاح
مبارک میدانند آورده اند که اگر کسی بروی حرب کند کشته شود
یا کوفته شود و همچنین اگر بر پهلو نزدیک ناف که آنرا تهی گاه
میگویند دایره بود ناپسندیده است و گفته اند که هم آنست که البته
صاحبش سرنگون شود و اسپی را که دندان سپید باشد و لبش چون
لب شتر مبارک میدانند و اگر بر کتف زیر لبش نشانه باشد همچنین
مکروهست و اگر در زیر کوهه زین علامتی سرشته باشد بر یک طرف
مبارک نیست و اگر بر همه بش اسپ نشانه باشد آنرا ناپسندیده
میدارند و در حرب و گوی باختن و شکار بروی نباید نشست و نشانه
که بند گاه دست بود مبارک نیست و بر چشم و کفل و گوش
همچنین مکروهست و عرب آنرا شوم میدانند و اسپی که این علامت

دارد نمی باید خرید و بروی نمی باید نشست و اسپ را چون دو دست
و پای سپید باشد نمی پسندند و مبارک میدانند و چون پیشانی
اسب خطی کشیده باشد از چشم تا چشم مذموم است اما در شومی
اسپ هیچ اسپ باسپ دست سپید نمیرسد و آنرا در لشکرها نمی باید
گرد و نقلست که سادات عرب که این معنی میگفتند سالار ترکمان باور
نمیکردند تا وقتی که آنرا بیازمودند و این معنی چنان بود که در حکایت
آورده اند که وقتی بتاختنی رفته بودند که غارتی کنند
و از لشکریان ترکمانان یکی بر اسپ دست سپید سوار بود و هر چند
که سادات عرب میگفتند باور نمیکرد تا وقتی که مبالغه نمودند
که اگر این اسپ با ما باشد بدین سفر نمیرویم عاقبت ترکمانان
نشنیدند و در راه بزودی رسیدند سواران تمامت مبتلا
گشتند و آنکه بر اسپ دست سپید سوار بود اسپش در میان

رود خطا کرد و صاحبش غرقه شد سادات عرب بعد از آن
زبان دراز شدند که تخمینا سیصد سوار بر آب بگذشتیم
و ما را هیچ اسپی نرسید الا همین یک سوار خواستند که آن اسپ
را پی کنند ترکمان نگذاشتند و گفتند شاید که این اسپ را اتفاق
باشد که در آب سپید پس از مهتران ترکمان یکی بر آن اسپ نشست
چون برفتند و غارت کردند خصمان از پی ایشان در رسیدند
و در حمله اول همان سوار که بر اسپ نشسته بود به تیر هلاک کردند
از مهتران عرب یکی چون این حال مشاهده کرد شمشیر بر کشید
و آن اسپ را بکشت بعد از آن آواز در دادند و روی
بدشمنان نهادند و آن لشکر را منهزم کردانیدند و چندین اسیر
کردند از ایشان و باز گشتند هنوز این معنی پیش ترکمانان
درست نیست چندان ولیکن چنین است و این اسپ و سپید

وقتی شوم است که پایش سپید نباشد نکوهنده تر است و اسپی
برهنه تخش یعنی جای کار رود و اون نشانی سپید بود و یا ریک
چشمش سپیدی بود و چند یکدرم مذموم میدارند و اگر بر زبان
اسپ خطها بود و اندرون نقطهای سیاه همچنین مبارک
نمیدانند و هر اسپی که ازین علامات نکوهنده یکی دارد نباید
خرید و الا آنچه تجربه رفته است و آزموده دست سپید است
و پیش ترکمان هیچ اسپ نیست که آن را مبارک نمیدانند الا
آنکه اندامی فصد باشد مثل سمی زیاده یا فصد در پهلو یا سینه
یا در پیشانی چنانچه نادر بود بی علتی و سببی و چنین گفته اند
که اسپی که چنین باشد نمیباید داشتن که اصلا مبارک نیست

باب ششم در معرفت نامهای اسپان باید دانستن که

اسپان را چون روی سپید باشد و دست و پای نیز آن را شبه

گویند و اگر بهر رنگ که باشد و سفیدی بر اندامش بود آنرا
ابهم خوانند و هرگه که بروش سفیدی بود یا بر اندامی دیگر و پای
برنگ اندام باشد آنرا مصمت خوانند و همچنین ابهم را مصمت
میگویند و هر وقت که روش سفید بود و موها نیز سفید سفید
مغرب میگویند و اگر یک چشم چنین باشد و یک چشم نه آنرا مغرب
بغلان چشم میگویند و چون غره بهمه روی باشد و چشم شاشد
آنرا اغر ساده میخوانند و چون غره تا پشت بینی راست باشد
آنرا اسمراخ میخوانند و چون غره بر روی پهن بود تا حکمه گاه
بعد از آن بریده باشد آنرا اغر منقطعه میخوانند و چون پلپل
غره سرخی یا رنگ مخالف باشد آنرا اغر شهبا خوانند
و هرگاه که غره یک سوی دو بینی برنگ تن اغر سایل میگویند
و هر وقت که همه روی سفید دارد الا سیاهی چشم آنرا

مبرقع میخوانند و سفیدی که بر روی اسب بود بحکمه گاه برسد
آنرا قرح میخوانند پس نسبت قرحه بشکل همان رنگ کنند اگر گرد بود
قرحه مستدیر و اگر سه پهلو قرحه مثلث و اگر چهار سوی قرحه مربع
و اگر اندک سفیدی بود آنرا قرح خفی خوانند و اگر در میان سفیدی
موی مخالف باشد قرحه شهبا و هر سفیدی که بر بالای لب
بالای اسپ باشد آنرا ارثم خوانند و سفیدی که بر قصبه بینی بود
از بالا و چشم برسیده آنرا ابعور خوانند و اگر در سفیدی که بلب
یا بینی دارد نقطه یا سیاهی باشد آنرا ارثم بهمان رنگ میخوانند
و زمانی که میان ناصیه سفیدی باشد بلب زیرین اسپ آنرا الطم
میخوانند و زمانی که میان ناصیه سفید باشد آنرا اشفع میخوانند
و اگر ناصیه سفید بود آنرا اصبع میخوانند و چون سفیدی ناصیه
اندک بود اشعل الناصیه میخوانند و چون سفیدی بر چهار دست

وپای بود چنانچه همه سفید باشد آنرا محجل اربع گویند واگر
سفیدی ببالای زانو رسیده باشد آنرا محجل محبت گویند
واگر از قوایم اربعه سه سفید باشد ویکی برنگ تن آنرا محجل ثلاث
مطلق الیمین یا مطلق الیسار خوانند چنانچه نسبت با دست یا
پای کنند وهرگه که سفیدی در پای دوگانه باشد محجل الرجلین
گویند واگر سفیدی بیک پای باشد آنرا ارجل خوانند واگر یکدست
ویکپای بخلاف یکدیگر سفید باشد آنرا اشکل میخوانند واگر
سفیدی یکدست وپای از یکطرف اگر طرف راست سفید باشد
ممسک الایامن خوانند ومطلق الایاسر واگر از جانب چپ بود
ممسک الایاسر ومطلق الایامن ومحجل الیمینین گویند ومحجل
الیسارین خوانند درین دو حالت واگر یکدست سفید دارد خواه
اندک وخواه بسیار آنرا اعصم میخوانند وچون این سفیدی بهردو

دست بود اعصم الیدین میخوانند واعصم گاهی بود که بروش
سفیدی نبود ودو دست سفید داشته باشد فاما چون وریش
بود محجل گویند وچون دست تا بازو سفید بود آنرا افقر خوانند
وهرگاه آن موی که بالای خردگاه اسپست که آنرا ثنه میخوانند
سفید باشد آنرا اصبع الثنه میخوانند واگر سر همان موی سفید
باشد نه تمامت آنرا التبع الثنه میخوانند وهر وقت که بدست
وپای اسپ موی سفید بود متفرق چنانچه هیچ جای سفیدی بهم نیامده
باشد اشعل الثنه یا اشعل الرجل گویند واگر پای اسپ سفید بود
وبر ساعد وساق نقطها باشد مخالف سفیدی آنرا توقیف خواند
وهر اسپی که دستش سفید باشد یا پای چارسمش سفید بود واگر سمش
سیاه بود پوستش هم سیاه بود واما لازم نمی آید که چون پوستش
سیاه باشد سمش سیاه بود وعلامت این آنست که هر وقت

که تحجیل توقیف بود و چون در سم تکری خطهای سیاه نیز در سم
پیدا باشد و فرق میانه محجل و اشهب آنست که چون دست و پا
پاسم یکجا سفید باشد محجل است و چون پوست و موی سفید
باشد و سم سیاه آنرا اشهب خوانند و واضع اسپنامه
محمد حتلی چنان آورده است که آزمایش ما روشن گشت که اگر اسپ
است سفید احتیاط میکردیم که دست سفید انگاه نکروهست که
سمش نیز سفید بود چه هروقت که دستش سفید بود و سمش نه آنرا
دست سفیدی نمیشمارند از بهر آنکه موی دستش سفید بود در وقت
که دم اسپ بر پهنا سفید بود آنرا اشعل الذنب خوانند و اگر همه دم
سفید بود آنرا اصبع خوانند و سفیدی که بر پشت اسپ یا تهیگاه
یا جای بربند بود از اثر زین آنرا توقیع میگویند و عرب اشعل الذنب
را پسند نمیکنند والله اعلم باب هفتم در عیبها که از آسایش

و کار فرمودن و ناشایستگی سوار خیزد اول عیبها که از آسایش
خیزد معربدی و خودکامی و علف ناخوردن و شبکوری و گزیدن
و حرونی و علف پاشیدن و دست و پا بر زمین زدن و سر بر
دیوار مالیدن و زیر سوار نا ایستادن و بانگ بر بانگ کردن
و پهلو تهی کردن و میان انبوهی شدن و ناشدن نیز و حمر گرفتن
و کشیدن و توبره دریدن و منع لگام کردن و از دست ستوربان
رمیدن و شکم بزرگ کردن و استخوان کردن و لیش و دم و سر اصنع
کردن و دم اندر دیوار مالیدن و از نشان منع کردن و چون
بر نشینی میان پشت برآوردن و چون زنی پای انداختن و از علف
و آب ناشکیبا بودن و روده و احشا باریک کردن و خایه
آماسیدن و از برآوردن و پای آماس گرفتن و شموسی کردن
و پشت نازل کردن و خارش آوردن و کام کوتاه کردن و افسار را

ریش کردن و اندام اما پس کردن و چون براه روی اه نگاه نا
داشتن و پیش خود نانگریستن و خطا کردن و سر فرو بردن و بر
یکجا نا ایستادن و میدان شکستن و تنگ کم گردانیدن و سر سیا
جنبانیدن و علت آوردن و پیه بستن و ناخنه آوردن و کف بسیم
خراب کردن دوم عیبهایی که از کار فرمودن سیار خیزد لاغر شدن
و بدرنگ و زشت شدن و پیه کاهها تباه گردانیدن و خایه
بزرگ کردن و سر اندر کشیدن و پشت آوردن و پی بزرگ کردن
و بی نشاط شدن سیوم عیبهایی که از ناشایستگی سوار بدید آید
حرونی و سر کشیدن و شانه فرو بردن و کام کوتاه کردن و تنگ در
وازجوی نا گذشتن و کج رفتن و سست کردن و پایها خراب کردن
و پهلو دزدیدن و آشفتگی کردن از ناشایستگی سوار باشد
والله اعلم **باب هشتم** در آداب لگام و عنان و زین و آنکه

لگام بر سر اسب خود کار نتوانند کرد عمل دست سوار است
چه لگام ترازوی اسب است و تمامت صلاح و فساد اسب بلگام
نگاه توان داشت و گفته اند که عنان نیمی از سواری است اما عنان
تیر انداز دراز و نرم باید و از اکردن اسب نرم گردانیدن همین
سبیل و دیگر کارها را عنان کوتاه و به نیرو و تیز باشد تا درازی
و کوتاهی دست سوار بود اما دهانه لگام چنان باید که اسب از آن
بقدر ترسد خاصه روز جنگ و از قفا گاه تا نزدیک حلقه گاه
باید که دوالی محکم باشد و آهن و نقره بر روی او زده باشد تا شمشیر
خصم بروی کار نکند که اگر در جنگ همین دوال بریده شود از
کار باز ماند و تیر بسیار خطرها باشد و چون اسب بلگامهای
عادتی دلیر شده باشد روز جنگ و گوی زدن که آنهم نوعی
از جنگست و بعضی از بزرگان و پادشاهان آن را جنگ کوچک

میگویند کاهی از نو که بد و خوناکرده باشد باید که بر سر اسپ
کستد تا دلیری بکند و بفرمان سوار باشد و عنان باید که بدست سوار
نه بسختی سخت و نه بسستی سست باشد میباید که میانه باشد زیرا
که در حدیث آمده که خیر الامور اوسطها و باید که بر یک حال نبود و
باید که سوار عنان اسپ را بیکدست بگیرد و کوتاه تواند کردن
بدان موجب که از پیش گفته‌ایم که یکدو جای در عنان اسپ بسته باشد
و استادان این صنعت گفته‌اند علم سواری کمر در عنان اسب است
فاما زین باید که خوش نشست بود تا سوار را زحمت نرسد و زین
هرچند سبکتر بهتر و حنای زین از خدنگ اولیتر و از ان جاجی
و سمرقندی نیز گفته‌اند که نیکوست و زین گفته‌اند که باید فراخ
بود و پس و پیش زین باید که بلند باشد و چوب زین باید که سخت
باشد و فراخی و تنگی زین تعلق بعادت داشته باشد فاما چند

فراختر بهتر و ازان دوال رکاب اصل آنست که بحسب درازی
و کوتاهی پای اسپ و غالب آنست که سه وجب و چهار انگشت
باید از سر سوراخ که بر خانست تا رکاب و بعضی بر آنند که از خانه
تا رکاب چهار مشت تمام سوای ازینک است و دوال رکاب
باید که اعتماد را باشد اگر در شکار یا جنگ گسسته شود هیچکار از سوار
نیاید بلکه متضمن خطرها باشد و رکاب نیز باید که بقوت بود
و در فراخی و تنگی میانه اولی است و آنچه میل به تنگی کند بهتر باشد
والله اعلم **باب نهم** در معرفت سوار که چگونه باید تا سواری
را شاید بدانکه سوار بسواری کامل نباشد الا زمانی که اسپ را
نیک شناسد تازی و غیر تازی بداند عیب و هنر اسپ بداند
که کدامست و بداند که کدام اسپ را امید توان داشت که نیک گردد
و کدام قابل تربیت نیست تمکی را نیکو معلوم کند و باید که دندان

اسپ را بشناسد وعلتها ودردها داند وداند که کدام شاید
که بخرد وکدام لایق خریدن نیست وعیب ظاهر وباطن اسپ معلوم
کند بداند علت علاج پذیراست وکدام علاج پذیر نیست ودوم
زدن اسپ بشناسد ونعل بستن داند وساز آن همیشه باید که با
خویشتن داشته باشد وچون منزل فرود آید باید که اسپ را
داند که آسایش چه قدری باید داد وچون در رفتن سرگرم
کند زبان اسپ را بیرون آورد وقدری نمک برآن بمالد ورگ
زدن اسپ داند که اسپ را رگی هست که از آن رنج بسیار خیزد
وآن رگ در گردن است زیر رگ لب که چون آن بجنبد وندانند
کشتن داسپ در ساعت بمیرد وباید که سوال سکال وبیطاری ونعل
بندی هرچه اسپ را در می باید همه بجای تمام اندا آوردن ودر هر جای
انجنین کس را مشکل یافت **فصل** در شرطی چند که در کار است

تا سواری را شاید اول سوار باید که تمام خلقت بود ونیکو قد وبلند
بالا وسینه فراخ ودراز پای وکوتاه پشت وراست شکم
آور وسر ورش تیز درخور اندام داشته باشد چه اگر بالعکس
این بود سوار زشت نماید وبرازندگی وچستی در سوار بابی
عظیمست **فصل** رایض باید که خردمند وحلیم وصبور
ورحیم دل باشد زیرا که ستور ناآموخته بغایت بدخو باشد
ومدارا با او چنان باید کرد که با کودکان بلکه زیاده تر چه کودک سخن
تو فهم میکند ودر می یابد واسپ بخلاف آنست تربیت او بنوعی
باید کردن که خراب نشود وعادت بگیرد وتن دردهد ونیکو
گردد **فصل** چون خواهی که بر اسپ سوار شوی اول اورا لگام باید
کرد پس زین باید نهاد ولگام در حال برنشستن بالش اسپ
یکجا بدست چپ باید گرفتن وبدست راست رکاب باید گرفت

که پای چپ بران نهند و دست راست بعد ازان بر بندو پیش کوهه
زین بکیرند و سبک برنشینند و در برنشستن باید که پشت را
دو تا نکنند و راست باید که بر زین نشینند و در حال برنشستن
باید که این آیه را بخوانند سبحان الذی سخر لنا هذا و ما کنا له
مقرنین و بدانکه سوار تا پای در رکاب در آورد و برنشیند
در خطر است پس وظیفه آنست که هر چند زودتر نشیند تا بی
خطر باشد باقی سواری سه درجه است اول آنکه برنشستن و عنان
و رکاب بدست گرفتن نیکو باشد دوم آنکه با وجود نیکو
برنشستن و رکاب و عنان بدست گرفتن نگاه داشتن باید که
در صلب اسب محکم باشد سیوم با وجود این دو خصلت در اسب
هر کار که تواند کرد مثل گوی زدن و تیر انداختن و نیزه بازیدن
و غیره غرض از سواری آنست که در اسب کاری تواند کرد

نه آنکه بر نشیند و براه میراند که آن همچون باری است که بر پشت اسب
نهاده والله اعلم **باب دهم** در آداب احتیاط کردن اسب
چون خواهی که اسب را نگاه کنی ابتدا بدیده آن باید کردن
پس بگردن و یال و سر و گوش پس بسم و خردگاه دست و پای
که همه علتها ازین جایگاه خیزد پس را نها پس سم و پاشنه پس
ساق دست و پای و زانو پس پی دست و پای که برخواستن است
یا نه که خردگی بدترین عیبست در اسب و ازین جایگاه خیزد پس زانو
و بازو و شانه و شکم و پهلو و کفل که با هم پیوسته است باید
احتیاط کند که چون برآید بر کدام زور کند زیاده آنگاه باز
اسب گردد و ساق و پی نیکو به بیند پس سرگین و ادرار و دم و خایه
چون نیک احتیاط نماید و اگر درین جایگاهها هیچ عیبی نیست
بدانکه نیکو و بغایت شایسته است **فصل** بدانکه هر اسپی که باشد

سواری و ریاضت اجابت کند الا اسپی که مهره چشم وی نداشته باشد اما نه برقرار خود و آن دو نشانه است که بر دست و پای اسپ بالای زانوی هر دو دست و زیر زانوی هر دو پای باشد از طرف اندرون و مانند چرم سخت شده باشد و همان نشانه از آب این هر دو چشم اسپ باشد و از آن پای اثر مینی که کره وقتی که در شکم مادر بود و سر در میان دست و پای نهاده و چون نفس میکشید از اثر چشم این دو نشانه دست پیدا میشود و از اثر مینی نشانهای پای چون در اصل وضع در شکم مادر نه در قرار بود نشانه نبود یا آنکه مقابل همدیگر بود و بضرورت اسپ نیز برقرار اصل خلقت باشد و ریاضت قبول نکند و بکاری نیاید و این معنی تجربه و تهمات تحقیق کرده اند و رایضان و استادان چنین رنج نبرده و اتفاق نموده اند که اسپ بدین عیب که یاد کردیم ریاضت نپذیرد

و اجابت نکند و رایض باید که عیب ظاهر دانسته باشد عیبهای باطن نیز داند تا کار بر وی دشوار نگردد و بعضی از استادان گفته اند که هر کس که دعوی سواری میکند نشاید که بر سه کونه اسپ سوار بود یکی حرونی دویم بدرکاب سیوم کشنده والله اعلم

باب یازدهم

در معرفت اعضای اسپ آنچه دلالت بر اصل و نیکی است میکنید آنست که لب اسپ تنک باشد و پوست مینی همچنین تنک و بره مینی پهن و استخوان دو کانه که در زیر چشمست باید که موی کمتر داشته باشد و پوست پیرامون چشم هم تنک بهتر است و سر اسپ خشک و بی گوشت و پوست روی و پوست گردن همچنین است فراگیر نرم باشد و موی پس تنک و نرم و دراز مناسب تر است و دیگر آورده اند که اسپ تازی اصلی آنست که بی آن نباشد که نسایه عیندی وی نباشد و صدا نبود و زبان اسپ باید که دراز نبود بدان دلیل که خو

دردهانش بیشتر باشد و کم خشک شود و بینی اسپ باریک
بود و سوراخ بینی فراخ باید که باشد که راه نفس است فاما
هر اسپی که بینی او را بشکافند تفاوتی نیست اما عرب
روا نمیدارد و استخوان و کانه زیر زنخ هم تنگ باید و میان
آن باید که فراخ باشد چنانکه انگشت سر تا سر این هر دو استخوان
و استخوان زیر گلو بخوشی بگذرد و میان آن باید که فراخ باشد
و دست و پای اسپ باید که قوی و بی گوشت باشد و پی هم
قوی و با استخوان نزدیک و سم کبود و نرم و پاشنه
بلند و بزرگ باید و خردگاه قوی و کوتاه و گرد و از طرف
اندرون موی بسته باشد و دست همچو زانوی دوگاو
دراز و قوی همچو بازو کوتاه و قوی و پر گوشت و سینه
آگنده و پهن چنانچه هیچ در پوست سینه نباشد و باید که بیرون

آمده باشد و شانهای وی کانه دراز و پهن و پهلوی شانه که شکم
نزدیک است فراخ و دراز و پهن و پهلوی شکم نزدیک است فراخ
و دراز و پهن و بن گردن سطبر و گردن سخت و دراز و خلیطه گاه
باریک و میان دو گوش نه سخت فراخ و سخت تنگ چه اعتدال
و آن از احدی گفته اند که از موی ناصیه تا مر گوشی چهار انگشت باشد
پس خوبی و زشتی گوش بحسب مزاج میگردد تا چه پس کدام می پسندند
اما بسواری اگر میل به بزرگی دارد بهتر است و دهان و روی گوشهای
اسپ سخت دراز و پشتش میباید که کوتاه باشد و افتاده نباشد
و راست و هامون باشد و پهلوها فراخ باشد و شکم اسپ دو نوع
میباشد بعضی سیل شکم و بعضی شتر شکم سیل شکم آنست که شکم
بزرگ و فراخ دارد و اغلب اسپان و بهتر سیل شکم میباشند و اسپان
بزرگ شتر شکم و کفل اسپ با پشتش پیوسته میباید و افراشته

و دنبال اسپ باید که از مازه راست رسته باشد و چنان می پسندند
که چون از پس اسپ احتیاط کنی دم راست داشته باشد
نه فرو افتاده و سخت برداشته و باید که سخت باشد چنانکه
اگر یکطرف بگیری و بخود کشی اسپ با آن بیاید و زانوهای دو کانه
پر گوشت و دراز بهتر است و گوشت بالای زانو قوی و سخت
پیچیده باید و پی قوی که زور جستن اسپ هم از آنست و خرده گاه
پای پاره دراز تر از خردگاه دست باید و همچنین ساقهای پای
هم چنین و پای سخت باید و قایم و چشم اسپ باید که فراخ باشد
و صافی و رنگ سیاهی چشم سخت سیاه و سوراخ دو کانه
که بالای چشم بود تنگ بهتر است تا نظر چشم قوی تر باشد
و میان چشم و گوش هر چند دورتر باشد نیکوتر و پیشانی باید
که پهن باشد و بی گوشت و پوست استخوان و پهنی پیشانی از برای

آن محمود است که اسپ مرغ سر بسیار بود و آن چندان فضیلت اما بی
گوشتی از بهر سختی و کم فضله می پسندند و پی دو کانه که زیر پشت اسپ است
بگردن قوی و سخت باید زیرا که قوت گردن از این دو رگ است و هر چند
قوی تر بهتر و سر و گردن باید که عالی و افراشته باشد و شانه
دو کانه مرتفع و بلند باید از طرف گردن و از طرف پهلو بقدر
افتاده و استخوانهای پهلو نه بغایت تنگ و نه از حد فراخ
و از پهلوی آخرین تا کوی اسپ باید که نزدیک باشد که علامت
پیوستگی اسپ همینست و سرگین دان فراخ باید و سیاه چون
اینهمه را که گفتیم با اسپی در بود این خود نادر باشد بدانکه اسپ
نیکست پس بکوی تا براند بعد از آن پویه بیرند پس از آن بدوانند
بتقریب و از دو دانگ باید که دستها از پیش می اندازد
چنانچه خم در شش نفتد و پایها را از بالا در می آورد هیچ آزار

وزور بدو نرسد که چون بر حال بود از دو دیدن آن اسپ نومید
نباید بود و اعتماد بران اسپ باید کرد و الله اعلم باب دوازدهم

از معرف اسپان نیک آنچه دلالت میکند بر نیکی اسپ شش
چیز است اول عصب است که تنگ باشد که دو دیدن اسپ
از ان باشد دوم نفسگاه و آن میانه استخوان زنخ است
باید که دراز بود یا نزدیک دهان باشد سیوم استخوان جدا است
که گفتیم که تنگ باشد و استخوانش بی گوشت باشد و فراخ چنانچه
دو انگشت سر تا بسر برود تا زیر چکه گاه چهارم سختی پشت است
چنانکه اگر دست بر پشت زنی در نلرزد پنجم استخوان دم
باید که دراز بود اما هرچند کوتاه و سخت باشد بهتر ششم
پوست بینی اسپ باید که نرم و تنگ باشد اما سختی پشت با بی
معظم است که آورده اند وقتی جمعی از مهتران نیا جیتی سر فرستند

و شخصی از ایشان اسپی حقیر داشت چنانکه بنظر می آمد قضارا
آن سوار بغایت بزرگ و تنومند بود با او گفتند که اسپ تو
طاقت و تحمل این راه ندارد او میگفت که من اعتماد بر این اسپ
دارم و هرچند مبالغه کردند قبول نکرد و با ایشان رفت
و یک شبانروز چهل فرسنگ تاخت کرده بودند و آن غلبه
اسپان باز ماندند و علف نمیخوردند و همان اسپ کوچک نشاط
میکرد و علف میخورد آن جماعت تعجب مینمودند از و سوال
کردند که از کجا فهم کرده بودی که این اسپ را طاقت تا این غایت
باشد او گفت پشتی بغایت سخت دارد تا حدی که هرچند دست
بر پشت او زده ام نجنبیده است یاران که حاضر بودند
اسپ را در میان آوردند و در پاهای آن اسپ پس از سه
چیز نیک یافتند اول سختی پشت که کفل بهم پیوسته بود دوم

انکه گردنش دراز بود سیوم انکه کام زنخ و پس این چیز در
اسپ بغایت پسندیده است و آن شش چیز که ذکر رفت که چگونه
باید چون احتیاط کنی اغلب هنرها دران درج است چه سختی
پشت البته باید که کفل با شیب پیوسته باشد و کفل او آشفته
بود و چون چنین باشد پشت کوتاه بود و پایها قایم و چون این بچنین
باشد هرگاه که دست بر پشت او زنی مذردو و آنچه میگویند که عصب
قوی بود بند کاها سخت و دردویدن و جستن و جابهای
سخت بالا و شیب کردن اعتماد بر او توان کردن و سوار سنگین
نیز کشیدن همچنین و میان وحل و ریگ هم آسان تواند رفتن و استخوان
خد که تنگ و فراخ گفتیم از برای انکه تا اسپ سبک و خشک
بود چنانکه پسندیده است و فراخی میان استخوان از برای انکه
آب و علف را بتواند خوردن و نفس تو اندر آوردن و گلویش
کمتر خشک شود و بر تشنگی صبور باشد و هریکی را شرحی در ازاست
اما بدین قدر اختصار کردیم والله اعلم

باب سیزدهم

در علامات اسپان دونده و دروندگی اسپ بسیار اختلاف کرده اند و اغلب
مردمان انند که اسپ را ای انکه بهم دوانند شوان دانست که کدام
بهتر میدود فاما پیش اسپ شناسان چنین است چه تجربه بسیار
کرده اند و بیرون آورده اند که اگر اعضای اسپ چگونه باشد
بضرورت نیکو بدود اما احتیاط بلیغ باید کرد اول انکه
عصبهای اسپ باید که قوی باشد دوم انکه دست و پای از پی
و استخوان باید که بقوت باشد و بی گوشت سوم انکه رانش دراز
و قوی و پر گوشت بود چهارم انکه شکمش دراز بود پنجم میان
استخوان سر دو خد فراخ بود و بی گوشت چنانچه دو انگشت بر سر تا
سر او برود تا زیر حلقه گاه و این دو استخوان باید که تنگ باشد ششم

انکه باید که گردنش دراز بود هفتم انکه کفل با پشت پیوسته
باشد و بر پشت افراشته باشد هشتم انکه پایها سخت و قایم
بود و بازوی دوکانه قوی و با قوت باید که از پی و رگ و
استخوان باشد پس هر اسپی که اعضاها بدین موجب که گفتیم داشته
باشد بضرورت دونده بود و از دیگر اسپان سبق برد باقی
بعضی از مهتران عرب برانند که اسپ دوندگی از گردن دراز
و پشت دراز که پیوسته باشد و خرده گاه دراز میکند و تیز
اسپی که از برای سبق میدارند باید که در کوچکی سبق میدوانند
تا عادت کند و مردم حشم برانند که چون میان گله اسپ در آیی
هر اسپ که بیرون از گله تنها گردد و چون گله روانه شود از پیش
گله میرود البته دونده باشد اما اعتماد بر این نتوان کرد که
معقول نمی افتد دیگر در باب دوندگی اسپ تجربه چند رفته است

دو اسپی که در صحرا بدوانند احتیاط باید کرد که از نشانه تا پای
کدام فراختر باشد که بضرورت از دیگر سبق برد و اگر بار بار
که اسپان جسته باشند از آن هر دو اسپ بمانید هر کدام که دراز
باشد بهتر بدود و این دوندگی که شرح آن گفته شد در دویدن
یک فرسنگ و دو فرسنگ و کم و بیش آن باشد که حکم مطلق
بدان توان کردن و بضرورت چنان باشد که ذکر رفت اما دویدن
سیصد گام و چهار صد گام یا صد گام اعتباری ندارد هر چند که
این آلتها از کار روا شته باشد والله اعلم

باب چهاردهم

در انواع اسپان که کدام چه کار را شاید اصل اسپ و نیکوئی
و خوبی همه آنست که تازی پاک باشد و اعراب بسیارند و هر
طایفه از اعراب که هست آن را تازی میگویند و چون نام همه
قبایل یاد کرده آید مطول شود اما اسپان همه اعراب بهمدیگر

نزدیکیند چنانکه از اجناس پس حیوان نوع شریفتر است از انواع
اسپان نوع تازی بهتر چه بر اسپ تازی نشستن خوشتر
که بر دیگر اسپان و اغلب سوار آنست که چون بر اسپ تازی
نشیند او را غروری و عجبی بخاطر آید و یکسوار که بر اسپ تازی نیک
سوار باشد در حساب آنست که بده یا پنج سوار دیگر زند
و در میان صد کس سوار رود و بیرون آید بشرط آنکه مرد مردانه
باشد و اسپ بدان نوع باشد که ذکر کرده شد باقی اسپ
کردی است که ایشان نیز طوایف بسیارند و اسپان ایشان
خاصیتی چند نیکوست که در کوهستان میباشند و نیک
لاغر و اسپ ایشان در کره در مجاهده پرورده میشود و دست
و پای قوی و درشت میکند و خردهای دست و پای کوتاه میکرداند
و بند کاههاشان بسته و محکمتر است از اسپان تازی خالص که

اسپان

اسپان اعراب اغلب در بیابان و ریکستان میپرورند بشیر و خرما
و از برای آن اسپان تازی دست و پای دراز میباشند و باریک
اندام و دراز کردن و خردهای دراز و بر جایگاه سخت دشخوار خو
کرده اند و دست و پای سخت کردانیده پس از آنکه لاغر شوند
و میان مرغزارها آیند و شب و روز چرا کنند همیشه تا پهلوها
و میان شکمشان فراخ شود اما اسپان تازی که ما یاد کرده ایم
اگرچه دست و پاشان دراز بود اما سخت و بی گوشت باشد
و خردها نرم نباشد و پشتش اگرچه دراز بود با کفل پیوسته بود
از آن نباید اندیشید که البته سخت و صبور باشد و از روی حساب
زور اسپ تازی از همه بیشتر است اما اسپان کردی چون خردهای
کوتاه و پشتشان نیز کوتاه باشد و شکم بزرگ و پهلو فراخ اعتماد
بران توان کرد و در بعضی از عرب که در پای کوهها می نشینند و در

و پیشها اسپان سخت قوی پدید آید چنانکه هیچ عیب در آن
نباشد و در میان اسپان کرد آن اسپ باریک اندام نیز می باشد
اما اغلب اسپان اعراب بدین موجب است که یاد کردیم و از آن کردان
همین سبیل اکنون اگر اسپ از برای دویدن اختیار کنی باید که دست
و پایش قوی و محکم باشد و گردنش دراز و شکم دراز و سینه فراخ
و ران پر گوشت و قوی و فراخ منی و پرها نیز همین سبیل و پشت با
کفل پیوسته و سر کین دان فراخ و اگر از برای سواری نیکی و تاختنست
باید که دست و پای قوی و محکم و کوتاه باشد و گردن قوی و کوتاه
پشت و کفل باهم پیوسته و اگر اسپ را از برای گوی زدن و نیزه باختن
خواهی اسپ قوی زوردار خوش کار باشد بهتر چه چندان زور
که در گوی زدن و نیزه باختن بر اسپ می باشد در هیچ حالت دیگر
با اسپ نمیرسد چون احتیاط اسپ کنی باید که دو سه نوبت نگاه کنی

چه یک از

چه یک نوبت نیک و بد آن چنانچه شرطست فهم نمیتوان کرد و هرچه
در کتاب یاد کرده اند که کدام عضو چگونه میباید اسپ را حاضر
کرده اند و نیکو احتیاط کنند و باید که بداند که کدام اسپ لایق کدام
کارست چنانچه هر مردی کاری را شاید هر اسپی سواری را نیز
شاید و دیگر اسپان که از اعراب خواهی که بدست آوری در کره
یا حولی بخری و بهر نوع که خواهی پرورش دهی و تربیت کنی چه ایشان
اسپان بزرگ بی عیب کمتر فروشند مگر آنکه بها افزون کردانی
باقی مزاج سواران انواع است بعضی اسپان دونده دوست
دارند و بعضی اگرچه باریک اندام چه دونده باشد دوست دارند
و بعضی اسپان قوی باعتماد اگر دوندگی چندان نداشته باشد
و همچنین بعلو مزاج شخص دارد باقی از انواع اسپان اسپ
اگدش برکمانی یکی اسپان و بهره راست اندام قوی دوست

و پای ایشان دراز است ولیکن با کفل پیوسته است و گردنی
دراز و سری کوچک و شکمی دراز و پهلوی فراخ و نیکو اندام
میباشد و نشاط و رعنایی کنند از خفته انداختن و برجستن
و هرچند پشتشان دراز باشد چون دست بر پشتشان زنی درنه
دزدند و چون سوار در حال برنشستن از وی در آویزد از غایت
قوت از جای بجهند و چون برنشینی بکام رود و البته رهواری کنند
و اکدش بهترین اسپانست هم از بهر راندن راه دراز و این
عیب دارند که چون راه در اسپ بسیار برانی میانشان باریک شود
اما اسپان صبور میباشند و چون سوار خواهد که او را بیکجای
باز دارد بخلاف اسپان دیگر از پای ننشینند و سوار
بزرگ کشیدن عادت ایشانست و از آن رنج نیابند و سوار را
زحمت نرسانند و در زمان رفتن چه قطعا سوار را نجنبانند

و اکدش اگر پیش ترکمان باشد قطعا رهوار نگردد و الا که بکام رود
اما چون بدست فارسی مردم افتد اگر رهوار گردانند دور نباشد
و یک خاصیت دیگر در اسپان اکدش هست که قطعا ایشان را
پشت نیفتد و هر مرد سپاهی که یک اسپ باز میدارد باید
که اکدش بدست آورد چه همه کار بر او شاید چه دوانیدن و چه راندن
راه دراز و الله اعلم **باب پانزدهم** در معرفت اسپان
داغی اول معنی داغی بزبان ترکی یعنی کوهی چه بزبان ترکی
داغ کوه است و آن اسپان در اصل چنان میباشند که در
ترکستان اسپان بسیار میباشد و تمامت در صحرا بکله رها
کرده اند و هنگام کشن مادیان اسپان فحل با همدیگر جنگ میکنند
و هر فحلی چند مادیان را حمایت میکند و کناره میگیرند و وحشی
میشوند و بکوهستان و بیشها میروند و سر بر دم فرو می آورند

ومدتها برین میگذرد و هرچه از ایشان میزاید آنرا داغی میکوند
وهرکه که خواهند که ایشانرا بگیرند چون یکساله میشوند چنانکه
عادت است بشکار روند جمعی سواران میروند و ایشانرا میدوانند
هفت هشت سوار قریب سه فرسنگ باسینند و بنوبت میدوانند
تا سوار آخرین بدو رسد و مگر بگیرند او را بگیرند و بعد از آن رام
کنند و پرورش دهند و زین برنهند و بکار آورند اسپان
بغایت دونده رونده صبور باشند وصف ایشان اینست
که از اسپان دیگر دو بهره کوچکتر میباشند و دست و پای
کوتاه و بی گوشت همه پی و استخوان و گردنی کوتاه و سری کوچک
و کفلی گرد و رانهای قوی پی و آکنده و سینه پهن و خردگاه کوتاه
و سم کوچک و کبود و ایشانرا حاجت نعل زدن نیست و در
کوهستان پرورده اند و گوشهای ایشان دراز است

وچون

وچون میروند سر در پیش افکنده و کام میزنند سبک و سر
میجنبانند و بشتاب میروند و چون از ایشان فرود آیی
بهرجای که بازداری بایستند و حاجت آن نباشد که یکی او را
نگاه دارد و در رفتن هم پای از جای می نهند و بغایت
چابک و گرم و نرم باشند و وصف ایشان بنوعی در کتاب
مشاهده رفته زیاده از تصور است **حکایت** آورده اند که
از پادشاهان وقتی تبرکی چند بدار الخلافه فرستاده بودند
از سمور و سنجاب و آنچه در آن ولایت از انواع ظرایف باشد
از جمله اسپی داغی نیز با آن همراه بود و بغایت حقیر مینمود
و خلیفه تبرکات و ظرایف قبول کرد و گفت این اسپ پیش ما
بکاری نیاید نفاطان و بوقیان بر اسپی چنین سوار میشوند یکی
یکی از اکابر که در اسپشناسی مشهور و معروف بود در آنجا حاضر

بود ازوی سوال کرد که این اسپ چگونه باشد احتیاط کرد و همه
آلات نیکو داشت و شرح آن باز راند که اسپی نیک باشد پس
بوی بخشید بعد از آن از آن شخص که آمده بود سوال کرد که چگونه
اسپی است که از ترکستان آورده شرح آن باز راند و بعضی از
صفات آن تقریر کرد همان سوار زین بر اسپ نهاد و احتیاط
نمود همچنان بود بلکه زیاده شرح بخلیفه باز گفت که این اسپ از
تمامت اسپان تازی بهتر دود مقرر کردند و چند اسپ سرآمد
خوب نامزد کردند و سه چهار فرسنگ میعاد نهادند و تقرر
کردند که چون آفتاب برآید هم از انجا بدوانند بامداد خلیفه
با تمامت بزرگان بر نشستند و بصحرا شدند در حال که برسیدند
همان اسپ دیدند که می آمد و اسپان خاصه پیدا نبودند و همچنان
قوت میکرد و سوار بهر دو دست عنان نگاه داشته بود ازوی

سوال کردند که چه وقت دوانیده جواب داد که وقت طلوع آفتاب
و هنوز قدر یک نیزه بر نیامده بود جمعی از سواران بدیره
همان اسپان بدوانیدند و همان سوار که بر اسپ اعلی نشسته
بود بیشتر از آنها بسواران کمکی میدوانید رسید و باز آمد
بعد از زمانی سواران اول و آخر هر دو برسیدند و سوال کردند
همچنان بود که هنگام طلوع آفتاب دوانیده بودند همه خلایق
را از آن اسپ شگفت آمد آن سوار زمین بوسید و گفت این
اسپ لایق خلیفه است داو فرمود که من این اسپ را خود نخواهم
نشست از آن تو باشد و پیش آن سوار باز ماند و بعد از آن که
او را اتفاق طرف ولایت کستان افتاد که در آن حدود که
میبود زر و هدیه به ترکستان فرستاده بود و بسر اسپ از این نوع
بهم رسانید و در تاخت و شبخون هیچ اسپ با آن نمی آمد غایتی

که یکنوبت بدو شب و یکروز نود فرسنگ تاخت کرده بودند
در نیکی و سختی ایشان هیچ بحث نیست فاما بغایت حقیر و کوچکند
و پادشاهان کچستان اغلب اوقات آنست که یکدو سر ازین
نوع اسپ دارند و باز داشته اند از برای روز حاجت اما
این ها در این ولایت کمتر اتفاق می افتد والله اعلم **باب شانزدهم**
در تربیت اسپ پادشاهان اول باید که در زین نهادن و لگام کردن
با وی مدارا کنی تا خوی بد نگیرد و در حالت برنشستن یکی را
بگوی تا رکاب را بگیرد و چون برنشینی ساعتی باز دار و جامه و رخت
بنحو راست کن تا همین عادت بگیرد و بعد از آن رای چه سخت غایتی
بدانست آنکه چون اسپ خواهی نشست روانه میشود و در راه
باید که بگذاری که قطره کند و در کار فرمودن براست و چپ بدو
باید گردانید تا بدان خو کند و چون در راندن و دوانیدن تمام

کرد و در بازارها و کوچها باید راند و بدکان آهنگران و
درودگران باید برد تا به بانگ تبک و آوازهای مختلف خوگر
شود و همچنین پیش فیل و اشتران دون بر ایشان گذرانیدن
تا ایشان را بسیار ببیند و از ایشان نرمد و باید که باز
و جانور بار دست نشاند که جلاجل داشته باشد تا اگر
پادشاه خواهد که جانور را بپراند نرمد و آهسته باشد
و در رودخانها یکباره و دوباره بر آب بگذرد و زمانی نه در آب
باز دارد و چون دست بر آب زند او را تربیت کند چه
آن علامت در آب خفتن است تا دغدغه از آن نباشد
و در جویها نیز باید گذرانید جوی کوچک باشد دست
بر آب نهد و بگذرد و اگر فرش دور بود متفرعه باید زدن
و عنان رها کردن تا بر سر آن جوی بجهد و سپر و آلات حرب

باخود برگیرد تا اسپ بداخور نشود و چون از شتر یا پیل یا چیزی
برمد جایی که همان چیز باشد او را شکیل باید نهادن فراخ
بچنانکه بپیچید و در انجا باز دارد تا آهسته شود و در آن دو تا یکی
علف میدهند و چون ناگاه از چیزی برمد او را نباید زد
که چنان تصور کند که آن چیز او را میزنند و بلکه چون از چیزی
برمد او را ساکن گردانند و آهسته بنزدیک آن چیز رانند و اگر
نزدیکی را نگوید تا سر اسپ بگیرد و از پیش برود تا نزدیک
آن و چون نزدیک شود و برمد او را باید زدن و پشتش سوی آن
چیز باید کرد و عنان بدست فراگرفتن و ساکن و ساکن اسپ را
بقفا باز بردن تا نزدیک همان چیز بعد از ان ساعتی بدارد و برگرد او
یکدو بار آهسته گردد تا ایمن شود و نرمد و اسپ پادشاهان را
باید که هیچ علت نباشد و هیچ عادت بد نباشد و خوش رود

آهسته و گام زن باشد و چون راه رود بهیچ چیز مشغول نگردد
مگر براه نگاه داشتن و در رفتن سر همی جنباند و چون بازداری
بجای خود بایستد و لگام نخاید و جایی نرود و دیگر اسپ از برای
پادشاهان بدست آورند باید که بزرگ و خوش رنگ باشد
و نیکو منظر و گام زن و هشیار و آهسته و حلیم چه اگر همه هنرها
داشته باشد و یک عیب در آن بود بواسطه همان یک عیب بکار
ایشان نیاید والله اعلم **باب هفدهم** در معرفت اسپان
رونده ذکر اسپان تازی و آلات ایشان که چگونه باید بتمامت
اما اسپانی که از برای دوندگی دارند باید که چندین چیز در
ایشان موجود باشد اول سمهای او قوی و بزرگ باید و کبود
و نرم تا بر سنگستان و جای نرم و سخت تواند رفتن و خرد گاه
و گردن همچنین کوتاه از برای آنکه چون گردن اسپ کوتاه باشد سوار

بزرگ بهتر تواند کشید و او را زور و قوت بیشتر داشته باشد
و آنچه گفته شد که اسپ را گردن دراز باید از برای دوندگی گفته ام
و اسپان تازی که بس میکنند اما آنچه از برای روندگی باشد
گردن کوتاه مناسب تر است و انهای دوکانه پرگوشت
و قوی و کفل و پایها کوتاه و استخوان دست و پای قوی و اسپ
که از برای راندن و سختی کشیدن است سر پرگوشت و پشت
در افتاده در او عیب نیست و میان پهلو فراخ باید و شکم بزرگ
و بعضی دراز می پسندند اما آنچه از برای دوندگی است گرد
بهتر و تقدیر باید که شکم باز پس برد چه آن علامت باریکی زهار است
دیگر هر سواری که یک اسپ میدارد باید که درست و پیوسته
و خویشتن دار و پرگوشت چه اسپ تا فربه است کار از وی
می آید و نباید که اسپ کرد باشد چه اگر کاری پیش آید

وتعجیل

و تعجیل باید راند یا دو سه روز پیاپی تاخت باید کرد اسپ کره
طاقت نیاورد و دل مرده و بدروز گردد و باشد که بیماریها
از آن تولد کند که علاج آن مشکل توان کرد و سوار سنگین باید که اسپ
کوچک نخرد اگرچه بسیار اسپ کوچک نیکوست که اگر سوار نیز
کوچک بود خدمت کنند و طاقت آورند و اگر سوار سنگین باشد
از کار بمانند چه او را بضرورت اسپ بقوت از کار رفت تا زور
بیهوده با اسپ نده والله اعلم **باب هجدهم** در تربیت
کره اسپ حال آنست که کره اسپ را در آن زمان که کوچک باشد
نمیتوان شناخت بغیر از آن که توان دانست که از اصل نیک است
یا نه چه بسیار چیز باشد که در زمان کوچکی نیکو باشد و از آن
بگردد یا زشت باشد و از آن بگردد غرض که در آن حالت که کره باشد
نیکی و بدی چنانچه سر طست نمیتوان دانست که از حالی بحالی میگردد

وتغیر بسیار می پذیرد از انچه میتوان دانست روندگی است
چه روش دراسپ طبیعی پیدا شد و هرچه در زمان کوچکی خوش رود
اگر نه رایض باشد که آنرا خراب کرد اند بهمان نوع خواهد بود
اما علامتی چندست که دلالت میکند بر نیکی کره و آن اینست که
بمادر بر میجهد و بزور شیر میخورد و با مادر علف را بسیار میخورد
آنرا خرد و دیگر علامات محمود آنست که مهره چشم و بینی که پیش ازین
ذکر رفت که بر بالائی زانوهای دست و زیر بندگاه پای میباشد
و موی بر نمی آرد برقرار خود باشد و چون از پس مادر میرود
گردن افراشته بود و منبساط بود و جفتک می اندازد والله اعلم
باب نوزدهم در زین نهادن کره اسپ و پیاده تربیت آن
عادت آنست که کره اسپ چون هشده ماهه شود زین بر نهند اما
انچه از برای خود باشد و اسپ اصلی بود اگر دو سال بلکه دو سال

و شش ماه برش گذرد زین باید نهاد چه افزونی که باید خواهد کرد
کرده باشد و در ان حالت که زین مینهند باید که بدخوئی نکند بر نشیند
چه اگر خوش باشد دلالت بر سستی و بی رگی اسپ کند چه کره هر چند
که او بی ادب و بدخوتر باشد بهتر است و چون زین بر او نهاده
همچنان تا یک روز یا دو روز پاره راه ببرند روز سیوم یا چهارم
سواری بغایت سبک بر نشیند چه بسیار عیب باشد که از سواری
سنگین بر نشستن پدید آید افزونی نیکو تواند کردن دوم آنکه جرده ها
نیک شواند نشاند سوم آنکه پابهار است و قایم نه ایستد
چهارم آنکه پشتش افتاده شود و پیاده سر اسپ داشته باشد
و ساکن میراند بتدریج تا القدر که کره اندکی خسته گردد و روز
بروز اندکی راه بران اضافه کنند و بهر چند روز دیگر و زین
نهند و از ابدار ابکار آورند چنانچه از هیچ چیز نرمد چه از هیچ

چیز که همان زمان بر بد بر جهنت او را لحال بار بجال توان آورد
و مدارا که با کره میباید کردن آنست که خدمت زیاده با لطف نمایند
و از جوی ها بجهانند و از جایگاهی دور بزیر نباید جهانند
مبادا که از کار برود پس بهمو جب که ذکر رفت بتدریج هر روز
زیادت میرانند تا زمانی که در رفتار تمام چابک گردد
و زورش باور رد بعد از آن نوبت میدوانند هر روز مقدار
که داند که کره را از آن رنجی نرسد و وقت دوانیدن از
آن روی معین میتوان کردن که بعد از چند روز بدواند که
کره بتفاوتست هر وقت که در رفتار تمام چابک شده باشد
و از هیچ چیز نرمد بعد از آن منادلویه باید کرد که میدوانند چه پویه
دوانیدن فایده بسیار دهد مثل بندگاهها قوی کردن و خرد گاهها
نشانیدن و گوشت اندام سخت کردانیدن و آنکه بغراید و ساکن

گردد و قالب قوی کند و چون بزرگ شود از هیچ چیز نرمد و چون
پالان زین نهادن کرده باشد بگذارد که کره مرح باشد مادام
خدمتی از آن رنج نیاید چنانچه عیبی بدید آید میفرماید چه اگر
بدینموجب که ذکر رفته شد تربیت نماید هیچ عیب بدو نباشد
مثل شموسی و از پل نگذشتن و بدلگامی و آنچه بدین ماند چه این
عیبها همه از غرور میباشد پس چون پویه تمام گردد و از چپ
و راست بهر نوع که سوار خواهد او را میگرداند بعد از آن
زیاده ترکند و میدواند تا دو سه روز دیگر بدین قاعده و چون
لاغر شود وقت علف تر و بهار رسیده باشد او را میباید
بست و تیمار داشت تا فربه شود و چون وزینی باشد او را اگر
بار برایض باید داد تا تربیت کند و بعد از آن او را دیگر باره بکار
آورد تا لاغر شود بعد از آن بدواند و خدمت میفرماید

وآورده اند که اسپ را بد وزینی نمی باید رنجانیدن و لاغر کردن
اما بسه زینی از زم و تیمار باید داشت چون در سه زینی معر استخوان
تمام میکند و تمام خلقت میشود مرا فزونی که خواهد کرد در سه زینی
میکند و چون در آن ترمان کم افزونی خواهد کرد او را رنج نماید هیچ
افزونی نکند و زود پست گردد و الله اعلم

باب بیستم

در ریاضت اسپان و شرط رایض اول رایض باید که مردی خردمند
حلیم باشد و اگر کامل باشد بهتر چه جوان البته غروری میباشد
و وقت باشد که در میان مردم اسپ حرکتی کند و او را زجر رساند
که محتاج نباشد پس وظیفه رایض آنست که طبیعت اسپ بشناسد
و بداند که او را چگونه کار باید فرمود و در کدام حالت مدارا باید
کرد و در کجا او تربیت کنند و اصلا باید که به اسپ ستیزه
و لجاج بسیار نکند و او را بسیار نزند بی محابا که بیم آنست

که بدان واسطه دیوانه گردد چه آورده اند که وقتی سواری نیزه می
باخت و اسپ از چیزی برمید و نیزه از دستش بیفتاد سوار
از غایت خجالت مقرعه بسیار بر سر و روی او میزد تا مقرعه پاره
شد پس چماقی داشت از زین برکشید و میزد تا چماق شکست
بعد از آن حرون میخواست که اسپ را باز دارد برآشفت و قطعا
ساکن نمیشد جمعی از بزرگان که حاضر بودند گفتند که اسپ دیوانه شد
و بر این اسپ نمی باید نشست درین حدیث بودند که اسپ میناد(؟) و
دویدن گرفت و حد سیصد گام بدوید و سوار از خود جدا کرد انداخت(؟)
و بر سر او بایستاد و او را بلگد و دندان پاره پاره کرد و گوشت
و روی در بیابان نهاد و کس آن اسپ را بعد از آن ندید پس اگر از
اسپ گناهی صادر شود زجر و لجاج با او نمی باید کرد و بمدارا
و راندن بسیار باز حال باید آورد چه اگر مدارا کنی و تربیت کنی

چنانچه شرط باشد از آن طبیعت بگردد و نیک شود و اسپ
تازی اصلی را هر تربیت که کنی قبول کند و رایض نباید که لگام
بر سر اسپ کند و اسپ تازی رهوار کند مگر اسپی که نیک بدود
چه اسپ تازی چون هموار کنی مهره پشتش سست شود و پاها
نیز سپس بد زور گردد و رها نمی باید کرد که اسپ تازی طبیعتی بد
بگیرد زیرا که بهر چیز خو کند دیر او را از آن طبیعت باز توان آورد
و اسپ تازی اصلی هر بی ادبی که کند او را تربیت کنی باز بسر او
زود و رایض باید که طبیعت اسپان نیکو شناسد و بداند
که کدام اسپ از برای کدام کار نیک شاید و لایق مرکوب چه طایفه است
اگر اعتماد تمام بر رایض هست خوب الا باید که بحضور خود
بگوید تا اسپ را تربیت میکند و میراند و چون در میان بازار
و کوچها گذرد باید که پیش مردم اسپ باز ندارد زیرا که از عادت

کند و هر جایی که کسی ببیند خواهد که بایستد و در راندن باید که عنان
رها کند و میراند نه آنکه عنان باز گیرد و پاشنه و مقرعه میزند
و راست دست بر میدارد و از جایی میجهد و اگر اسپ عادتی
بد داشته باشد و خواهد که از و بدر کند شرط آنست که او را بسیار
براند و بپویه برد و بعد از آن که مرح نداشته باشد از آن باز آورد
زیرا که در آن حالت که غرور دار بود تربیت بپذیرد و چون سخت
لاغر و بی توش بود محتاج ریاضت کشیدن نیست و در گرمای
گرم اسپ را رایض نمی باید داد که زیان دارد و اگر ضرورت باشد
میباید کشیدن تا سحرگاه بر نشیند و پیش از آن که آفتاب بر آید فرود
آمده باشد و اسپ مادیان و اسپ خصی طاقت گرما داشته باشد
که اسپ فحل دیگر رایض باید که عنان اسپ راست دارد و زور
یکطرف نکند تا اسپ را نیز همچنان سر راست داشته باشد و میرود

و هر لحظه از طرفی بگرداند و باقی رایض باید دانسته و خردمند
باشد چون بر اسپ نشیند و طبیعت معلوم کند داند که
او را چگونه کار میباید فرمود بهمان موجب پیش گیرد
والله اعلم **باب بیست و یکم** در فرق میان مادیان و نر از صورت
و سیرت هر چه بر اسپ نر پسندیده است از آلات که
شمردیم همچنان فرق در اسپ مادیان ستوده است و در آلات
فرق نیست اما صورتی چند هست که خلاف همدیگر اند اول آسیا
تاختن مادیان را عیب است اما نر را نه دوم بسیار بر سر علف
ایستادن چنانکه پیوسته ایستاده بود و به علف خوردن مشغول
باشد مادیان را پسندیده نیست چه اسپ مادیان چنان باید که
خسپد و چون علف خورد دیگر زمان علف تمام نخورد و بس تا آخر
رعنایی میکند و اگر از جایی بانگی یا آشوبی بشنود از زمین بر

خیزد

خیزد و پستور دار را رنج میرساند و نر بعکس این ستوده است
چه اسپ فحل باید که چون ساعتی علف تمام نخورد سر بر دارد
و احتیاطی بکند و بعد از آن سر باز بعلف خوردن برد
و اگر ایستاده باشد پنداری که همی خسپد و ناله همیکند
که ناله از اسپ فحل هنگام خفتن پسندیده داشته اند سوم
گوشت اگر در مادیان کمتر باشد بهتر و مادیان باید که زمندگی
نکند هر چند بر مادیان بد دلی عیب نیست که اگر از چیزی برمد
یا بترسد چون مدارا کنی زود بر سر آن باز رود چهارم آنکه سرین
مادیان کوتاه باید و میان پای تنگ چه اگر میان پایش
فراخ بود پایش زود سست شود و ضعیف گردد و مادیان را
شدی و شری عیب نیست که فحل را باقی مردم بزرگ خود مگر بمادیان
می نشینند چه قوت اسپ فحل بیشتر است و قوی دل و زخم ور اه

صبورتر و کوتاهی کردن اسپ مادیان را چندان عیب نیست که زرا
و مادیان قوی قوی گردد و پهلو فراخ کند که کره بیاورد و اسپ
مادیان که از برای سواری میدارند فحل نمی باید داد که چون آبستن
شد او را بزرگ و تیمار باید داشت و کاری از وی نیاید و نشاید
که بدوانند والله اعلم **باب بیست دوم** در فحل دادن اسپ آنکه
اسپ مادیان پیش از آنکه دو سال تمام بر او بگذرد نشاید که
فحل افکنند و اگر نیز بیفکنند غالب آنست که نپذیرد و چون
بپذیرد بغایت لاغر و زار گردد و بدو سالگی نیز فحل نمیباید
داد که اسپ در سه سالگی افزون میکند و مغز استخوان قوی
میگرداند و چون آبستن شود قوت نتواند کردن و هم کره ضعیف
باشد و هم مادیان پس اولی آنست که چون سه سال تمام گردد
فحل دهند تا در چهار سالگی کره بیاورد و چون فحل خواهند

که بجهانند

که بجهانند باید که اسپ پاره میل بلاغری کند و چون بگشن آید
و آب اندازد فحل باید افکند و آب ریختن از دو گونه است یکی
آنکه چون اسپ مادیان فحل بیند و خود را بهم آورد آب اندازد
و آن علامت گشن نیست پس اگر پای فراخ نهاده باشد و آب
فرو ریزد آن علامت گشن است و فحل باید جهانید و در حساب
که یک نوبت بجهاند بار گیرد و از برای احتیاط سه نوبت باید
جهانیدن و اسپ یکهفته در غایت ده روز همان گشن است
چون فحل بجهانند بیست روز رها باید کرد بعد از آن فحل
بروی عرض باید کرد اگر بگشن آید دیگر باره فحل باید جهانید
بطریقه که گفتیم و از آن روزی که فحل بمادیان افکند تا چهل روز
بار در شکم اسپ مستحکم شده باشد غایت دو ماه که حمل تمام شود
چون دو ماه گذشت دیگر باره فحل بنماید اگر منع کند دلیل بر حمل

پذیرفتن است و علامت دیگر چون حملش تمام شود پستانش سیاه
شود و از اسپ گریزد و از مردم شیر برد و هر که سیاهی
پستان آشکارا بود دلیل آنست که کره نر باشد و علامتی دیگر هست
که اگر اول پستان راست بزرگ شود و شیر پدید آورد و کره نر بود
و اگر آن علامت از جانب چپ باشد کره ماده باشد و علامت
دیگر بر حمل آنست که پستان صافی کنند و چون اسپ نر بینند
بر هم جنبند و بهر علامتی آزموده تر بر حمل پذیرفتن آنست که چون
اسپ بر گیاهی تر بول کند روز دیگر بنگرند و ببینند اگر خشک
شده باشد دلیل حمل است و آنکه حمل نیز درست باشد و نفکنند
مادیان باشد و دو کره آورد ولی کمتر رسد و اسپ چون کره
بیاورد او را خشک کنند و ساکن بعد از آن نزدیک مادر برند
چه بسیار مادیان هست که بواسطه زحمت که از کره آوردن

کشیده است

کشیده است او را دشمن دارد و قصدش کند بعد از آن که خود و مادر
خوی با هم کرده باشند باید که بزمین سخت از پی مادر دود تا سخت
گردد و دست و پای نیکو کنند چه بسیار کره های تازی باشد
که از سستی زمینی که آنجا می باشد دست و پای و سم خراب
کنند و همچنین بسیار تجربه کرده اند والله اعلم **باب بیست و سوم**
در معرفت فحل که چگونه می باید داد اگر مراد آن باشد که اصل
اسپ نگاه داری باید که فحل تازی نیکو بر مادیان تازی اندازی
که کره نیکو آرد چه اگر یکی دو گونه اصلی باشد که کره با اصل پدر
یا مادر مادر گردد و اگر مراد آن باشد که اسپ دونده باشد
هم اسپ تازی فحل بمادیان تازی اندازی چه اسپی بدوندگی اسپ
تازی نمی باشد و اگر اسپ بقوت و اعتماد و صبور خواهی اسپان
اکدش بر مادیان تازی افکنی یا تازی اصلی را اکدش افکنی کره

یا پدر پدر

نیکو آورد قوی دست و پای بقوت چنانکه از کار کردن ستوه
نگردد اما چون اسپ تازی بر تازی اندازی چون کره که بیاورد تمام
آزمیش بود و قوی دست و پای بود و اندام و پهلو فراخ و سمها
بزرگ بی مثل بود اما چون مادر و پدر هر دو تازی بود بدین نوع
کمتر اتفاق افتد فی الجمله بهر نوع که هست باید که فحل قوی دست و در
اندام باشد و تمام خلقت و بی عیب چه اغلب عیبها که در فحل
بود در کره میباشد هم چون سرکشی و حرونی و خردی و نقصانی
که در اندام باشد پس اولی آنست که بهترین اسپی فحل کنند و احتیاط
بلیغ نمایند تا ازین عیبها هیچ در فحل نباشد و از برای ده مادیان
یک فحل تمامست چه اگر مادیان زیاده از ده باشد فحل بستوه
آید و در حساب که آنچه فحل خورند آبستن نشوند و اگر نیز آبستن
شوند کره را قوت چندان نباشد و در اول بهار فحل جهانیدن

بهتر است تا کره در بهار بر آید و بعلف تر بزرگ شود و اگر نه از گرمای
گرم و سرمای سرد بزحمت باشد و کره که او را پدر و مادر هر دو
تازی باشند باید که یکبار بکوهستان و جایگاه سخت برند
و نگذارند که در میان وحل و آب بدود که مخاطره بود مبادا استخوان
دست و پای کج گردد و معیوب شود تا آنگاه که دست و پای قوی
گردد و معیوب نشود پس از آن اگر بنوعی که پیش ازین ذکر رفت
او را ساکن و آهسته بهر جا که خواهند برند تفاوتی نیست و هر
چند که آزموده اند بهترین کره آن بوده است که تازی پاک را
با اکدش افکنند یا اکدش نیکو بر تازی انداخته اند چه از
میان تازی پاک و اکدش کره بی نظیر بود و انواع اسپان
بسیار اند هر کدام دیگر که بفحل کنند کره نیکو نیاورد چه آزموده اند
و نیکو نبوده است و اسپ داغی با این صفت که گردیم چون اسپ

انداز نکرده هیچ نیکو باشد والله اعلم باب چهارم در خصی کردن
اسپ آورده اند که اسپ فحل در همه کارها بهتر است و مردانگی و قوت
بیشتر دارد و خصی کردن پسندیده نیست الا اسپی اگر زحمت
سوار دهد و دیوانگی کند و همیشه از طلب مادیان نا راند و خود را هوا
را رنج آورد و تن اسپان همی اندازد و چون بدین موجب باشد
از خصی کردن چاره نبود تا هم اسپ آسوده گردد و هم سوار و خصی
کردن چند فایده دارد اول بر گردن قوی کند دوم قلیده گاه باریک
کند سیوم آنکه کفل گرد کند و میان پهلو فراخ و بهترین وقتی که
اسپ را خصی خواهند کرد هفت روز پیش از نوروز است چون
یکماه بر آن بگذرد علف تر پدید آمده باشد و در سه زین که چهارساله
باشد خصی کردن مناسب تر است چه اسپ را چون خواهی که خصی کنی
باید که استخوان و رگ و پی تمام قوت کرده باشد و در چهار

سالگی

سالگی بحد خود میرسد و استخوان و رگ و پی تمام قوت کرده است
و چون خواهی که خصی کنی باید که شش هفت نوبت بمادیان افکنی
تا بر و سینه اش پاک شود و بگشاید و رگهای خایه باریک شود و بی
مخاطره بود آنزمان که خصی کنند باید گفت تا ده دوازده روز
او را بدست کشند با لایش تمام کنند و پس از آن اگر سواری کوچک
که بر اسپ چندان دلیر نباشد بر نشیند و میراند و پیش از چهل
روز باید که سوار سنگین بر اسپ خصی کرده ننشیند و بعد از
چهل روز که بر نشیند باید که او را زیاده نرنجاند و تا دو ماه
با او مدارا و محابا میکنند و پس از دو ماه نشاید که او را تنها
بدوانند چنانکه زوری زیاده بر او کنند و بیساق نشاید که
بدوانند تا چهار ماه بر آید پس از چهار ماه از مخاطره برآمد و در
چهار ماه باید که تا زمانی که علف تر و اسپست بخورد تا بزور او

بیاید و بواسطه این باشد که در بهار خصی کردن بهتر است هر چند
مهتران عرب خصی کردن نمی پسندند اما اسپی کم از برای نشست
بزرگان باشد اگر خصی باشد مناسب تر است و از خصی کردن دو
عیب پیدا میشود باقی تمامت هنر با وی میگردد اول آنکه وقت
پای باز کم کند دوم آنکه در دویدن نقصانی پیدا میشود که
این رگها که میبرند با عصب پای و پشت پیوسته است و چون
ببرند بقدر عصب سست میگردد و در دویدن بدین سبب
نقصان پیدا میشود والله اعلم **باب بیست و پنجم** در تربیت اسپ
اسپی که در کره کار نفرموده باشند باید دانست که اسپ تازی
اصلی چون کره بدست مردم جلاب افتد او را نباز پرورند
و قطعا او را رنجی ننمایند تا مادام به نشاط باشد و بالا بلند گرداند
و فربه بود تا چون خریداری باشد به بهای نیکو فروشد هر که اسپ

چنین بدست افتد بیک دو علامت او را توان شناخت اول
آنکه کام فراخ تر بود دوم آنکه نیک بدود سیوم آنکه چون او را
تربیت میکنند و رنج مینماید هر روز در رنگ و در کام می افزاید تا
هر دو بغایت برسند و چون یک سالگی بدست سواری آید هرکه
که او را کاری فرماید عرق کند باید که از و بر پستان و تابستان
جل سنگین بر افکنند و چون بر نشینند او را بپویه و بسیار بدوانند
تا مسامها گشاده گردد و چون رنجی بدو رسد و آن باد و حرارت
که در تن او بود به مسامها بیرون رود و اسپ را دل انگیزد و از کار
کردن باز نایستد چه هر که اسپ را عرق نفرمایند چون او را کاری
فرمایند زود دلتنگ شود و باد و نفس در شکم گیرد و زود
مانده گردد و هر وقت که عرق کند چنانکه بدهن و بینی بیرون می آید
از آن شکم و دل و جگر حرارتی که در اندرون است بعرق بیرون آید

ودلیل برین سخن که گفته شد آنست که بدین صفت باشد واورا
بدین صفت که ذکر رفت تربیت نمایند هر روز در تک و کام
می افزاید و هر اسپی که بدین صفت باشد که یاد کردیم باید که او را از زیاده
از عادت دهند و در هر هفته یکبار او را آب یخ دهند بشرط
آنکه اسپ بغایت تشنه باشد تا آب سرد تمام بخورد و دل و جگرش
را سود دارد و وقتها شراب در آبگینه کنند و بخورد اسپ دهند
تا شراب با آن آب در عروق اسپ رود و مسامش زودتر گشاده
گردد و همچنین یکبارگی کم شیر اشتر و اگر دست ندهد شیر گاو
یا شیر گوسفند یا شیر اسپ را یخ در وی نهند تا بغایت سرد شود
و اسپ را بامداد آب ندهد و بگذارد تا پیشین و همان شیر سرد
شود و بدهد تا بخورد و بیاشامد که درین باب سود دارد و وقتها
خیار و کاشنی تر بخورد اسپ دهند که فایده تمام دارد و همه

اسپان خیار و کاشنی و ادویه سرد دارد خاصه در گرمی و دیگر آن
اسپ که بگره کار نفرموده اند گوشت اندامش سست باشد
و بند کاهها هرچند که قوی بود نه سخت باشد و چون بر وی نشینی
اگرچه فربه بود بر گوشت نرم و پست رود و از سواری بوی
رنج رسد و اگر سوار خواهد بازدارد بهیچ جای نتواند استادن و بعضی
اسپها باشند که عادت کرده اند و زیر سوار راست نمی ایستند
و از بن پای دوان پای می نشینند اما فرق میان آنکه از سستی و نرمی
چنین کند و آنکه از عادت آنست که اگر هشیار استاده باشد
و دهان فراخ برکرده و گوشها راست و سخت و زیر سوار سخت
و چابک از پس سوی پای اسپ می ایستد و چون سوار اندکی زور
برکار کند در حال بحرکت آید بدانکه از عادتست نه از سستی و هر که
را اسپ بازداری از پس سوی بدانسان می ایستد و سم در زمین

میکشد و گاه بدین پای و گاه بدان پای تکیه میکند و پشت میدزدد
از سستی و ضعیفی اسپ باشد و هر اسپی که بکره کار کرده بود
و رنج پرورده و لاغر گشته پس ازان بدو زینی رسد و هم طاقت
سوار داشته باشد و هم طاقت راههای دور و چون بکره
کار نفرموده باشند بسیار رنج دران باید برد تا مگر نیک
برآید چه بسیار عیب دران باشد مثل رمندگی و در آب رفتن
و چون در آب رود خواهد بخسپد و در گوی زدن و نیزه بازی
فرمان نبرد و براست و چپ بگردد و رمندگی اسپ بعضی
از بددلی میباشد که ناگاه آوازی بشنود یا چیزی در راه
افتد یا سواری تازیانه بر اسپ خود زند او از جای بر بدود و اسپ
تازی که فربه باشد و حمام عیبهای بسیار در او پدید آید
فاما چون سواری نیک و رایضی چنانچه شرطست او را رام کنند

آن

آن عیبها زود زایل گردد والله اعلم **باب ششم** در جود او
و بکار آوردن اسپ اول باید دانست که اسپی که بکار خواهند
آورد بفربهی یا بلاغری چه بسیار اسپ باشد که بفربهی کار بهتر
کند که بلاغری و بعکس این نیز هست پس اسپی که بفربهی بهتر میکند
چون میخواهند که او را بکار آورند و بدوانند باید که بتدریج
او را میرانند تا اندام او گوشت سخت کند و پیه که دارد بگدازد
و از گوشت چیزی گم نکند و اسپی که بلاغری کار بهتر کند
که بقدر او لاغر کنند نه تا حدی که پیه بکلی گداخته شود و حد او
آنست که پهلوش در بداری نباشد و بن گردنش پیوسته بود
با دوش و کفلش جدا نباشد لاغری نیز حدی دارد مقصود
که قوت اصلی او باز کم نیاید که چون اسپ بی قوت گردد
و تر از شود کاری ازو نیاید باید که پوستش چرب بود و رنگش

گوشت را

خاک آلود نباشد پس چون خواهد که اسپ یرق کند تمام اورا
میباید راند بتدریج و هر روز میباید افزود تا در راندن تمام
یرق کند چنانچه پنج شش فرسنگ اورا یک نوبت توان
راند و تا یکهفته اورا کم و پیش میراند بعد ازان اورا بقطره میدواند
و هر روز مقداری زیاده میکنند چنین دو سه روز بدین بگذرد
بعد ازان آنرا آهسته آهسته میدواند بچهار دانگ و پنج دانگ
تا قریب یکهفته که اورا توان تمام دوانیدن و بتدریج چنانچه
مصلحت باشد بر آن می افزاید پس اگر خواهد که اورا بدعوی
بدواند بعد ازان که یرق کرده باشد دو هفته اورا اسپیت
میباید داد و کار نباید فرمود تا دلش تازه گردد و نشاط گیرد
و باید که اورا از گرما و سرما نگاه دارد و جل بر افکنند و پس از
دو هفته که اسپیت تمام خورده باشد چهار پنج روز اورا اگر دانند

وکی

وکس بر تیر نشیند بعد از روز پنجم اورا بهزار کام بر نشینند و گام
فرمایند و چون فرود آید اورا پاک بدست میکشند تا عرق
خشک کند بعد ازان اورا ببندند و زین باز گیرند و بر کش خشک
بسیار بهم ریزند و اسپ را بگذارند تا بر سر او مراغه تمام کند
چندانکه خواهد و چون خیزد اورا بر آخر بندند میباید که آخر گرد
باشد چنانچه اسپ پیرامون آن تواند گردید بعد ازان یکمن کاه
بغربال بیخته و از خاک پاک کرده پیش وی نهند تا بخورد
و اورا از گرد و خاک پاک کنند و دیگر زین پیش نهند و آب
بدهند و دو سه بار دیگر بگردانیدن بر بندش تا زمان جو
اگر زمستان باشد تا پسین گاه و اگر تابستان باشد تا نماز شام
و حق آنست که غربال بر سر آخر نهاده باشد و جو از سنگ ریزه
پاک باید کرد و در غربال باید کرد و پیش اسپ باید نهاد تا بخورد

وخاک و سنگی که باشد فرو ریزد و دم تواند زد و جو تواند خورد
و خوشتر بود از آنکه از توبره خورد و زیر دست و پایش که ریگ
خورد کرده باشد بجای سرگین تا خفتن و برخواستن آسان بود
و نباید گذاشت که جای بول تر کند و چون بول انداخت همان ریگ
تر حالی بردارند و ریگ خشک بازجای کنند و ریگ از سرگین
بسیار بهتر است در زمان نگاه داشتن اسپ فاما چون سم
شکسته باشد یا خشک شده باشد بر سر سرگین نم کرده باز
داشتن مناسب تر بود که زود تر باز زاید و باز حال خود آید
فصل بباید دانست که اسپ را هیچ چیز همچون جو بسیار کار نیست
و می باید که اسپ را جو در خور دهند که اسپ کوچک اگر جو بسیار
خورد دیگر از مضرت هیچ فایده ندهد فی الجمله اسپ را جو چنان
باید داد که مادام که بعضی خورد و پیش از دو سه بار سر از آن

ندارد

ندارد و اگر پیش از دو سه بار سر بر دارد جو از پیشش بر میباید گرفت
که بخوردن زیان دارد و عادت پسندیده آنست که اسپان را
که جو میدهند مر شغه یکشب یکمن جو کم کنند که بسیار فایده در آن
باشد پس چون اسپ جو را تمام خورده باشد لگام بر سر کنند
تا نیمشب بعد از آن او را اندک آبی دهند چون روز شود بر نشینند
و بر سر آب روند و در آب رانند و بیرون آورد بعد از آن فرود آید
و بندگاه دست و پای و خردگاه و رگ و پی نیکو بدست بمالد
تا اگر نفخی و بادی باشد بگدازد و پس اسپ را بازبخانه آورد و ببندد
تا نماز پیشین و چون هنگام نماز پیشین بگذرد دیگر باره برنشیند
و براند تا وقت جو و اگر روز اول او را هزار گام کند و روز سوم
بچهار هزار گام کند بعد از آن یکفرسنگ و دیگر بدو فرسنگ
و جولان کند که نوبت ششم و هفتم به پنج فرسنگ و شش فرسنگ

رساند و همچنین می افزاید تا آنگاه که پنج فرسنگ او را پویه و تقریب
برد و باز آورد و آن ده فرسنگ باشد و زیاده از آن اسپ را
کار فرمودن زیان دارد و قاعده کلی آنست که از روز که
پیناو مضمر کردن اسپ باشد تا زمانی که او را به بستن خواهند
دوانید چهار ماه باشد باید که نوبت کار فرمودن باشد
و دیگر روز پیش از آنکه او را خواهند دوانید او را بسر آب برد
و آب دهد و جو سه من قپان پیش نباید داد و در جایگاه فراخی
که دیواری و ستونی باشد باید داشت و سرگین بسیاری
باید گسترد و اسپ را لگامی بر سر باید کرد و بدست نوکری بیدار
باید سپرد که آن شب آنجا نگاه دارد و اگر خسپد او را منع کنند
و اگر مراغه کند نگذارد مبادا که او را عضوی بدرد آید یا رگی
از جایی برود و در تگ اسپ نقصانی واقع شود حکایت

آورده‌اند

آورده اند که دو کس از مهتران عرب دعوی اسپ شناختن میکردند
گرو بسته بودند که اسپ را باهم بدوانند و همان شب که
موعد اسپ دوانیدن بود یکی از آن دو کس پیش اسپ نشسته بود
زمان جو خوردن او را موجبی که در رفت نگاه داشت چون
جو میخورد ناگاه آوازی از دندان اسپ شنید احتیاط کرد سنگی
بود در میان جو پاره از دندان اسپ بدان واسطه شکسته بود
روز دیگر عذری می آورد که من امروز اسپ نمیدوانم که عذری دارد
مبالغه میکردند که تو زهره نداری بعد از آن قبول کرد که اسپ
میدوانم بشرطی که اگر باز ماند بعد از دو روز دیگر باز بدوانم
فی الجمله همان روز اسپ بهم دوانیدند و همین اسپ که دندانش
شکسته بود مقداری باز ماند و آنکس گرو نداد که شرط کرده
بود بعد از دو سه روز دیگر بدوانیدند و همان اسپ که در اول

باز مانده بود از آن اسپ دیگر بگذشت و گرو ببرد و یاران به آن
شناختن بروی معترف شدند غرض آنکه چون اسپ خواهند
دوانید مانعی نباشد و آنچه در اول گفتیم که جو نیکو پاک باید
کرد بغربال پاک باید بخت تا در وی نبود و همه کس را این خبر
نباشد که تا این مدت صبر کنند و اسپ بدوانند و لیکن چنین
دعوی میکنند باید که این نوعها بجا آورد چون خواهد که اسپ را بدعوی
بدوانند کمترین شرطی آنست که اسپ را بیست روز نگاه دارند
تا چون اسپ را بدوانند اعتمادی بر او شاید کرد الا زمانی که در
سفر ورزیده باشد و اسپ را ریاضت نموده و گاه گاه گرد دوانیده
تفاوتی نکند چه اسپ همان زمان سبک شده باشد و کم از
بیست روز که گفتیم اسپ جو خواره کند نشاید قطعا که
در تشنگی بدوانند اما از یک میدان تفاوتی نکند و اگر زیاده دوانند

هیچ اعتمادی بر آن نتوان کرد و چون خواهی که بدانی که اسپ بکار آمده است
یا نه و تمام ریاضت یافته و بیست سیصد گام او را باید که بتعجیل ببرند
و باز دارند و احتیاط نمایند که چون نفس میزند و پرهای بینی فراخ
میکند یا نه اگر چنین است او را نباید دوانید که هنوز بکار
نیامده است و پیه دارد و باید که خداوند اسپ بر رکیب رود و خود
بر اسپبان کنار کند و سفارش نماید تا چنانچه شرط است تیمارداشت
اسپ میکند چه اگر داند که خداوند هر روز یکنوبت خواهد دید
شک نیست که در تیمار و رعایت تقصیر نخواهد کرد والله اعلم

باب بیست و هفتم در سبق کردن و آداب بدانکه سوار که اسپ
را بسبق خواهد دوانید باید که سبک باشد و شرط آنست
که هر دو سوار که اسپ خواهند دوانید نزدیک بهم باشند که اگر
یکی سبکتر از یکی باشد در تک بسیار تفاوت کند و درین باب مضایقه

بسیار کرده اند تا بحدی که وقتی دو اسپ بهم میدوانیدند سواری
از سواری پنج شش من سبکتر بود مقدار پنج شش من جو در
توبره کردند و در پشت سوار سبکتر بستند و اسپ سبق کردند
غرض که اگر شرطها بجا آورند اعتمادی بران توان کرد که کدام
اسپ بهتر میدود و سوار هم باید که تازیانه بر اسپ نزند الا اسپی
که بوقت دویدن خود را باز میگیرد که آنرا بضرورت تازیانه میباید زد
و چنانچه بکار باید اما تازیانه باید که در دست داشته باشد
و بر اسپ مجنبد بماند از سر اسپ تا کفل چنانچه اسپ نداند که سوار
تازیانه دارد و باید که پای اسپ نجنباند و خود سعی نماید که حرکت
در اسپ کمتر کند و خویش را دزدیده دارد و اندام و اعضا را
هم گیرد و عنان اسپ بکلی رها نکند چه اگر عنان اسپ بکلی
رها کند آنگاه اسپ را هم باید دوید و هم خود را آنگاه باید داشت

واگر

واگر عنان بقدر در دست سوار باشد اعتماد بر سوار کند و گا
او دویدن باشد و اگر اسپ آن روز که بسبق خواهند دوانید
بایوان کی دوانند بهتر که دهان تواند کشاد و نفس بهتر تواند زد
و اگر بلگام خواهند دوانید باید که لگام سبکتر از هر روز باشد
و هنگام دوانیدن چند پنجاه مثقال آب بر دهان و بینی اسپ بریزند
و بینیش فرو گیرد تا بر شد و هر وقت که بینی اسپ فرو گیرد و آب
بر شد از زحمتی خالی نباشد و اسپ را که یکفرسنگ و دو فرسنگ
بسبق خواهند دوانید باید که با زین دوانند چه هر چند سوار
صلب باشد چون خسته شود بر اسپ حرکت نماید و در اسپ نقصان
پدید آید و چون دراز میدوانند باید که بهر صد گام سر اسپ بگردانند
گاه از دست راست و گاه از چپ چنانکه اسپ آزرده شود و چون
اسپ میدوانند هر گاه که بر سر میدان برسند که اسپ را خواهند

دواینه فرود آید و اورا دو سه گام بدست بکشند تا سرکشی نکنید
وچون این شرط بجای آورد اسپ با همدیگر بدوانند ویکی سبق
گیرد اعتماد بران توان کرد والا که این شرط رعایت نکنند بران اعتماد
نتوان کرد والله اعلم **باب بیستم** در معرف اسپ سرکش
وتدبیر آن باید دانست که اسپ سرکش از چند نوع است وبعضی آنست
که معالجه ومداوا به شود وبعضی آنست که هر چند سعی کنی فایده ندهد
اول آنکه اسپانی هستند که دهانه بدندان میگیرند وچون خواهی
که اورا بگیری بانه لگام بکام او نمیرسد وهمچنان میدود وتدبیر آنست
که دهانه محرابی بر سر او کنند واگر بهمان دهانه بهتر نشود در زمانی
که اورا خواهی گرفتن عنان بالا باید کشید تا زبانه از دهان
رها شود ولگام رسد وبضرورت باز ایستد **دوم** آنکه دهان
باز کرده باشد ومیدود ودهانش اغلب آن باشد که پر از خون

بود وچنان میباشد که سوراخی درکام داشته باشد وسر زبان
لگام دران سوراخ نشیند هر چند که اسپ را زحمت رسد اما ستیزه
ولجاج کند وباز نایستد تا مانده شود تدبیر آنست که دهان
بندی بسازند ودر هنگام دوانیدن دهان اورا ببندند تا باز نشود
گرد که ترک کند **سیوم** آنکه از زنخ کند وبر بالا آورد ومیدود
تدبیر آنست بسیار تنگ بدوانی ودهانه او بهر یک دو روز
تغیر میکنی گاه سبک وگاه سنگین تا اورا کدام دهانه بدهان خوش
آید پس اورا چند نوبت بدان لگام براند وبدواند تا خوگر شود
وزور نکند **چهارم** آنست که از بن گردن همیکشد تدبیر او آنست
که از لگام سنگین بر سر کنند وبسیار بدوانند واسپ را بی زور
وضعیف گردانند تا مگر به شود واگر به نشود آن از الصحرا بیاید برد
ودراز ودور اورا دوانیدن وباز گردانیدن وتازیانه بدست راست

باید گرفت و اورا زجر باید زد و چندان باید دوانید که سست
گردد و این را چند نوبت مکرر باید کرد باشد که بترسد و ترک کند
و اگر فایده نکند بگوشه باید رفت که هم صحرا باشد و هم گرداب
بزرگ و میباید دوانید تا سر آب و چون نزدیک آب رسد
تازیانه بزند و اورا آب بچشاند که غالب آنست که ترک
کند و اسپ سرکش وقتی اورا تربیت توانی کرد که بشب و روز
اورا بر می نشینی و میگردانی مگر آنزمان که جو و آب خواهی داد
و در میان کوچه و بازار باید برد و پیش مردم باز باید داشتن
و سخن گفتن مناسب باشد تا باشد سا گردد و هیچ اسپ دیگر را
نی باید که در کوچه و بازار پیش مردم باز دارند که خوی بد
گیرد بغیر از اسپ سرکش که تفاوتی نیست پنجم آنست
که از مهره پشت سر میکشد و آن زاند پر کرده کس و شوانسته

دبر

وسبب آنست یک مهره پشت از دیگر اسپان زیاده دارد
و چون او بدوانند یا زجری بوی کنند آن مهره بدرد آید و میدود
و زور میکند تا سوار از خود جدا کند و اینصورت بتجربه بسیار
تحقیق شده و در حکایت آورده اند که شخصی اسپی داشت و سرکشی
میکرد و هرچند که تدبیر مینمودند فایده نمیداد و راقم این حکایه
حاضر بود و میگفت که این اسپ را تربیت کردن فایده ندارد که اورا
یک مهره زیاده است چه من پیش ازین صورت دیده ام که پدرم را
اسپی بود و بدین طریق سرکشی میکرد و هرچند سعی کرد که مگر نیک شود
فایده نداد پس اورا فربه کرد و بکشت و در اعضای آن احتیاط
کرد یکمهره پشت او زیاده داشت و آن مهره نه همچون مهرهای دیگر
بود که همه مهرها آنست که سوراخ در میان دارد و آن یک مهره
نه چنان بود که قطعا سوراخ نداشت پس سوال کرد که آن مهره کجاست

رایض دست بر موضعی نهاد از پشت همان کم از اینجاست
و از برای تجربه همان اسپ را بکشتند و همچنان بود که او تقریر نمود
و این اسپ که او مهره پشت زیاده است بدو دلیل توان دانست
اول آنکه چون او را میدوانی و خواهی که او را بازگیری نتوانی
نه از دست راست و نه از دست چپ تا زمانی که خود خواهد بایستد
دوم آنکه چون او را میدوانی زور زیاده بخود بکند تا زمانی
که او را خواهی بازگیری چندان زور بخود کند که چشمهاش
سرخ گردد و خیره شود و این اسپ را علاج نگفته اند باب بیست نهم
در تدبیر اسپان بدرکاب حال آنست که بدرکابی چند گونه است
و بدرکابی آنست که در حالت برنشستن اسپ راست نایستد
و گاه از پس سوی رود و گاه از آن سو و نگذارد که سوار برنشیند و بعضی
باشد که علاج پذیرد و بعضی نه و باید دانست که اسپ چرا بدرکاب

میشود نوعی آن باشد که چون کره باشد و سوار خواهد که برنشیند
غالب آنست که رعنایی کند و راست نایستد و سوار از برای
دلیری خویش سر اسپ بدست کس نهد و برمی نشیند چون دو سه
نوبت چنین کرده باشد بدرکاب گردد و این را علاج میتوان دانست
و علاجش آن باشد که اسپ را بی آنکه برنشینند بگردانند و خسته
کنند و چون باز گردد سر اسپ بدست کسی دهد و در آن خستگی ساکن
برنشیند چون چند بار چنین کند آن عادت بدر طرف کند و نوعی
دیگر آنست که از جماعی کند و از نشاط چون سوار خواهد که برنشیند
چون چند بار چنین کند آن عادت بدر طرف نکند نوعی دیگر آنست
که شدی کند و بجهد چون دو سه بار چنین کند خوگر شود و عادت
گیرد مداوای این هم بدان نوع است که گفتیم و نوعی دیگر آن باشد
که اسپ را البته بسیار بد داشته اند و هر که سوار برمی نشیند

اورا میدواند یا آنکه اسپ را بدو روز یا سه روز پس نشسته باشد
وغوروار باشد چون خواهد که برنشیند نگذارد و راست نایستد
این هر دو را علاج آنست چون خواهد نشست شکیل بر دست
و پای او نهند و بدارا او را هر روز خدمت میفرماید تا آن طبیعت
بد برطرف نماید و چون نشود او را خدمت میباید فرمود و چون
فرود آیند او را شکیل کنند و بر سر راهی که تردد مردم باشد
باز دارند و همچنان علف میدهندش و هر کس که میگذرد میگوید
که همچنان شکیل برنهاده برنشینند و چون یک دو دفعه بگذرد
آن عادت رها کند و نوعی دیگر آنست که سوار را دشمن دارد
از برای آنکه او را بسیار زده باشند یا آنکه چون او را برمی‌نشینند
رنج بسیار میرسانند و اسپ آن کینه در دل گیرد و نگذارد
که سوار برنشیند و او را بدندان همیگزد و لگد همیزند علاجش آنست

که آه

که آهسته نزدیک اسپ رود و اصلا او را تند و رنج ننماید و خود
او را علف میدهد و هر وقت که نزدیک او میرود باید که چیزی
داشته باشد که بوی دهد و دست بر سر و روی او مالد و بعد از آن
چون میخواهد که برنشیند بقاعده دست بر سر و روی می‌مالد
و بعد از آن گرد اسب برآید و آنگاه آهسته سوار شود و همین
طریقه نگاه دارد که آن عادت بد برطرف نماید و نوعی دیگر آنست
که اسپ را در رکی رنج بسیار نموده باشند چنانچه از آن
بستوه آمده باشد و طاقت نداشته باشد و ضعیف و بی
قوت شود و استخوان و رگ و پی او همه پست و ضعیف گردد
چون مدتی باشد که بایستد و تیمار چند و حمام کرده آسایش او را
خوش آید چون خواهد که برنشیند راست باز نشود و دست بردارد
و میجهد و نگذارد که سوار برنشیند چون چند بار چنین کرده باشد

آنرا عادت کرد چون سوار خواهد که برنشیند خود را چنان راست
کند که خود را بزمین زند یا پهلو در روی افتد یا آنکه سبک راست
شود و بقفا باز افتد و اسپ چون این عادت گرفت هیچ کار
نیاید اما بعضی گفته اند که این نوع اسپ را تدبیر آنست که چون خواهد
که برنشیند سر اسپ بچیزی محکم در زمین ببندند تا اگر خواهد که راست
شود نتواند پس سوار برنشیند و لحظه باز دارد بعد از آن بگشایند
و براند تا مگر آن عادت برطرف کند و در حکایت آورده اند
که بزرگی اسپی داشت و این عادت گرفته بود و جمعی که حاضر بودند از
سواران و اسپ شناسان تجربه چنان کردند که این اسپ را
بآب بزرگ باید کرد تا حد رکاب باشد و در میان آن آب
سوار برنشیند تا مگر ترک کند چنان کردند و چون بمیان
آب سوار میخواست که برنشیند دست راست میکرد و بقفا

باز می افتاد تا پنج شش روز همچنین میکردند هیچ فایده نداد
و اسپ بدان واسطه که در میان آب می افتاد خراب شد و بکاری
نیامد غرض آنکه چون بدین درجه رسید مداوا مشکل است و این معنی
بتجربه و مهارت بسیار دانسته اند و بیرون آورده اند
والله اعلم

باب سی ام

در تدبیر اسپ مانع النزول و آنمعنی حالتست
که چون سوار خواهد که از اسپ فرود آید رها نکند و بر خویشتن همی
پیچد و گرد بر گرد خود همیگردد و دست و پا را بزمین میزند
و خود را و سوار را رنجه میدارد و این علت غالب آنست
که بواسطه آن پیدا میشود که اسپ را چون پشت ریش میشود و در آن
میکشند و هنوز تمام نیک نشده باشد سوار می نشیند و آن
جایگاه که ریش بود گرم در او افتد و او را خارش همان موضع
پیدا شود و چون سوار برنشسته باشد اسپ از حرکت او را خوش

می آید پس چون سوار خواهد که فرود آید یا باز دارد اسب نتواند ایستاد
و کردن خویش میکردد و خود و سوار میجنباند تا خارش او
کم کردد علاج او آنست که آن جای کی در اصل ریش شده باشد
بشکافند و پلیدی که باشد پاک کنند و پاره نمک کوفته در آن
جایگاه نهند آن گوشت که پیدا شده باشد بخورد و بکشند و بگذارند
که سر ریش با هم آید تا زمانی که پنبه پاره یا رکوه بر سر ریش نهند
و هیچ بالایش نشاید پس انگاه پاره خاک نرم بر ریش نهند
تا خشک کردد و بعد از آن چون اسب خواهد کردانید و پشت
او چون نیک شده باشد زین نهند و جل بر پشت افکنند
و سوار برنشیند و چون فرو خواهد آمد ناگاه بی آگاه فرود آید
و چون چند بار چنین کنند آن عادت رها کند و چون ترک آن عادت
کرده باشد بعد از آن زین برنهند و برنشینند و این صورت

را تجربه دانسته اند و در حکایت آورده اند که یکی از اکابر اسپی
داشت و بهر وقت که سوار نشستی راست نمیرفت و زیر سوار راست
راست نمی ایستاد و سر و دست و پای میجنبانید و در وقت
فرود آمدن نمی ایستاد و چون فرود می آمد نمی ایستاد و چون
زین از وی برمیگرفتند مراغه بسیار میزدی و خود بر دیوار
و آخر همیسودی یکی از حاضران گفت این اسپ را کرم در پشت
افتاده است چون احتیاط کردند همچنان بود و مداوای کرم پشت
از این ذکر رفت و گفتم بجای آوردند پشت او بشکافند و علاج
کرد خوب شد پس شرط آنست که اسپی را چون پشت ریش کردد
زین بر پشتش ننهند تا زمانی که خوش کردد که این عیب از آن
میخیزد و چون ضرورت باشد چاره نبود همان مقدار از نمد زین
که پشت ریش است باید برید تا آزاری بر اسپ نرسد و به شود

وچون بدرجهٔ مانع النزول رسد قطعا سوار باید که برنشیند
تا تمام به شود والله اعلم **باب سی و یکم** در تدبیر اسپان نازک
لگام بدانکه نازک لگامی اسپ را سبب آنست که اسپ چون کره
بود مرتبهٔ اول لگام بر سروی کرده اند وکسی برنشسته که معرفت
سواری نداشته ولگام باز زده وچون هنگام دویدن باشد
سر اسپ را یکبار باز میگیرد و زبانهٔ لگام بکام رسد وریش
کرده اند و علاج آن نکنند چون چند نوبت چنین شود اسپ نازک
کرده و وقت باشد که سرکش شود وموجبی که در باب سرکشی
اسپ یاد کردیم این اسپ نازک لگام وقت باشد که در زمان
لگام بازکشیدن راست شود وتقفا باز افتد مداوا آنست
که آن اسپ را اول افسار بکند و پس آنگاه لگام افسار بند است
سواری دهند یا پیاده وچون سوار برنشیند همان سوار یا

پیاده

پیاده از پیش میرود وسر او نگاه داشته باشد واو را کام
میفرماید تا آن عادت رها کند و زبانهٔ لگام نیز باید که کوتاه
کند وبدین نوع او را میکرده اند وخدمت میفرماید تا زمانی
که کامش ریش شده باشد نیک شود وآن عادت بگذارد
واگر بطبیعت بگذارند که کام او ریش باشد عاقبت سرکش شود
والله اعلم **باب سی و دوم** در تدبیر اسپ حرون بدانکه اسپ را
هیچ عیب بدتر از حرونی صح مینیست وآنرا اگه گیر میگویند وآن از چند نوع میباشد
بعضی طبیعی وبعضی از ناشایستگی سوار پدید آید اکنون بیان
آن خواهیم کرد تا بعضی اسپان باشند که از کره و هنگام زین
نهادن ایشان را تنگ سخت نکشیده باشند ناگاه او را تنگ
سخت بکشند و برنشینند از جای نرود وکسی که حاضر باشند او را رد
کرحرونت فرود باید آمد و تنگ سست کنند تا برود و بعد از آن

اگر خواهد که تنگ سخت باشد بتدریج هر روز پاره زیادت کند
تا بدان خو کند و دیگر آنکه اسپانی چند باشند که در احشام بی
زین بسیاری سواری بر او کرده باشند و چون بدست
کسی شهری افتند و زین بر او نهند باز ایستند و نرود تا زمانی
که او را نیز بمدارا ساکن سازند چون زین بر نهند بی آنکه سوار بر نشینند
و براند باید راند که چون چند نوبت چنین کنند آن عادت رها کنند
و نوعی دیگر آنست که از غایت غرور و جماحی که داشته باشند
چون زین بر پشتش نهند راست نرود و دیوانگی کند و نه ایستند
و راه نرود و چون او را تازیانه زنند بهر دو پای راست
ایستد و باز میگردد و چون خواهی که بدوانی ندود و هر چه خواهد
زیر سوار کند او را مداوا میتوان کرد باید که چون زین
بر او نهند قرب یک هفته او را بدست همی کشند و خدمت میفرمایند

و چون خسته شود سوار بر نشینند و همچنان کسی سر اسپ نگاه دارد
و سه روز بدین طریق میگردانند که ساکن شود و بعضی اسپان
باشند که کودکان بر نشینند و باز دارند و بانگ بر روی زنند
و با وی بدان همی جنبانند و باشد که او را بسیار میزنند و عادت
کنند و از جایی نرود او را مداوا بدین موجب است که ذکر رفته
اما حرونی بود که طبیعی بود آن باشد که چون بایستند و نرود
و تازیانه بروی زنند پایها بر زمین نهند و دستها بر دارد
یا آنکه دست بر ندارد و قطعا از جایی نرود و نجنبند و هر چند
که بیشتر زنی او را فایده ندهد و در حکایت آورده اند
که وقتی سواری بر اسپی نشسته بود و او را میگردانید ناگاه
باز داشت و با کسی در سخن آمد بزرگی که صاحب اسپ بود حاضر
بود کف اسپش پیش مردم باز نمی باید داشت که عادت بد

میکیرد او حرکت اسپ داد که برود نرفت تازیانه زد فایده
نداد و بهر چند که او را میزد از جای نمیجنبید و نمیرفت
همان بزرگ برخواست و پیش اسپ رفت و هر چند سعی نمود
فایده نکرد و از جای خود نجنبید را بضی جلد کار دیده انجا
حاضر بود و گفت تا سوار انجا فرود آمد و لکام از سر اسپ
باز کرد و زین برگرفت و اسپ را بنواخت و خود بر نشست
و خواست که او را براند قطعا حرکت نکرد بزخم گرفت از جای
نجنبید آخر آن بزرگ طیره شد و بفرمود تا بابی زنی چند
آهنین بیاوردند و گرم میکردند و بر اندام او مینهادند
و او از جای حرکت نمیکرد تا یک میلی گرم کردند بر قضیب
نهادند بر جست و دیگر باز بایستاد و بهزار حیله او را باز
بخانه آوردند و آن عادت که داشت رها نکرد و بهر وقت که

بایستادی

بایستادی کس او را نتوانستی روانه کردن و در حکایت آورده
که بزرگی اسپی داشت که حرون بود یکنوبت بایستاد و قطعا
نمیرفت و هر چند که او را میزد فایده نمیداد بفرمود تا آتشی
بزرگ پیش سر او برافروختند و اسپ سر و روی میجنبانید
و نمیرفت تا پاره بسوخت و بیفتاد و زینهار که هیچ آفریده بر اسپ
حرون ننشیند خاصه در روز جنگ و در حکایت آورده اند که
وقتی بزرگی بر اسپی حرون سوار بود و بتاختن رفت [illegible]
با ایشان رسید بعد از جنگ لشکر او بهزیمت شدند [illegible]
هر چند حرکت میکرد اسپ نمیرفت تا خصمان بوی رسیدند و او را
بگرفتند و باز داشتند تا غارت و تاراجی که برده بودند
باز آوردند و اصلاح کردند بعد از ان او را رها کردند و برفت
اکنون هر چه طبیعی اسپ باشد علاج پذیر نیست فاما ارض

باید که در زمانی که اسپ تربیت میکنند در میان مردم و بازار قطعا
اسپ باز ندارد که اغلب آنست که این عیب از آن باز دید میشود
والله اعلم **باب سی و سوم** در بیان اسپ بدنعل و آنکه چون احتیاط
میرود هیچ عیب بدتر از بدنعلی نیست چه اسپ بدنعل کاری
چندان نمیتواند کردن و چون در بیابانی که تنها باشد و سنگلاخ
باشد و نعل بیفکند بگذارد که نعل ببندی هیچ چاره نباشد و سوار از
ماند و نتواند که برود و بدنعلی از چند گونه است بعضی اسپان
خشمی میباشد که هرگز نعل نبسته اند و چون نوبت اول
ایشان را نعل بندی نمایند و نگذارند که ایشان را نعل بندند
و چون خواهند که ایشان را نعل بندند یک دو سر اسپ خویش
نعل ببندند و نگذارد لویشه بر لب او نهند و اگر هم نگذارد
لویشه زیاده بر گوش نهند و تهی گاه بدست فرو گیرند و اگر

زحمت

زحمت بسیار دهد شکیل بر دست و پای می باید نهاد و چشمش باید
بست یا جل بر سر اسپ باید کشید چنانچه هیچ نه بیند و بعضی اسپان
آنست که چون در گرد او را نعل خواهند بست استادی چنانچه
شرط است نباشد و در حالت نعل بندی میخ بجای تر رسانند
و چون از انجا میخ یابد و پای بدرد آید بعد از آن او نگذارد که نعل
او ببندند پس اولی آن باشد که اسپ خواه گرد و خواه بزرگ
نعل باحتیاط به بندند و نگذارند که زحمتی بوی رسد و اسپ بدنعل
چون خواهی که نعل به بندی او را اول خسته باید کرد که بهتر باشد
والله اعلم **باب سی و چهارم** در آداب نعلبندی اول باید که
چون اسپ را خواهی نعل بستن آن اگر سه روز از پیش نعل باز کنند و دست
و پای برهنه بگذارد و زیر دست و پای اسپ سرگین نرم می افکنند
و تا بستان هم چند گاه دبنه و قطران بر سم اسپ میمالند تا

نرم شود و در زمان سم گرفتن نشکند و آسان توان گرفت چه اگر
خشک باشد زهره نه بغرمان استاد باشد و باشد که از گوشه
زیادتی شکسته شود و استاد از بهر چابکی خویش همه سم بدان
راست کند و چون سم زیاده گرفته باشد اسب بلنگد و چنین
سم خشک باشد و ار پس او را بدین نوع که گفتیم مداوا نکرده
باشد داغ باید کرد تا نرم شود و آسان توان گرفت پس چون نعل
خواهی بست بسیار سم نباید گرفت و اندک و بسیار سم اسب
تعلق دارد چه سم تفاوتست در بزرگی و کوچکی و سختی و سستی
هر یک باندازه خود باید گرفت و سر کم نمیباید گذاشت که سم
بسیار بردارند چه اگر بسیار بردارند بیم انست که منخ بخورد و دست
اسب آزرده شود و دیگر آنکه چون در سنگلاخی نعل بیفکنند
بقدر تواند رفت و اگر بسیار گرفته باشد نتواند که برود و نیز

نمیباید گذاشت

ونیز نمیباید گذاشت که سم زیاده بزرگ شود که در وی خطر سوراخ
آورده اند که هر چهل روز اسب را چهار دست و پای نعل نو باید
بست و چون بهر چهل روز نعل می بندد حاجت بسیار تراشیدن نیست
همین کم روی سم راست کند چنانچه نعل راست نشیند تمام باشد
و در نعل بندان و استادان تفاوت بسیار است بعضی باشند که
نعل چنان محکم و نیکو بندند که مدتها نیکوست و بعضی آنست که
یک هفته ده روز بر نمی تابد و میباید که بهر یکسال یک نوبت نعل دو
باره بزنند که دران فایده بسیار است و چون اسب را خرده گاه
دست نرم باشد نعل را سر دو پاشنه قوی تر باید کرد و سر منخ
که از طرف پاشنه خواهند زد بزرگتر باید کرد و اگر خرده گاه
بقرار خود باشد نعل و منخ هموار باید و اگر خورده کج باشد و میل
طرفی کند از ان طرف که میل دارد سم زیاده باید گرفت و از طرف

دیگر کمتر و نعل را همان طرف که کمتر گرفته باشد قوی تر باید تا دست
اسپ راست شود مثلا اگر دست میل به بیرون میکند از طرف
بیرون سم زیاده باید گرفت و از طرف درون کمتر و نعل ان جانب
که با طرف درون دارد قوی تر میباید کرد چه اگر مدتی بدین نوع
نعل بندند آن کژی را اغلب آنست که راست کنند و اگر کژی
زیاده از حد باشد و سر اسپ کج او را اسپ سم سفید و کوچک باشد
او نعل مطلق باید بست که از نعل تا میکوبند چنانکه همه کف
گرفته باشد و مسمار باید که سرهاش تیز باشد و سرش کج
و میل کجی در هنگام میخ زدن با طرف کنند و جلدی و چابکی
استاد آن است که میخ دور بیرون کنند و بر تر رساند و اگر سم آسپ
شکافته باشد پاره ادیم بر سر نعل باید نهاد چنانچه از همه طرف
پاره افزون باشد و چون نعل تمام میبندند سرهای همان ادیم بر سم باید

پاره

پارهٔ باز بالا بندد تا خاک دران شگافها نرود و اگر معالجه کنند
یا چیزی دران کنند مفید باشد و اگر سم اسپ نیک شود و تمام
براند باید که نعلی بسازد باریک مقدار یک انگشت پهنا
و مسمارهای کوچک و بر دست و پای اسپ بندند و میان سم
گشاده باشد و پیه گیرند در زیر و پای می ریزد تا سم براند
و تمام کند و چون میخواهی که سم زود باز راند و قوی و محکم باشد
روغن بادام کوهی هر چند روز میباید مالید که مفید
و نافع باشد والله اعلم **باب سی و پنجم** در آب و علف
دادن باسپ بدانکه حال آنست که اسپ را در وقت آب نگاه
باید داشت بضرورت چنانچه از وقت نگذرد خاصه در تابستان
و در تابستان اسپ را چهار نوبت آب باید خاصه در گرمی یکنوبت
چاشتگاه و یکنوبت پیشین و یکنوبت آخر روز هنگام جو دادن و یکبار

دیگر وقت سحر و هر چه پس ازین دهند اسپ را زیان دارد که
عصب آن سست کند و بند کاهش یابد در افتد و چون کم ازین
دهند جگرش گرم شود و ازان سرفه آید و پوست و استخوان در
جوشد و روده و احشا خشک گردد پس آب وقت هنگام
باید داد و از پس جو نشاید که اسپ را آب دهند که جگر سطبر کند
و جو در معده گران شود و زود نگذرد و ازان زحمت افتد خاصه
روزی که بعد از جو خواهد که بر نشینند دران خطرهای بسیار است
مثل قولنج و کشتن و بعضی هستند که عادت چنان کرده اند که بعد از
جو اندکی آب میدهند و هر اسپی که عادت بآن کرده باشد یکنوبت
او را از آب دادن باز نتوان گرفت که اگر او را از آن آب باز گیری
چون کاری باشد و بر نشینی زود تشنه شود و گلو و جگرش خشک
گردد و باز ماند و باشد که او را قی برافتد و هر چه خورده باشد

ادکی

رد کنند چون چنین دست دهد بعد از قی او را اندکی آب بقدر نیم من
قپان باید داد تا با نشاط آید و از کار باز نماند اما علف و اول
اسپ تازی و غیر تازی باید که چنان دهی که پیوسته او را داعیهٔ
علف باشد چنانکه یکنوبت سیر نخورد و باز ایستد چه علف
بسیار بجز زیان فایده ندارد خاصه در زمانی که اسپ را بکار بسیار
فرموده باشد که ازان حمر پدید آید و ازان سخت تر زحمتی نیست
که باسب میرسد و اسپ را باید که جو یکنوبت دهند چه بعضی باشند
که چون جو تمام نتوانند خورد بامداد قدری جو میدهند و آن خطایی
بزرگست و علتها ازان سرایت میکند مثل قولنج و اسپ را باید
که حد جو نگاه دارند که زیاده دادن مضرت باز میکند و حد
جو بحسب اسب بزرگ و کوچک میانه است چه اسپ بزرگ را حد جو
هشت من تا ده من است و هر منی دویست و شصت درم و اسپ میانه

راهفت من و اسپ کوچک پنج من تا شش من و چون جو زیاده
باسپ دهند روده اسپ فراخ گردد و علف که میخورد
در روده باز ماند و نتواند که اشتها و علف بسر او بخورد و در
روده سخت گردد و بر آماسد و شکمش درد آید و خطر تمام
داشته باشد و چون بعد از آنکه جو بجو بسیار کرده باشد و
یکنوبت باز کم آوری روده اش خشک شود و مداوای آن
گفته شود انشاء الله تعالی در باب قولنج و علف بسیار باسپ
دادن تاریکی چشم آورد و اسپ را دل مرده و کاهل گرداند و جگر
قوی گردد و طاقت گرما نداشته باشد و براه دراز صبر نتواند
کرد و گوشتش مادام سست بود اما هر علف بسیار و جو دادن اسپ
را خوب کند و اسپ مادام فربه باشد و اگر اسپی را عادت باشد
که هر شب چند من جو میخورد و در اثنای آن یکشب جو از عادت

کم خورد

کم خورد شاید که بامداد همانقدر که از جو باز مانده بود بوی دهند
نه آنکه عادت کند فی الجمله اسپ را جو چنان باید داد که بحرص
میخورد و از جو باز نیفتد و اگر اسپی را عادت آن باشد که چند من
جو میخورد و بواسطه آنکه او را زجری نموده باشند همانشب باز
جو را کم کند یا سر از جو باز دارد جو از پیش او بر باید داشت بلکه
اگر خسته باشد میباید که آنشب جو از عادت خود یکمن کمتر دهند
و سواران خاک گفته اند که اسپ تن درست که در آخر بسته باشد
اگرچه در هفته یکشب یکمن جو باز کم کنند بسیار فایده دارد والله اعلم

باب سی و ششم در تیمار اسپ زمستان و تابستان باید که عادت
چنان باشد که اسپان تازی و غیر تازی در زمستان جایگاهی
گرم نه بندند و بر جل و برقع خو گر نکنند چه اگر خو بسرما کنند درست اندام باشند
و همیشه با نشاط بود و علف بیشتر خورد و مادام فربه باشد

وچون خوی بجل و برقع وجای گرم کند چون در زمستان اتفاق
سفری افتد اسپ را سرما بزند و لاغر گردد و از علف باز ایستد
و آب از چشم و پلیدی از بینی روان شود و بسیار باشد که چنان
سرما زده شود که بمیرد پس عادت چنان باید داد که در زمستان
از پایگاه بیرون آرد مگر که برف و باران سخت باشد که در
جایگاهی باید داشت مثل صفه که گشاده باشد چنانچه برف
و باران بوی نرسد و اگر نه باران سخت باشد شاید که در باران
باز ایستد تا اگر اتفاق سفری افتد و در بیابان باران رامی دست
ده طاقت داشته باشد اما اسپان کی وحشی که در صحرا
پرورده اند و در برف و باران داشتن تفاوتی نیست چه هر چند
سرما بیشتر و سردتر باشد ایشان علف بیشتر خورند و منشاط‌تر باشند
اما هر چند طاقت سرما و گرما بیشتر از اسپان تازی دارند هم در

سایه بسته باشد و هم از سرمای سرد هر چند کهنه شد که بی جل و برقع
باید داشت اما نشاید که جل و برقع یکبار بردارند و در سرما
بدارند که زیانی عظیم دارد بلی چون زمستان خواهد آمد اسپ که در
بیرون باشد همچنان باید داشت تا بتدریج چنانچه سرما می‌آید
او خو بسرما کند و چون سرما سخت گردد او را باید که جل بپوشانند
و چون خواهند که اسپ خو بسرما کند و او را زحمت نرسد پارهٔ
کل دود خورده با کاه خورد بیامیزد و در تن اسپ مالد و چند روز
او را بسرما باز دارند که زیانش نرسد و زودتر خو بسرما کند و دیگر
جایگاه اسپ باز داشتن باید که سرشیب بود تا پای اسپ برنج
نباید که چون اسپ بطرف بالا باشد بندگاههای پای او
سست کند و از آن عیبها خیزد و در جایگاه اسپ باید که مدام
سرگین باریک بسیار ریخته باشند تا چون خسپد و خیزد در زحمت

بوی نرسد و دست و پا و پهلوش ریش نکند و ریک ریختن بهتر
نهاده اند از سرکین و سرکین اسپان کاهی تهی میخورند نیک منت
ونمیباید که مراغه بسیار زند که چون عادت کند چون زین بر او نهاده
باشند بخفند و مراغه زند و زین بشکند و خواهد که از این
سو کرده و شواند و تقفا باز افتد و رود و کمان از جای بگردد
و زحمت افتد و میباید که اسپ را هر روز دو نوبت شانه
و کفه بزند تا تن اسپ پاک باشد و افزون بهتر تواند کرد و در
وقت مراغه دادن باید که در جایگاهی فراخ باشد چنانچه دست
و پای او بدیوار نساید و جایی نرم باید که یا سرکین یا ریک
تمام ریخته باشد و سرش دراز باید گرفت یار ها باید کرد تا او
چنانچه خواهد بغلطد چون برخیزد و خود را بیفشاند او را به بندند
و مراغه هرچند اسپ را سودمند است اما در وقت بهتر میباشد

درزمانی که علف نیز میخورد چه اگر دران زمان هر روز یکنوبت
او را مراغه دهی پوست فراخ کند و گوشت بسیار بگیرد و دیگر
که او را رنجی نموده باشد بعد از آنکه عرق خشک کند او را مراغه
دهند تا رنج و کوفتگی از وی برود و چون اسپ جمام و فربه باشد
قطعا او را مراغه نمیباید داد که خطر بسیار هست در او والله اعلم

باب پ

باب سی و هفتم در خوید و اسپست نوی دادن هم آنکه اول خوید کاشتن
را شرط باید نگاه داشت چه خوید را باید چنان کارند که هر چند
روز بعضی از آن توان درود که اسپ را چون خوید خواهد داد باید
که از اول خوید تا آخر یک خوید باشد چون چنین باشد فایده بسیار
میدهد و غرض از خوید با اسپ دادن آنست که روده و احشا و شکم
اسپ از اخلاط بد پاک کند و این خاصیت در خوید تر است چه هر
وقت که خشک شود چندان فایده ندارد و فعل او تر دیگر بفعل

کاهست و خوید تازه و تر هینکوست تا شکم اسپ براند و پاک
کند و پوست روشن گرداند و در هنگام خوید دادن باید که هر
یکنوبت بمقدار آنکه بیک مشت توان گرفت پیش او می اندازد
تا بحریصی همیخورد و چون او بخورد همانقدر دیگر پیش او اندازد
تا آن خوید به نشخوار نکند و بحرص و شره میخورد و دایم مشتهی باشد
اگر این قاعده نگاه دارد خوید بیشتر خورد و شکمش زودتر روانه شود
و اگر خوید به یکنوبت پیش اندازند زودتر سیر گردد و از آن ملول
شود و بسیار نخورد و آن خوید دادن او را سودی نکند و ستور
بان هر چند که مشفق باشد اما از بهر آسایش خود علف بسیار
یکبار باسپ میدهد تا اگر کاری دیگر داشته باشد مشغول گردد
پس سوار باید که نگذارد که ستورزار بدین نوع خوید باسپ دهد
و در وقت تر دادن اولی آنست که عمدا کسی سر اسپان باز دارد

ودر زمان

و در زمان خوید دادن باید که اسپ جایگاهی بسته باشد فراخ زیاده
روشن نه و تاریک و هر روز یکنوبت یا دو نوبت او را مراغه دهد
و پیش از آنکه اسپ را خوید خواهند داد آورده اند که او را
سه روز گمیزه بدهند بعد از آن خوید و چون خوید خواهند گرفت
هم سه روز آخر گمیزه بدهند و بعد از آن خوید و اگر اسپ را
گمیزه به اسپست بدهند زود فربه شود و گوشت بر اندام او سخت
گردد و او گوشت دیر رها کند و گمیزه چنان باید کرد که دو من
اسپست و نیم من کاه در هم آمیزد و پس از خوید باید که گمیزه چهارده
روز باسپ دهند و اگر هفته باشد اولیتر و خوید باید که پیش
از بر آمدن آفتاب درووده باشند تا شبنم بر او نشسته
باشد چه اگر چنین کنند روده اسپ زودتر پاک شود و شکم زود
تر براند و بعضی مردم بر آنند که در زمان خوید دادن خوید جو باسپ ندهند

واین غلط است زیرا که چون اسپ خوید تنها خورد جو دادن او خالی
باشد و بیمار و بدروز گردد و بی نفس و ضعیف و اگرچه روزی
صد من خوید خورد چه جودان اسپ بپهلوی روده نهاده است
و چون از جو خالی گردد بهم در جو شد و روده نیز بهم در آورد و آن تنگ
شود و علف راه نیابد که بگذرد و اسپ از آن برنج رسد پس
حق آنست که چون خوید میخورد هر روز یکمن جو نیز میدهند ششکاه
همین یکمن جو در آب کنند و بگذارند تا زرد آفتاب تا تر شود و با اسپ
دهند بعد از خوید که او را گیزه خواهی داد و هر روز یکبار دُم و پشت اسپ
پاک بشوید و اسپ نر را پس از خوید اسپست پاک بشویند نمی باید
داد که علف تر او را بهتر سازد اما خصی و مادیان را شاید که بدستور
که ذکر رفت بدهند و چون اسپ فحل را علف تر خواهد داد مادیان
و خصی را اسپست و جو تمام بقاعده در آن میان میدهند تا گوشت

تمام

تمام بگیرد و اندام سخت کند و اسپ را چون سرما زده باشد اسپست
نمی باید داد که زیان بسیار دارد و چون خوید باسپ خواهد داد باید
که اسپ لاغر کند و خدمت بفرماید و نعل را باز کنند تا سم توانا اند
و اسپان وقت تر دادن نزدیک هم نباید بست که ایشان
آن زمان غرور میگیرند مبادا که یک دیگر را لگد زنند و شکیلهای
قوی بر دست ایشان نهند تا ایمن باشند و ایشانرا ا[illegible]ربا
بست تا مرحی کمتر کنند چه حرکت بسیار ایشانرا زیان دارد
والله اعلم باب سی و ششم در علف که اسپان لاغر فربه کند
حال آنکه علف تر که در بهار میباشد چهارپایان را خاصه اسپ را
از همه چیزها سازگارتر است و زودتر فربه کند و علف تر نرم
تازه سازگارتر است و علف که خشک کنند مناسب تر و چون
موسم علف نیامده باشد و خواهی که اسپ لاغر فربه کنی اسپست نیکو

باید کوفتن و جو نیم کوفته و هر دو جدا در ظرف باید کرد و آب بر سر
آن کردن و ساعتی گذاشتن بعد از آن هر دو را از آن آب باید
کشید و هر دو من اسپست همین جو نیم کوفته باید آمیخت و باسپ
میباید داد چنانچه مناسب اسپ باشد و اندک اندک باهم می آمیزد
چه اگر همه یکبار باهم آمیزد ترش گردد و اسپ بدان رغبت
نماید و چنان باسپ میدهد که بحریصی میخورد تا زود فربه گردد و جو
نیم کوفته اسپ لاغر سازگار باشد زیرا که او را قوت چنان نباشد
که جو درست زود بگدازد و اسپ کره را این علف سازگار
نیست و این علف در زمستان سازگار باشد و دیگر آنکه اسپست
خشک نیکو باید کوفت و با اسپست تر باید آمیخت و جو باید پخت
و گذاشت تا سرد شود و چندین جو پخته باسپ دادن هم بهتر خورد
و هم زودتر فربه شود و اگرچه در میان علف تر باسپ دادن و بر نشستن

تفاوتی نیست

تفاوتی نیست فاما باید که رنج بسیار ننماید که آن علف سود بسیار
نکند و در تابستان گرم اسپست باسپ دادن مضرتست اگرچه زود
فربه شود پس اگر ضرورت باشد و تابستان اسپست باسپ
دهد باید که جایگاهی خشک بیند و پیوسته آب بر بدن و خصیه اسپ
میریزد و اگر برف آب و یخ آب باشد بدهند بهتر تا مضرت کم باشد
و از همه چیز تجربه کرده اند و هیچ فربه تر نمیکرد که برنج و گوشت
و برنج چنان باسپ میباید داد که برنج پخته کنند و گوشت
فربه نیز پخته کنند و بگذارند تا سرد و سرد شود و گوشت را قیمه کنند
و با برنج بیامیزند و بخورد اسپ دهند و هر روز بوقت جو چند دو مشت
جو باید دادن تا جو دان خالی نباشد گوشت خوک باسپ دادن میگویند
اسپ را فربه کند و در تابستان شیر شتر بغایت نیک است خاصه
با آب سرد و برف و یخ بیامیزد و بدهد چه اگر شیر شتر نباشد شیر گاو

وشیر گوسفند یا شیر اسپ هم بد نیست اما شیر شتر بهتر باشد و آب
کره را شیر بغایت سودمند است و شیر و خرما نیز کره را فایده
میدهد ولی هر کره را که بشیر و خرما پرورند باید که بوزینی او را محابا بخنند
و برنجانند الا هیچکار نشاید و بر پستان بهر چند روز پاره چوب
گر صحرایی که آب کم خورده باشند در میان پایگاه اسپان باید
سوخت تا دود آن بچهارپایان رسد که فایده بسیار در آن هست
اما این اسپ را که جل بسر فرو کشند و دود زیر دماغ کنند مضر است
و نشاید و اسپ را چون علف تر و خوید میدهند بهر دو روز مالا
کلام پاره نمک باید داد و اگر علف خشک میخورد بهر هفته یکنوبت
و باید که هفته بگذرد که اسپ چون نمک خورد علف بهتر گوارد
و بیشتر خورد و اگر خود نخورد دیگر و نوبت دهانش باز باید کرد و نمک
در دهان او کردن و کامش بنمک مالیدن که بعد از آن خوگر شود و خود

بخورد و اسپ را وقت آب و علف نگاه داشتن از ضرورات است
چنانکه ذکر از پیش رفت آب در تابستان چهار نوبت باسپ باید داد
تا حرارت ساکن گردد و پوستش روشن و فراخ گردد و جگر زنده و دل
قوی گرداند و علف بیشتر تواند خورد و بنشاط تر بود اما اسپ را
چون رانده باشند یا دوانیده آب نمی باید دادن تا زمانی که خستگی
بگذارد که زیانی عظیم دارد و باد قوا و در شکم افتد و در علف دادن
نیز احتیاط باید کرد چنانکه در خستگی نمیباید داد علف همچنین
چون راه دراز کرده باشد نمیباید گذاشت که یکبار علف
سیر خورد که زیان دارد و مضرتست و اسپ حمام را بسیار دادن
مضرتست و اسپ را چون حمامی باشد و پر گوشت جو باز کم کنند
و ساکن پا کن چون عرق میشود می افزایند تا بحد خود رسد و اسپ
بدین موجب که ذکر رفت چون تمام فربه باشد او را بعد از آن بتدریج

بکار باید آورد و کاری از او نیاید اما اسپی که فربه کرده باشد و او
را بکار می آوری همچنان زحمت باشد و نشاط میکند یکی اسپ است
و آنکه طاقت کار داشته باشد والله اعلم باب سی و نهم
در معرفت حمر و مداوای آن اول باید دانست که حمر از چند گونه است
و مداوای آن چیست و بعضی حمره آنست که گناه سوار می باشد و بعضی
گناه ستوردار آنکه گناه سوار باشد آنست که اسپ را بسیار
دوانده و رانده باشد و چون فرود آید با ستوردار گوید دورها
کند و یک جایگاه بدارد و خود بکاری دیگر مشغول شود بعد از
ساعتی که بگذرد خواهد که اسپ را بجایی دیگر برد نتواند رفت
از بهر آنکه بندگاها و پشت و شانه و اعضای او بدرد آمده باشد
و کوفته گشته باشد و دست از دست نتواند گذرانید و چون
خواهی که رو بگردانی هم آن بود که بیفتد و علامت دیگر آن باشد

کچون

که چون در چشم و سر آن نگاه کنی چشمش روشن و تازه باشد و گوش
بر جایگاه خویش دارد و چون بینی او بدست فرو گیری و رها کنی نیک
پرسد مداوای این حمره آنست که پاره آب بر سر آتش نهند و خرده گاو
و هیمش و پشکل گوسفند یعنی گوی گوسفند در آب ریزند و نیک بجوشانند
و بدان آب بندگاه و سینه و شانه و بازوی اسپ بمالند درد
ساکن شود و دو سه روز همچنین میشویند و بهر مقدار که او را علف
میداده با یک نیمه آورد و میدهد نیک شود ان شاء الله تعالی
دیگر حمری باشد که گناه ستوردار بود آنست که چون اسپ را گاه
فرموده باشد و زجر او کرده بار پس آورند و با ستوردار گویند
که اسپ را بگردان بعد از آن که زمانی تحمل کند ار گاهی بکوبت
آب و علف بسیار تا بسب بدهد و اسپ سنگین شود و تمامت اعضای
او گران گردد و بخاصه جو دانه روده که باد در او افتد و هم

آن باشد که از هم برود و بندگاه دست و پایش سست شود و آب
که خورده باشد در بندگاه ریزد و چون چشم و سر اسپ نگاه کنی
آب از چشمش می آید و گوشها سست گردد و چون خواهی برود دست
و پای از زمین بر نتواند گرفت و چون بینی او بگیری و رها کنی نتواند که
پر سد علاج او آنست که اسپ را لگام بر سر کنند و نگذارند که علف
بخورد تا شب در آید و هر چهار دست و پای او شکیل نهند و آب سرد
می آرند و بر پهلو و شکم و میان ران او میریزند و میزنند تا آن زمان
که از سرما بلرزد بعد از آن او را علف ندهند تا زمانی که خود طلب
علف کند و دست بر زمین زند و آواز بر دارد و چون بدین مرتبه رسید
یکمن جو و یکمن کاه باهم در آمیزند و بدهند در شبانروزی دو
روز دوم هم علف تمام نباید داد و چنان باید کرد که بدو سه روز
بحد خود رسد و این علت بیشتر در تابستان روی نماید و دیگر چیزی که باشد

کاسپ پیش از آنکه طاقت داشته باشد کار فرمایند و برنجانند
و اسپ نیم گوشت بود و گوشت اندام او کوفته شود و بر و سینه اش
شکسته گردد و پرهای بینی او بجوش آید و سرش سست گردد چنانچه
در پیش افکنده و راست نتواند داشت و پایش نیز بر قرار خود
باشد و چون خواهد که بگیر افکند بنالد و اگر خواهد که بخفتد بزحمت تواند
خفت و برخواستن همین سبیل و چون آب و علف پیش آورند سر از آن
بگرداند علاج آنست که او را در حال از هر دو دست رگ بگشاید و رگ
زیر چشم نیز بگشاید و اگر آن دو رگ پیدا نباشد پرهای بینی
سوراخ میباید کرد تا خونی چند از آن روان شود و او را هیچ علف ندهد
و مقدار شصت درم نمک کوفته بخوردش باید داد که مفید باشد و او را
زحمت نباید داد تا آن زمان که به شود و این نوع چهار از چهار بدتر است
که هر اسپی که بدین مصیبت مبتلا گردد تا یکسال باز بحال خود نیاید و در تک او

نیز نقصانی پیدا شود زنهار که اسپ را چندان کار فرماید که طاقت داشته
باشد اگر او را زیاده رنج نماید بدین سپاس جرم کرده و از دست رود
والله اعلم **باب چهلم** در بیان مسابقهٔ شرعی حال آنکه هر گروی که میبندند
شرعا جایز نیست الا گروی که در باب اسپ سبق دوانیدن جایز است
از آن پیل و شتر و استر و درازگوش همین معنی دارد اما آنچه بهم
میدوانند باید که از جنس همدیگر باشند غرض که اسپ شاید که با شتر
یا غیر آن سبق کنند اسب با اسپ و شتر با شتر باید که بدوانند
اما غیر اسپ تازی جایز است و گرو که می بندند اگر خداوند اسپ چیزی
مقرر میدارد باید که غیری در میان ایشان باشد که اگر اسپ او سبق
برد گرو بستاند از ایشان برده و اگر باز ماند ندهند و ایشان از
یکدیگر بستانند و آنکس محلل میخوانند نه قمار باشد و اگر غیری یا یکی از
ایشان گرو اسپ سبق میدوانند و جهی مقرر کرده اند که هر کس که سابق باشد

وجه برکرد

وجه برگیرد محتاج محلل نیست و باید که موضعی مقرر کرده اند که چون اسپان
و یا شتران آنجا رسند سابق باشند و اگر در میان یکی در پیش باشد
اعتبار ندارد تا زمانی که بموضعی که مقرر کرده اند رسد و از آن
اسپ اعتبار بگردن است که در پیش باشد اما که در همه چیزی دیگر مثل
گوی زدن و انگشتری و کشتی گرفتن و پنجه زدن و شطرنج باختن و قطعا
جایز نیست اما باختن بعضی از اینها بی گرو جایز است مثل غوچ
با غوچ و خروس با خروس و مثل اینها در جنگ انداختن شرعا جایز
نیست نه با گرو و نه بی گرو چه نقل است که رسول صلی الله علیه و آله
و عایشه باهم دوانیده اند و این نقل زیاده صحتی ندارد تمام شد
کتاب اول از خیل نامه بعون الله تعالی

مم م

کتاب دوم مشتمل بر شصت باب

باب اول در معالجه علتی که بر سر اسپ باشد باب دوم
در معالجه اسپی که پلیدی در سر دارد باب سیوم در علاج سبزکی
اسپ باب چهارم در علاج سپیدی که در چشم اسپ افتد
باب پنجم در معالجه اسپی که او را در چشم ریش بود و آب سیاه
باب ششم در معالجه اسپی که آب از چشم میریزد باب هفتم
در معالجه شب کوری اسپ باب هشتم در ناخنه که در چشم اسپ
بدید آید باب نهم در معالجه دیوانگی اسپ باب دهم
در تدبیر اسپی که بی علتی علف نخورد باب یازدهم در تدبیر اسپی که علف
در وی بدید نیاید باب دوازدهم در معالجه اسپی که کرماش
رسیده باشد باب سیزدهم در معالجه اسپی که او را سرما زده باشد
باب چهاردهم در معالجه اسپی که او را قصر زده باشد باب پانزدهم

در تدبیر اسپی که او را سرفه باشد باب شانزدهم در معالجه اسپی که او را
باد گرفته باشد باب هفدهم در معالجه اسپی که از راندن تابستان
مخالف افتاده باشد باب هجدهم در معالجه اسپی که قولنج گرفته باشد
باب نوزدهم در معالجه اسپی که او را باد حمره گرفته باشد
باب بیستم در معالجه اسپی که او را باد تقطیع بود باب بیست یکم
در معالجه اسپی که او را درد شکم بود باب بیست دوم در تدبیر اسپی که گرم
داشته باشد باب بیست سوم در تدبیر اسپی که او را علت مجهول
باشد باب بیست چهارم در تدبیر اسپی که او را تب گرفته باشد
باب بیست پنجم در معالجه خشکی اسپ باب بیست ششم در معالجه
داء النار باب بیست هفتم در معالجه ناسور باب بیست هشتم
در معالجه دمنه باب بیست نهم در معالجه خنام باب سی ام
در معالجه اسپی که او را اندامها خارش بدید آمده باشد باب سی و یکم

در معالجه خارش یال و دم اسپ باب سی و دوم در معالجه
آماس اسپ باب سی و سوم در معالجه اسپی که از بر نشستن پشتش
ریش شده باشد باب سی و چهارم در تدبیر اسپی که ریش او از جراحت
سباع باشد باب سی و پنجم در معالجه اسپی که از تیغ و تیر رسیده
باشد باب سی و ششم در معالجه ریشهای خشک باب سی و هفتم
در معالجه کرم که در ریش اسپ افتد باب سی و هشتم در معالجه سستی بند
کاها و ریش صاروج باب سی و نهم در معالجه گری باب چهلم
در مداوای ریش شش باب چهل و یکم در مداوای اسپی که او را آب
کاه داده باشند چه خسته شده باشد باب چهل و دوم
در معالجه داء البقر باب چهل و سوم در معالجه آب زرد و استسقا
باب چهل و چهارم در معالجه حیضه خشک باب چهل و پنجم در معالجه
حبسه باب چهل و ششم در معرفت بادامه باب چهل و هفتم در علاج شش

گاو

گاو را سلک خوانند باب چهل و هشتم در معالجه شیرینه باب چهل و نهم
در معالجه خوره باب پنجاه در معالجه اسپی که او را کش غلبه کرده
باشد باب پنجاه و یکم در معالجه اسپی که دشتی آورده باشد
باب پنجاه و دوم در معالجه آماس خصیه باب پنجاه و سیوم
در معالجه اسپی که او را قضیب بیرون آمده باشد باب پنجاه و چهارم
در معالجه اسپی که او را جذام باشد باب پنجاه و پنجم در تدبیر شکافته
شدن سم اسپ باب پنجاه و ششم در معالجه درد کلیل
باب پنجاه و هفتم در تدبیر آنکه اسپ سم را بزرگ کند پنجاه و هشتم
در علاج سوده شدن سم اسپ باب پنجاه و نهم در معالجات
متفرقه باب شصتم در تدبیر ضعیف شدن اسپ باب اول
در معالجه علتی که در سر اسپ باشد اما بدانکه علامت آن درد است
که پیوسته از بینی او پلیدی آید و یا علف نیک نخورد و دایم

آب از چشمش میدود به نصیب علاج او آنست که بگیری یک پیاس
روغن حبة الخضرا و با قدری نمک در گلوی ستور کنی
تا درست شود دیگر بگیر قدری قسط بحری و قدری انگرد و نیک
بسای و با اندکی اشنان جامه شور در بینی اسپ افکن و تخمی
هست که آنرا زناوه دم میگویند تخم آن را بر کنی و لختی بگردش
در افکنی و لختی توبره اسپ تا بوی آن بسر وی اندر رود و در مغز او
افتد سر او پاک شود و درست گردد و دیگر بگیر لختی پیه خر
و شراب کهنه و اسپ را بدان حقنه کنند که درست گردد دیگر بگیرند
حب الخضرا و خرد بساید و در روغن گاو کهنه افکند و
بگلوی ستور فرو کند درست گردد **باب دوم** در معالجه
اسپی که در سر پلیدی دارد اما بعد بدانکه علامت آن اسپ که در سر
پلیدی دارد و سر کوفته باشد آنست که دم او گرفته بود و همه تن او

خشک

خشک شده و سخت گشته و آب نتواند خورد علاج بگیر زعفران
و نوشادر از هر یکی دو درم و پانج درم شکر معجون کنند و بچهار قسمت
کنند بگلوی اسپ فرو کنند تا درست شود و این علاج آدمی را نیز
شاید و سود دارد که در بینی وی ورم باشد یا کش دیگر بگیر خربق
و بباسه و نمک فارسی از هر یک دو درم سنگ خرد کنی و اندر
بینی ستور کنی و چون در بینی ستور در افکنی و بینی بداری تا آب از چشم
وی برود و چون وی دیدی که در ستور نشیب فرو کنی و علف
ندهی و یکساعت بگذاری تا هر پلیدی که در سرش بود بیرون آید
و دیگر روز آبش ندهی پس از چهار روز خایه و یک رطل روغن
تازه باهم بیامیزد و بگلوی اسپ فرو کنی و توبره بر سرش کنی
تا بوی به دماغ او باز شود و آنگه لختی از سر اسپ فرود آید و در
ستور نگاه میکن چون زرد آب از سرش فرود آید تمام بپالاید

درست شود و اگر از بینی ستور خون بگشاید علاج او انست که

بن دست او به بندی تا خون باز ایستد والله اعلم **باب سیوم**

در علاج سرزدگی اسپ بدانکه علامت سرزدگی اسپ آنست که

بسیار سر جنباند که همچون وسوسه بود و در روی چشم او تاریکی باشد و این

نوعی است از مفلوجی علاج بگیرد شاهتره ده درم و زردچوبه دو درم

و زعفران ده درم و شکر سفید ده درم و قرنفل دو درم و جمله را بکوبد

و در دیگی پاکیزه کند و هفت من آب در وی کند تا بمقدار سه یکی آید

پس آن را برسه قسم کند و به ستور دهد تا بخورد که درست

شود اما اگر از بسیاری دن باشد علاج آنست که هفت روز یا بیشتر هر روز

چهار رطل شیر تازه با یک رطل شکر سفید و سفیدان سرخ بیامیزد تا

بخورد که نیک شود دیگر مغز و زهره بوم با مغز و زهره بز کوهی این داروها

را که یاد کردیم همه را با وی بیامیزد و در بینی ستور نچشاند تا نیک شود

ونیز

ونیز اگر جزوی از دیوانگیست خاصه که مادرزاد بود دیگر زهره کفتار

باید و از برش خون گشودن تا علت برود و دیگر بگیرد پیه خرس

و جو بدان بمالد و بدو ده که بخورد که بدخویی و شموسی از وی برود و نیک

گردد والله اعلم **باب چهارم** در علاج سفیدی که در چشم اسپ افتد

بگیرد استخوان سر آدمی خرد بساید و در سه روز در چشم اسپ کشد نیکو

شود علاج دیگر بگیرد پاره نمک طبرزد و در شیر گاو بخوساند تا حل شود

و بر پاره کرباس اندازد و در چشم اسپ ریزد تا نیک شود علاج دیگر

بگیرد سفال کوزه نو و بول آدمی در آن کند و سر کوزه بگل محکم کند و در

شوری شیر نهد و آنکه بیرون آورد و بول که سوخته شده بگیرد و چون

سرمه بساید و در چشم اسپ میکشد تا نیک شود و مشک درست شود

دیگر بگیرد قدری آرد گندم و بسر شد و در شور نهد تا بسوزد خرد

بساید و در چشم ستور همی کند نیک شود و دیگر بگیرد آرد جو و مشعل

و یکدرم فلفل و یک درم نمک و بکوبد چون سرمه و هر روز در چشم وی میکشد
تا نیک شود و دیگر بگیرد پوست خایه شتر مرغ و پوست خایه بط از
هر یکی یکمثقال و استخوان کی دران خرگوش و صدف سوخته یکدرم و کف
دریا یکدرم و مشک و کافور از هر یکی نیم درم جمله را بساید و چون سرمه
در چشم ستور همیکشد که سفیدی کهن را ببرد و دیگر بگیرد قدری آب گندنا
و پیه خرچنگ و با انگبین نیک بساید و در چشم ستور همیکشد تا نیک
شود و دیگر بستاند دو درم جوز بویا و دو درم مامیران و دانگی گاوزن
و دانگی فلفل سفید و جمله را خرد بساید و در چشم ستور همیکشد
و دیگر بگیرد قدری مازو و زیره برابر بساید و در چشم ستور همیکشد
که درست شود و دیگر بگیرد فلفل و آمله و تخم شاهتره باهم بساید
چون سرمه و در چشم ستور همیکشد که نیک شود و دیگر بگیرد پوست
خیار و بسوزد چون سرمه کند و در چشم ستور همیکشد تا درست شود

دیگر بگیرد

و دیگر بگیرد چنگال خرپس و در سایه خشک کند و خرد بساید و در چشم
ستور همیکشد که درست شود دیگر سرمه را با انگبین معجون کند
و در چشم ستور نهند چندانکه تواند آدمی را سود دارد و دیگر بگیرد صبر
و زعفران و کف دریا از هر یکی برابر و خرد بساید و فتیله کند از
پنبه و با انگبین بگردانند و درین دارو ها بگردانند و در چشم ستور نهند نیک
شود و دیگر بگیرد قسط بحری و با آمله بیامیزد و بدان گوشت که از جای
علت باشد فرو نهند درست شود و الا باید که زود بجساید که چشم
ستور را زیان دارد و بسوزاند و دیگر بگیرد سرگین آدمی را خشک
کرده و خرد بساید و در چشم ستور نهند تا درست شود دیگر اگر
سفیدی و کرفتگی از زخم تازیانه بود دستش که در جامه میباشد بگیرد
و در چشم اسب افکند و چشم او در بندد و یکزمان بگذارد سفیدی
پاک ببرد و اگر انگبین شهد در چشم او کشی نیک بود دیگر بگیرد عسل

آبی و نمک طبرزد و سرگین سگ هر دو را باهم خرد بساید و در چشم
ستور همی نهد هر روز بامداد که درست شود دیگر بگیرد قدری اشق
و در شیشه کند و گلاب بر بالای او ریزد و بعد از سه روز در چشم او
کشد نافع است انشاء الله تعالی **باب پنجم** در معالجه اسپی
که او را در چشم ریش بود و آب سیاه باید که پشت جو با روغن
بسرشد و بر کوه پاکیزه اندازد و در چشم ستور بندد و بعد از سه روز
بگیرد قدری نمک طبرزد و فانید برابر هم و معجون کند و بر کوه
اندازد و زعفران دانگی و دو درم مشک بساید و بدین معجون کند
و در چشم ستور کشد و آن کوه پاره می بندد تا درست شود
بعد از آن آب سرد در چشم باید زد و گوش ستور بر روغن گاو چرب
میباید کرد و اندکی بگوش او فرو میباید کرد که این علاج سفیدی
و ریش را که در چشم باشد سودمند است و درست کرده اند دیگر

ستوررا

ستور را اگر آب از چشم فرو میریزد و چشم وی تاریک شود او را آب
روان میباید کشید چنانکه زیر آب گل نباشد و توبره را بر
اسپ سه روز باید کردن بامداد تا شبانگاه بدارند تا باریکی
از چشم وی بدر رود والله اعلم **باب ششم** در معالجه اسپی
که آب از چشم میریزد بدانکه علاجش آنست که برگ خطمی و بیخ آن دو
باهم بکوبند و پاره پیه خوک ماده بر کوه مالند و بخوناب جگر
گوسفند تر کنند و در چشم باز نبندند که دفع آن بکند والله اعلم
باب هفتم در معالجه شب کوری اسپ بدانکه علاج او آنست
که جگر گوسفند را بشکافند و خونابی که از آن آید با خون
کبوتر آمیخته کنند و پاره روغن کنجد در آن کنند و چشم اسپ بدان
مالند و چند قطره نیز در چشم وی چکانند که سفیده باشد تا صحت
انشاء الله تعالی **باب هشتم** در تدبیر ناخنه که در چشم اسپ بدید

آید بدانکه ناخنه برمی باید کرفت و بعد ازان بروغن چرب باید کردن
وبچشم او بستن تا درست شود و علاج اگر از بریدن تیر سی کهنه ناسور
شود بگیر زعفران و مشک و سنبل و صبر از هر یکی دانگی و یک هلیله زرد
و با دو درم انیسون معجون کن و بشب اندر چشم ستور بکش چند بار
تا ناخنه چون آب برود و آب سیاه یا آب سفید آمده را ببرد
دیگر اگر ناخنه در چشم چون خون بود در چشم ستور بگیرد و سه درم کژدم
خشک کند و بساید و در چشم ستور همچون سرمه میکشد تا پاک شود
و این آدمی را نیز سود دارد و دیگر اگر از کوفتگی بود در چشم ستور
خونش باید گرفتن آرد جو و خایهٔ مرغ مرهم کنند و در چشم می
بندند تا درست شود دیگر آنکه اگر از تف هوا چشم را گزندی رسیده
باشد بگیرد هلیلهٔ زرد و زردچوبه و کف دریا و شکر طبرزد همه را
برابر و بکوبد چون سرمه در چشم ستور کشد تا درست شود ان شاء الله

و تعالی

وتعالی **باب نهم** در معالجهٔ دیوانگی اسپ بدانکه علامت
دیوانگی آنست که دندان بگیرد و هیچکس را پیش خود رها نکند و اگر کسی
نزدیک وی رود قصد آن کند که بدندان یا بلگد جراحتی بوی رساند
و علف زیادتی بخورد و باید که او را بکمندی بگیرند و چون گرفته باشند
محکم به بندند و از سر و شقیقه رگ زدن و شراب کهنه حقنه کردن و از
علف باز داشتن تا لاغر شود و نیک شود والله اعلم بالصواب

باب دهم در تدبیر اسپی که بی علتی علف نخورد بدانکه اسپی
که علف نخورد و هر روز که بر آید علف خوردن کمتر کند باید که استانند
مقدار شصت مثقال روغن گاو تازه و سی درم نمک و بگلوی اسپ
فرو ریزد و اندکی در پایش بمالد و کاغذ کهنه دود کند تا علف
بخورد و دیگر بگیرد یکمن روغن گاو و یکمن و نیم شکر بیامیزد و بسته بامداد
بگلوی اسپ ریزد تا نشاطی گیرد و علف شبت و قدری سیر با ک

کرده باد و من آب بجوشانند و بسه روز تا بخورد که بعلف در آید
و خوش و فربه شود دیگر بگیرد قدری پنبه خرپس و با قدری شراب
کهنه بیامیز و اسپ را حقنه کن که زود فربه شود دیگر ستوری
که علف نخورد روغن گل پنجاه درم با پنج درم شکر بیامیزد و بگلوی
ستور فرو ریزد که درست شود و بعلف باز آید دیگر اگر فربه و نشاطی
باشد و علف تمام نخورد بگیرد ده درم سنگ فانیده و ده درم
زنجبیل و سه درم انگزد و پنج عدد هلیله زرد و قدری زیره
و نانخواه و سپندان سرخ و آویشن همه را خرد بسای و در سه
من آب درافکن و حل میکن در روز دیگر دو من آب دیگر روی
و هر روز نیم من از آن بگلوی اسپ فرو میکن تا بعلف خوردن آید
دیگر بگیر شصت درم کمیز کودکان نابالغ و در بینی ستور ریز
تا بصلاح باز آید و علف نیک خورد و فربه شود والله اعلم

باب یازدهم

در تدبیر اسپی که علف در روی بدید نیاید اما آنکه
علامت علف بروی پیدا نشود آنست که اسپ شکم و زهار بر
کشیده باشد و میان باریک شده باشد بگیر مقدار در کف حلبه و یک
کف سپندان و یک کف اسپست خشک و مقدار دو من و نیم آب
در وی کن و بسه روز در گلوی اسپ افکن خواه از پیش علف و خواه
بعد از آن علاج بستانند ماهی تازه و ده درم باد مهره و دو درم
زعفران و قدری سپندان سرخ و ده درم قند پس با چهار من
آب بجوشانند تا با یک کوزه آید پس بپالاید و سی درم روغن گاو
با شیر نخته در وی افکند و بگلوی اسپ فرو کند تا علف بکند ازد
دیگر بگیر دیگ سری گوسفند و بجوشانند تا تمام آشود و با آب یکی
کرده و بسه روز در گلوی اسپ فرو ریزد تا علف برود و شکم
فراخ کند و زهار برآورد دیگر بگیرد بزغاله فربه و بکشد و مقداری

درم سنکی خون او با هم چندان شکر و یکدرم زعفران و مقداری زیره
بکلوی اسپ فرو ریزد والبته علت برود و فربه شود دیکر هلیله زرد
پنج عدد بکیرد و بپاید و هر کاه که اسپ را جو میدهد حلبه با قدری
شبت بیامیزد و هلیله داخل کند و با جو بدهد که بخورد فربه شود
دیگر اگر از خستکی فربه نشود سیر و اشنان در آب بجوشاند
و پای ستور بدان آب بشوید پس روغن و موم بکدازد و بدست
و پای او می مالد تا درست شود دیکر اگر اسپ زرداب دارد
و ازان فربه نشود بکیرد صبر و زرنیخ از هر یکی ده درم سنک بزره
و نمک از هر یکی مقدار پنجدرم آب در ان کسته تا بکدازد و این
اخلاط در آب بجوشاند و صافی کنند و بکلوی ستور ریزند فربه
شود انکه اسپست ترمیده تا درست شود باب دوازدهم
در معالجه اسپی که او را سرما زده باشد علاج انست که بتابند

روغن کاو صد درم و یکدسته اسفناج و با هم بکوبد و بدهد تا بخورد
و دو درم خربق و دو درم نوشادر با پنجدرم فانید معجون کنند
و انکه هفت جوز کنند و هر روزی یکی بکلوی اسپ فرو کنند تا درست
شود و دیکر بکیرد روغن نیم من و سیر پاک کرده سی درم و بکوبد
و در کلوی اسپ فرو کنند سه روز تا درست شود و اگر همچنین سیر و روغن
دود کند چند بار سود دارد والله اعلم باب سیزدهم
در معالجه اسپی که گرماش رسیده باشد بدانکه اسپی که گرماش
رسیده باشد یا انکه تب داشته باشد باید که او را ابداع او رنوند
و گل سرخ حقنه کنند و بعد ازان می بسوزانند و خاکستر
آن در آب کنند و بر اسپ دهند نافع باشد علاج باید که
یکدسته برک کبر با آب سرد بخورد اسپ دهد که نیک است او را مهم
و چون اسپ را مینی از رنج و گرما سختی رسیده باشد و لاغر و ضعیف

وزاگشته روغن کنجد با روغن گاو و نیم رطل بخوردش دهد که چون
هفته چنین کند فربه شود و پشت و دم را سود دهد و خارش ستور
پاک ببرد و پرورش دهند و دیگر آرد و روغن کنجد نافع باشد والله
اعلم **باب چهاردهم** در معالجه اسپی که او را قصر زده باشد اما علامت
آن اسپ که او را قصر زده باشد آنست که اسپ را سر بر زمین بند
و چشم بر هم نهاده و بهر جا که میگذرد و هر چه بیند چشم در وی نهند
و آب از چشم وی همی رود و گوش و چشم بسوی دم همی دارد علاج
او آنست که سرهای گوش او را هشت جا داغ خرد کنند و او را
در خانه تاریک برند تا روشنی نبیند و جو بر او دهند تا خوب
شود دیگر بستانند پنج درم هلیله سیاه و دو درم نمک هندی
و دو درم انگزه و دو درم کافور و یک درم موم سفید و بگدازی
و داروهای سوده را با موم بیامیزی و بگلوی اسپ کنی نیک شود

دیگر بگیرد

دیگر بگیرد قدری بنفشه صفاهان مقدار صد درم و چهار من خرما و شراب
و با هم بجوشاند و بگلوی اسپ فرو کند درست شود و دیگر بگیرد
قدری مغز جوز و دو من شراب کهنه بجوشاند و بگلوی اسپ
فرو کند بهتر شود دیگر آنکه اسپ قصر زده را سه درم روز گز باید
داد تا بهتر شود والله اعلم **باب پانزدهم** در تدبیر اسپی که او را
سرفه باشد اما بدانکه علامت آن اسب آنست که سر در پیش افکنده
باشد و شکم بر آماسیده و دستها یکسو درکشیده بود و نیک
شوا اندر رفته و همه روز میسرفد علاج او آنست که دو درم سنگ
انجیه شکسته صفاهان بگیرد و خرد بساید و در یکمن و نیم آب گرم افکند
و در گلوی اسپ ریزد درست شود دیگر اسپیت خشک پاک
کرده خرد بکوبد و با آب سرد تر کند و رها کند تا نم بگیرد و پاره
گردد و آنکه پیش اسب کند که بخورد درست شود و چند روز چنین کند

دیگر بگیرد برگ درمنه پنجاه درم و با یکمن آب بجوشاند تا بگدازد
و چون بگدازد در آب سرد ریزد تا مانند انگبینه شود باز اندر هاون
افکند و خرد بساید و چندان شکر در وی افکند و در آب
سرد نیکو بشوراند و سه روز پیاپی در گلوی اسپ فرو ریزد تا بخورد
دیگر اگر سرفه او را از سردی گرفته باشد بگیرد هفت خایه مرغ
و در سرکهٔ ترش با غاز دیگ بیازد و باسپ دهد که درست
شود دیگر بعضی استادان این صفت گفته اند که هم خایه مرغ
در گلوی ستور ریختن و چون سرفه کم شود بگیرد شصت درم مویز
و از دانه پاک کند و با تخم بادیان معجون کند پس بگلوی اسپ
ریزد تا درست شود دیگر اگر سرفه از حرارت باشد بگیرد
یکمن شیر تازه و نیم من شکر و پنج درم روغن گشنیز در آن کنند
و بگلوی اسپ فرو ریزد تا درست شود و دیگر بگیرد صد درم

روغن تازه و یکدسته سداب در وی افکند و بجوشاند تا طعم سداب
بگیرد و صافی کند و بگلوی اسپ فرو ریزد تا درست شود دیگر اگر
سرفه کهنه شده باشد بگیرد نیم من شراب کهنه و روغن گاو
نیم من هر دو گرم کند و به روز در گلوی اسپ فرو ریزد تا درست شود
دیگر بگیرد سی درم سپندان و هشت درم نمک و باهم بیامیزد بعد از آن
بمقدار یک جوز بگلوی ستور فرو ریزد نافع باشد و دیگر بگیرد
مویز اسفندان سرخ از هر یکی بیست درم و زیره و نانخواه از
هر یکی پنج درم و جمله را خرد بساید و با شیر تازه بیامیزد و بهفت
بخش کن چون جوزی و ستور از علف باز گیرد و نیم شب تا آفتاب
تمام بر آید پس یک بهره از آن بگلوی ستور در افکند و هفت روز
چنین کند و از پس این جوزدارو صد درم شراب کهنه بدهد تا
بخورد که نیک شود و دیگر بگیرد پاره مویز و دانه او بیرون کند

وقدری بادیان با انکبین معجون کند و با روغن شیرخشت بگلوی
اسپ فرو برد تا نیک شود دیگر بگیرد دو درم نوشادر و دو درم
زعفران و باقدری روغن گاو معجون کند و بچهار قسم کند هر روز
قسمی بگلوی ستور کند و دیگر بگیرد ده درم فانید و سی درم
مغز بادام و سی درم روغن شیرخشت و ده درم کشنیز جمله را با هم
بکوبد و سه روز گرم کرده در گلوی ستور فرو ریزد که سرفه را ببرد و
هرگز باز نیاید و اگر اختلاطها با شیر تازه بچه دهی بهتر باشد
و نافع بود دیگر بگیرد هفت درم سقار و یکدرم نمک و باهم سحق کند
و بمقدار دو درم در بینی ستور کند بامداد پیش از آنکه علف
خورد سرش را برفراز بداری تا پلیدی سرش روان شود بعد از آن
سرش را به نشیب کند و یکزمان علف ندهد تا پلیدی تمام آید
و نیک شود و اگر دوائی که از ریش سر دل بود بگیر یکمن و نیم شیر و بست

درم

کیشرا

درم سپندان و چهار درم شکر و نه درم کشنیز سوده و سپندان
جوشیده سرد کرده بعد از آن کشنیز و شکر در وی کند و سه روز
همچنین بدهند تا بخورد که نیک شود و دیگر پاره چوب گز دکان
دود کنند چنانچه دود بگلوی و دهان و بینی او برسد و روغن
گاو در بینی وی ریزد که نیک شود والله اعلم باب یازدهم
در معالجه اسپی که او را باد گرفته باشد اما بدانکه علامت
باد گرفتگی آن بود که خویشتن بر زمین همی زند و وسوسه کند و کمیز
وی گرفته بود و پوست بر وی خشک گشته و بینی فراخ باز کرده
و سخت بمیرد علاج او آنست که او را هم در آن ساعت از چهار
رگ خون بگشاید و بن دندانها و زبانش به نیشتر بیازنی و همه تن
و سرش منبسط ببندای و آنکه نمی آب دادیان بگلوی اسب فرو
کنی درست شود و اسپ را یک شبانروز علف میدهد پس روز

دوم روغن و سرکه و شراب کهنه از هر یکی یکمن و پنج مثقال خون و اشنان
جاهشوی خرد بکوبد و در سرکه و شراب بیامیزد و بدست نیکو بمالد
و بکلوی ستور فرو کند درست شود و دیگر بگیرد روغن گاو
نیمن و نفط سفید دو درم و دومن آب دادیان همه را بیامیزد
و بکلوی ستور فرو ریزد دیگر اگر اندامش از باد خشک شده
باشد قدری پیه خرس آب بجوشاند آبرا بدان حقنه کند تا درست
شود دیگر بگیرد یکمن خرمای هندی و دویست درم فانید و پیه و پنج درم
سپندان سرخ و یک کف تخم کرفس و باده من آب بجوشاند تا بچهار
من باز آید بعد از آن پالاید و بگذارد تا سرد شود پس سه روز بآن اسب دهد
تا بخورد که نیکو شود و دیگر بگیرد روغن گوسفند و با پیه تازه
باهم بیامیزد و قدری مسکه تازه بگوشهای اسب فرو کند و افسار
از سرش فرو کش و آتش شیر افروزا زهیر زم کز تا دود بوی رسد

ودلی

و درست گردد و خارش بال و دم را سود دهد و دیگر اگر سپرز اسب
باد گیرد و جگرش بیاماسد بگیرد دیگر روغن کنجد و دو درم صبر و دو
درم جاوشیر و باهم بیامیزد و بستور دهد تا بخورد که نیک گردد
و اگر اسب سست اندام باشد یا کوفتی یا زحمتی رسیده باشد یا زمینه
باد گرفته باشد نفط را با نمک بباید جوشانید و بدان موضع
طلا نماید و در میان اسپان داشتن دیگر اگر بادی بدم بگذرد
و دم کج کند و موی وی بریزد بگیرد قدری روغن پیه انجیر
و نفط سفید و دمش را بدان بمالاید و تخم پیه انجیر دود کند
نیک شود و دیگر اگر پیه خرس در دمنده جانب بینی وی مالد
علت ببرد دیگر اگر روغن نفط سفید و روغن کنجد و روغن پیه
انجیر سر تا پای اسب بمالی و در بینی اسب نیز بمالی و نفط و روغن
پیه انجیر و روغن کنجد و دکنی و مقدار شصت درم پیه خرس

بگدازی و بگلوی اسپ فرو کنی همه علتها ببرد و نافع باشد
انشاء الله تعالی **باب هفدهم** در معالجهٔ اسپی که از راندن
تابستان مخالف افتاده باشد اسپی که او را مخالف افتاده باشد
آنست که سر و گردن پیچیده دارد و استخوانش بر تن همیلرزد و چشم او
تاریک بود و گوش و گردن افکنده دارد و اندامهاش سرد بود
و سر از هر دو سوی میگرداند علاج آنست که بگیرد شطرج و سنبل
و اطغار الطیب و جاوشیر و کندر و از هر دو درم و قاقله
چهار درم و زردچوبه و زعفران از هر یکی سه درم و همه را خرد بسا
و در پنجمن آب بجوشاند تا با یکمن و نیم آید و بسه روز بگلوی اسپ فرو
کند تا بهتر شود و دیگر اگر در زمستان افتد و در گوشهای اسپ
داغ کردن نیکو بود چون بهتر شود و گوش بفرازد علاج باید
کردن و پنج روز جو از وی باز گیرد و کاه و اسپست باید داد تا

درست

درست شود و اگر بدین علاج به نشود بگیر خاکستر نی و در کوزه محکم ببند
و دو من آب در وی افکند و اسپ را آب نه دهد و بگذارد تا و
خاکستر در آب سد و بدهد تا بخورد بهتر شود دیگر زردچوبه خورد بکو
و با پنج عدد خایه مرغ و یک رطل روغن تازه باهم بیامیزد و بر
هم زند و بگلوی اسپ فرو ریزد تا نیک شود والله اعلم **باب هجدهم**
در معالجهٔ اسپی که قولنج داشته باشد و آن از چند نوع باشد اول
آنکه اسپی که سرگین نتواند انداخت و زمانی خیزد و زمانی خسپد
علاج او آنست که نوار رسن در گردن او افکنند و یکی از این سوی
و دیگری از آن سوی نگاه دارند و اندک میکشند و یکی از قفا
بایستد و تازیانه میزند تا اگر خفته باشد برخیزد و بعد از آن نوار
را سخت میکشند تا نفس اسپ گرفته شود و بعد از آن رها میکنند
تا اسپ نفس بزند دیگر باره سخت باید کشیدن و تازیانه میشیر

بامیزدن تا آن زمان که رنج رسد و عرق کند بعد ازان نوار از گردنش
بازکنند و یکی برنشینند و او را میرانند تا سرگین میفکند نوع دوم
از قولنج بدانکه اسپ را پرده در پهلوی جودان هست و این آواز
که چون اسپ بقطره میرود ازآنجا می آید وقت هست که چون آن
براعه میزند آن پرده دران پهلوی روده افتد و روده ازان
بدرد آید علاج آو آنست که استخوان سرخارپشت که بتازی آنرا
دلدل میخوانند با دندان یکی بردارند و از دندانها بر تهی گاه اسپ
و زیر ناف و شکم میمالند که اسپ بواسطه تیزی دندان سرزمان
جفته می اندازد و خود را در حرکت می آورد و در هوا میرود و باشد
که بواسطه این حرکت آن پرده بازجای خود رود و درد ساکن گردد
و اگر خارپشت نباشد مقصد آنست که هرچیز که تیزی داشته باشد
در هم آنجا بکشند و اسپ ازان در حرکت آید فایده بازدهد

نوع

نوع سیوم از قولنج وقت باشد که اسپ چون علف خورد پاره کاه
یا برگی از گیاه در روزبار ماند و بواسطه آن اسپ را زحمت شکم باشد
علاج آو آنست که بآب گرم اسپ را حقنه کنند تا اگر چیزی در
روده باشد بگذرد و درد ساکن شود و نوع چهارم از قولنج آنست
که اسپ خاک آخر یا دیوار خورده باشد و شکمش بدرد آید
علاج آو آنست که پاره شیر بقدر دو من و نیم گرم باید کرد که در گلوی
اسپ بریزد تا درد ساکن شود و نوع پنجم از قولنج آنست که آسب
بواسطه آنکه سرما زده باشد شکمش بدرد آید علاج او آنست که
درخانه تاریک که روزن نداشته باشد ببندد و در آن خانه آتش
بسیار باید کرد و اسپ را جل قوی باید پوشانید و او را علف پست
باید داد و جو برشته باید کرد که بدهند و سه روز هر روز چند دو
رطل عسل گرم باید کرد چنانکه دهن اسپ بسوزد و در گلوی اسپ باید

ریخت که بهتر شود نوع ششم از قولنج آنست که اسپ را کمیز دوران
برنج رسد علاج آنست که کمیز دان آن اسپ را بروغن نیم گرم بر بندند
و اسپ را در خانه گرم به بندند و یک رطل شراب کهنه با یک رطل
عسل بیامیزد و در گلوی اسپ ریزند و تخم بالیون باید سود
بقدر دو درم و در بینی اسپ باید دمید که بهتر شود نوع هفتم
از قولنج آنست که سرگین و بول نیفکند و آماس شکم بدید آید
و میخسپد چون او را میرانند و هر وقت که خواهد بخسپد در تهی
گاه و بن گوش عرق کند و علاج او آنست که چهار
نخ پیاز خام را پوست اول باز کند و پاره پاره کرده اندر
مقعد اسپ کنند و میباید که سر اسپ را بدست نگاه دارند تا بادی که اندر شکمش
بیرون آید و چند نوبت چنین کنند که شفا یابد **باب نوزدهم**
در معالجه اسپی که او را باد حمره باشد علامتش آنست که همچون قولنج

باشد و شکمش بر آید و آماس کرد و سرگین و کمیز بدشواری اندازد
و خویشتن بر زمین میزند و آن را عادت گیرد و سوی پهلوهای خود میکرد
و می پچد علاج یکسیر و خمین آب و یکمن و نیم شراب کهنه و نیمن سه گوسفند
و یک درم انگزه و یکمن گندم همه را باهم بیامیزد و بجوشاند و صافی
کند و اسپ را بدان حقنه کنند آنگاه همین آب گشنیز تر در گلوی اسپ
فرو ریزد و علف ندهند تا بهتر شود و دیگر بگیرد زهره گاو و دو دانگ نمک
در گلوی اسپ ریزد که بهتر شود و دیگر گوگرد با بوره برگرد شیشهای
بپالاید یکساعت پس آن را از او مشتر بیازند و پس قطران و نمک
بروی نهند تا نیک شود و دیگر بگیرد یکمن مویز و دانه او بیرون آورد
و با قدری روغن ادیان و انگبین معجون کند و قدری سپندان در وی
افکند و اگر سه بچه خوک در گلوی ستور کنند نیک شود و در ساعت
بگشاید دیگر پاره سپندان و درمنه ترکی و سرکه ترش معجون کنند

وقدری روغن زیت بگلوی اسپ ریزد بهتر شود و مفید باشد
ان شاء الله تعالی **باب بیستم** در معالجه اسپی که او را باد قطع بود
اما علامت این باد چنان باشد که شکم وی بر آمده باشد و سرش
آماسیده و سفت اندامش خوی کرده بسیار همی خسپد و خیزد و سرگین
و گمیز بدشواری افکند و دردهای بزرگ می‌رزد علاج بگیرد کمین بول
آدمی و نیم آب کامه و لختی ترب و قدری آب خیار ما در رنگ همه
بجوشاند و بادیان و ورس و انگزه از هر یکی یکدرم در وی افکنند
و بدهد پس ساعتی اسپ را براند و بعد از آن دو رگ که در میان دو
ران میباشند بگشاید و پس از آن آب و نمک بدان اسپ را حقنه کنند
و دست و پایش روغن چرب کنند و بمالد و روغن نرم نرم در
برش بمالد چنانکه بشانه وی رسد بهتر شود دیگر بگیرد تخم پنج انگشت
و ازبرک دوی چند آنکه خواهی و دو من خرما با سه من آب بجوشاند

و بپالاید و بگلوی ستور ریزد که بهتر شود **باب بیست یکم** در معالجه
اسپی که او را درد شکم کند و علامت آو آنست که از بینی وی
ریم آید و از دو چشم او آب آید و از علف باز ایستد و سست
گردد علاج او آنست که دهان وی بگشاید و ببیند که زبان وی چو بسته
اگر دمیده باشد و گماش گشته انجایگاه داغ باید کردن و در زیر
زبان به نشتر بباید زدن باریک تا هم در ساعت بگیر شکنند
و خوش گردد و این علاجی خوبست دیگر بگیرد پنجاه درم حبة الخضرا
و یکمن روغن بگلوی اسپ ریزد تا بهتر شود دیگر بگیرد دیگ لخت
فانید بازیره در گلوی اسپ ریزد و سر اسپ بالا گیرد تا درست شود
و چون آن خاک خورده بود دو من آب و نیمن نمک در آن ریزد و بگلوی
اسپ ریزد و آنگاه برنشیند و بتد براند تا هر علت که در شکم دارد
براند و نیک شود و اگر از همه داروها عاجز شود از دل پاک این افسون را

بروخواند تا حق سبحانه و تعالی شفا دهد و افسون اینست
بسم الله الرحمن الرحیم بسم الله وبالله ولا یأمن الا
بالله اشف انت الشافی لا شافیاً الا انت
باب بیست دوم در تدبیر اسپی که کرم داشته باشد علامت وی آنست
که موهای او برخواسته باشد و زهار بر کشیده و پوست بر وی
خشک شده اما علف نیک خورد و کهل در دیوار همی مالد علاج
آنست که یکمن جلبه شسته با جو بیامیزد و بسه روز بدهد تا بخورد
کرمی که در شکم دارد بیندازد و دیگر بگیرد سپندان سرخ نیم من و با
لختی سبوس بدهد تا بخورد که تمام بیندازد دیگر بگیرد یکمن خرما و با
یکمن و نیم آب بجوشانند تا یکمن آید و یکدرم صبر و شصت درم روغن
کنجد بر وی افکنند و در گلوی ستور ریزد تا از همه علتها پاک شود
و دیگر بگیرد یکمن گندم بلغور و بر شراب کهن بجوشانند یکشبانه روز در بس

بکلا

بگلوی اسپ فرو کنند سود دارد و دیگر بگیرد روغن یکمن و سپناخ کوفته
و بیخته پنجاه درم و با هم بیامیزد و بگلوی ستور ریزد بهتر شود انشاء الله
تعالی باب بیست سیوم در معالجه اسپی که او را علت مجهول باشد
علامت علت مجهول آنست که از حال خود گشته باشد و تو ندانی
که سبب علت چیست استادان مشترک گفته اند که او را در شکم بهر موضع
کرم بود علتهای دیگر بدان پیوندد دیگر بگیرد دو من گندم و سه من آش
کهن و بجوشانند یکشبانروز بس روز در گلوی اسپ فرو کنند
تا بخورد دیگر سپندان خورد باید و با روغن بگلوی اسپ فرو ریزد
و یکشبانه روز آب و علف بر اسپ ندهد تا نیک گرسنه و تشنه شود
اگر یکهفته اسپست بدهد تا بخورد یکمن روغن شیر بخت گرم کند چنانکه
کف بر آورد بس فرو گیرد تا سرد شود و بجای آب بدهد تا بخورد و اگر
نخورد فرو ریزد یا با آب آمیخته کند و بدهد که بهتر شود و اگر تابستان

بود روغن بکمن بایدداد تا میخورد و پس از روغن آب دادن
واسپست و گیاه تر و نی در پیش وی نهادن که میخورد تا بهتر شود و این
علت در تابستان محکم بود والله اعلم **باب بیست چهارم**
در تدبیر اسپی که او را تب گرفته باشد علامت تب گرفتن اسپ
آنست که سرفه کند و اندامهای او سست بود و خویشتن
در کشیده و دست و پای مضطرب میشود و علف کمتر میخورد و نشوار
دشوار زند و چشم فرو خواباینده و پنهی زمانی سرد باشد و زمانی گرم
علاج او آنست که ستور را یکشب آب ندهد و خون بگشاید آنگاه
پنجمن آب و دو من مویز و اندکی شاهتره و پنج خیار بادرنگ
و قدری گشنیز تر یا خشک اینهمه را در آب بجوشانند تا بدو بیست
درم آید و صافی کنند و بگلوی ستور فرو ریزد که درست و فربه
شود و دیگر نیمن شراب کهنه و نیمن نمک و گشنیز بگلوی اسپ فرو ریزد

وازچهار

وازچهار دست و پای اسپ نعل بردارد و پاک کند و روغن نفط
و نمک بهم دیگر بدست و پای اسپ کند و جو از وی باز گیرد سه چهار
روز و دو هفته گشت بسته همی دهد تا بهتر شود و دیگر یک دو شب جو
باز گیرد و مویز نیمن و شاهتره پانزده درم و قدری خیار بادرنگ
و قدری گشنیز ده درم بادیان در پنجمن آب بجوشانند تا یکمن باز آید
و این را در دست در میان نهی و نیک بمالی پس آنکه بپالاید و بگلوی
اسپ فرو ریزد که بهتر شود انشاء الله تعالی **باب بیست پنجم**
در معالجه خشکی اسپ علامت خشکی آنست که ستور باریک
تن بود و از علف باز استاده و سینه و پنی آن اسپ آماسیده
باشد و خویشتن را سخت فراز گرفته علاج او آنست که یکروز علف از
وی باز گیرد و روغن گاو و روغن تازه از هر یک قدری بگلوی وی
ریزی و آرزو آب ندهی تا نماز دیگر پس اسپست خشک یا تر در پشت

بدهی و موی نی بسوزی و خرد کنی و بسرشی و با سپ دهی تا بهتر شود دیگر
بگیر دارد جو یکمن و نیم و پنبه تازه یکمن و سی درم شکر و روغن شیرخشت
همه را درهم بیامیزد و بره و زبا سپ دهد تا بخورد که درست شود والله
اعلم **باب بیست ششم** در معالجه داء الحمار علامت این زحمت
آنست که همه اعضای اسپ عرق کند و سر فرو افکنده باشد و چشم
او از حال خود گردیده چنانکه سیاهی کمتر پیدا باشد و بسیار افتد
و خیزد و اگر استخوان خرما یا سنگ ریزه در گوش وی افکنند
و آن آب خوردن باز ایستد علاج او آنست که او را بدو انگشت
زیر گوش جایی رگ زنند و بعد از آن پاره بشکافند و پیرامون داغ
کنند و نمک بیاکنند و نیک بمالند که بهتر شود و دیگر آنکه یکدرم
مشک با شراب کهنه بسپانند و در بینی او چکانند بعد از آن
او را رگ زنند که مفید باشد والله اعلم **باب بیست هفتم**

در معالجه

در معالجه ناسور اما علامت اسپی که او را ناسور باشد آنست که در زیر
خایه وی ریشی پدید آید که اسپ از آن لاغر شود علاج او آنست
که بگیرد ده موی دم وی بر آن ناسور بندد مدت پنج شش روز پس
جوز بویا و عطر و دو کنند بوا سیر همه بکوبند و علامت افتادن
او آنست که پژمرده شود دیگر بگیر روغن گل و روغن زیت باهم
بیامیزد و یکمن بگلوی ستور فرو ریزد بعد از آن یکمن شکر نبات
و دو یکمن شیر تازه کنند و قدری روغن تازه با خرما با این شیر و شکر
باز کنند و مقدار دو من بگلوی ستور فرو ریزد که بهتر شود و دیگر
اگر ذکر فرو هشته باشد و این زشت ترین چیزهاست شاید
چنین ستور داشتن اگرچه دونده و رونده باشد علاج او آنست
که ذکر او را چند بار بسرکه و نمک بشوید و بروغن گاو بینداید
تا بجای خود باز رود والله اعلم **باب بیست هشتم** در معالجه دمنه

اما علامت دمنه مانند ناسور بود و اسب آماس کرفته باشد و از علف
باز ایستد و ذکر وی آماسیده و اگر مادیان باشد فرج وی تفسیده باشد
و روی و چشم وی تیره و دم سخت میزند علاج آن آنست که بگیرد
کمیز تیره و شراب کهنه برابر و باهم بیامیزد و بکلوی اسب ریزد با دست
شود و اگر نیک نشود و آماس کیرد دیگر دمغت سنک خورد و در
کوش اسب فرو ریزد تا اسب سر همی افشاند که چنانک میفکند حرکت
که کند نیکو شود دیگر بگیرد بادیانه در بینی وی کند تا خون بیرون آید
و از علف سبکتر و نشاطی کرد د **باب بیست نهم** در معالجه ختام اما
علامت ختام آن بود که چشمها بر تن اسب بدید آید و حواشی آن
چشمه آماس کیرد و زرداب و پلیدی از آن آید علاج او آنست
که بگیرد روغن کاو کهنه و با نمک بگدازد و بران همی مالد تا آنجا که چشمه
ختام و چشمها را پاک کند و اسب را کید و هفته قوت دهد

ونیکو

و نیک شود دیگر بگیرد تخم حنظل و پوست بیخ کبر و بجوشانند و آب
آزابدان آماس و چشمه همی نهد و این معالجت انگاه باید کرد
که هنوز ختام بکرده باشد و چون چشمه کرد بگیرد زنگار مصری و نوشادر
از هر یک ده درم بساید و بچشمه ختام نهد بر پنبه تا پاک شود
و بجای داغ کند علاج دیگر اگر چشمه ختام پر از زرنیخ ارمنی و صبر
سقوطری و حنا و سپیده سنک بکوبی و به بیزی خرد از هر یک
دو درم و با سبوس بدهی تا بخورد که به شود دیگر اگر آن که ختام
بروی باشد بکشایی تا خون وی برود و قوت علف کمتر شود بهتر شود
و اگر زرنیخ ارمنی بر سبوس افکنی با برجو نه و بدهی تا بخورد زود به شود
و اگر بیخ سیر و سپیده سنک و حنا بر سبوس افکند تا بخورد اصلش
برود دیگر رو باهی بکشد و همچنان با موی و آلت شکم در دیگی افکند
و با آب بپزد تا از هم باز جدا شود و چون اسب تشنه شود بدهد تا بخورد

واگر این آب بخورد و فرو ریزد تا ختام برود و به شود و اصل ختام بر آن
موضع که چشمه بود زیر آن شفیده بود بیرون باید کرد و داغ باید
کرد تا خشک شود والله اعلم **باب سی ام** در معالجه اسپی که او را
بدنها خارش پدید آمده و عظیم در رنج باشد بگیرد ماهی
و با آتش بسوزاند آنگاه آرد آتش بیرون کند و چون سرد شود بباید و در
ظرف آب افکند و ستور را تشنه کند و بدهد تا بخورد که خارش
او به شود اگر چه کهنه باشد علاج بگیرد نیم من روغن کنجد و پنجدرم
گوگرد فارسی و هم چندان نمک گرم کند و در ستور مالد که بهتر
شود و این معالجه آدمی را نیز شاید دیگر اگر اسپ را آب با صابون
بشویند نیک شود انشاء الله تعالی **باب سی و یکم** در معالجه
خارش یال و دم بستانند پاره روغن تازه و سپیداگوشه و باهم
بیامیزد و دران مالد خارش یال و دم ببرد دیگر بگیرد لختی زاج و روغن

حل کند

حل کنند تا چون نفط شود آنگاه بر تن و یال و دم ستور مالد و بپالاید
که خارش ببرد و نیک شود دیگر اگر خارش از سبوسه و ریش
بود زاج و شنیز ببرد و بساید و بروغن زیت بسرشد و در یال و دم
اسپ بمالد که ماهی که جوشش دهد به شود دیگر اگر ستور دم و بش میکند بگیرد
پیه خوک یا کهنه تا رایا پیه خروس و بش و دم اسپ را بر گرد اشنان
بشوید و بدان که گفتیم بمالد که به شود و دیگر اگر ستور زرد گشته و لاغر
شده باشد بگیرد پنج عدد خایه پخته و نیم روغن شیر بخت تازه و یکمن
شراب کهنه و باهم بیامیزد و بگلوی اسپ فرو ریزد که همه علتها ببرد
و موی برآرد و فربه گردد و اگر ستور دم ریخته رگی هست زیر دم
بباید گشاد و داغ باید کرد که انشاء الله که بهتر شود **باب سی و دوم**
در معالجه آماس پشت اسپ اما اسپی که در پشت وی آماس بود استادان
چنین گفته اند که اگر در سفری باشی و نخواهی که اسپ را پشت برنیاید و گوفته

نشود بهرد و فرسنخ که برانی فرود باید آمدن و تنک راست کردن و زین
را جنبانیدن و باز تنک را سخت کردن و برنشستن تا کوفته نکردد
و چون بمنزل فرود آیی و اسپ بکیر کند اکر تابستان بود زین
برکیرد و مراغه دهد و زین بازجای نهد و اکر زمستان بود تا عرق
خشک نکند زین را باز مکیر و پوشیده دار تا از علتها پاک شود
و ایمن باشد از علتها دیکر اکر اسپ را پشت بیاماسد و برآید
بکیرد پاره خیک کهنه و بآتش کرم کند و بر پشت او بندد که بهتر
شود اما سخت نباید بست و هر شبانروز بباید کشود و بکرم
باید شست که مفید باشد و اکر خیک نباشد پوستین کهنه
همین کار کند دیکر قدری آب را بجوشانند و ده عدد خایه مرغ
در وی کنند و بزنند و بر آماس نهند که نیک شود دیکر پاره اما
آید پاره قطران باید سودن با روغن طلا کردن تا نیک شود

دیکر

دیکر اکر ریم اندر وی خشک شده باشد سرکین بد و اندک که مفید باشد
و اکر بهار باشد کاه بود که پشت اسب برآید نیش نشتر بدان
موضع باید زدن تا خون برآید و سر خونی که در آن موضع کرد آمده بود
پاک برود آنکاه زین نهد و براند که به شود و اکر در سفر باشد بهتر
آنست که بر نشیند و براند و اکر در سینه داشته باشد و بکعبهای
او آزاری رسیده باشد بنفط سفید طلا باید کردن و اندکی نمک
در آب کداختن و بر آن نهادن چند بار که نیک شود و اکر زین
بود یا پالان بکیرد پاره نمد چنانکه هنوز کرم باشد و خاکستر
با نمد کرم بر کوه برآن موضع نهد که آماس باشد و یکشبانروز بکذارد
در زیر زین و پالان که به شود و اکر ریش یا دبل از زین شده باشد
و کهنه شده از آب آب و نمک بباید شستن پس کنجد کوفته بر آن باید
بستن و کذاشتن تا بر او خشک شود تا اصل آن پاک برد چنانکه

هیچ نماند و چون بشوئی پاک شده باشد والله اعلم **باب سی و سیوم**

در تدبیر اسپی که بر نشستن پشتش ریش شده باشد علامتش آنست
که در سفر باشد و چون ستور را زین خواهد کرد پرهیز باید کردن از
سودن پشت او که چون پستوده شود مضرت باو رسد علت ظاهر
گردد چنانکه لابد افتد از داغ کردن پهلو و دست و پای
و داغ اسپ را عیبی عظیمیست و چون داغ شتر آن بود که نشانش
برود بس تا بتواند بدارد و معالجه کنند و شتر همچنین اسپ را معیوب
گرداند علاج ریش را چون گوشت مرده شود بگیرد برگ اسپست و خرد
بساید و بر ریش پاکند یک شبانروز بس گوشت مرده را برگیرد
و ریش را هم بدان پاک کند و بروغن گاو کهنه تا گوشت مرده تمام بگیرد
و دیگر زنگار و اشنان خرد بکوبد و با روغن گاو و تازه بر نهد تا
گوشت برگیرد چنانکه هیچ نماند دیگر اگر بدین نیک نشود تخم گزر

دهو

و مغز پنبه دانه بروی نهد تا نیک شود دیگر چوب پیدتر و پوست
جوز هر دو را بسوزاند و خاکسترش با آب و نمک طلا کند و بدان
موضع نهد که به شود باید که نیم روز پیش بگذارد و الا استخوان بخورد
دیگر بگیرد علک درمنه و پاره موم و باهم بگدازد و مرهمی سازد
و بران موضع نهد و بگذارد که بهتر شود و اگر ریش هموار بود چنانکه زیاده
و نقصان نباشد بگیرد هلیله زرد و پوست انار شیرین و زاج سفید
و خرد بکوبد و بران ریش نهد که به شود دیگر اگر ریش ازین پلیدی پاک
نشود هم ازین دارو بگیرد و معجون کنند بروغن بزرک کوفته و در آن
سوراخ نهد که زود به شود انشاء الله تعالی **باب سی و چهارم**

در تدبیر اسپی که ریش او از جراحت سباع پدید آمده باشد بهترین
مداوای این جراحت آنست که در تابستان و زمستان هر وقت
که باشد بآب سرد میشویند هر روز چند بار که هیچ مداوا بهتر ازین نیست

اما جراحت پلنگ خاصه را مداوا آنست که ضفدعی بگیرند و گوشتش
بشکافند و بدان جراحت باز بندند که بهتر شود دیگر اگر جراحت از جایی
افتاده باشد و پشت و پهلویش ریش شده بستانند قدری سنگ
آهن ربا که آنرا مقناطیس میخوانند و با آب بسایند و بروی طلا
کنند چند بار که بهتر شود ان شاء الله تعالی **باب سی و پنجم**
در معالجه زخمی که از تیر و تیغ رسیده باشد کرم خشک که در زمین
میباشد بگیرند و خشک کنند و بسایند و بران جراحت پراکنند
که سودمند باشد علاج دیگر زراوند خورد میباید کوفت و در انگبین
حل کردن و برانجا نهادن که فایده دهد و اگر پیکانی یا استخوانی در
جراحت مانده باشد بستانند قدری پنبه و بر قدری آبکامه مینهند
و بر جراحت مینهند تا آن پیکان یا استخوان بیرون می آید و اگر آبکامه
نباشد ماهی شور نمین همین عمل کند والله اعلم **باب سی و ششم**

در معالجه ریشهای خشک و این معالجه وقتی باید کرد که ماده تمام پخته
باشد بگیرد قیر خشک سه وقیه و موم چهار مثقال و خرده کنند و دو
مثقال و سرکه کهن دو وقیه و در دیگی سفالین باید پختن و بعد از آن
مرهم از آن ساختن و بر ریش نهادن سودمند خواهد بود دیگر
مرهمی که ریشهای زشت را سودمند بود شب یمانی سوده در
انگبین کنند و با آتش نرم پخته کرده اند و بعد از آن فتیله بکار
برد والله اعلم **باب سی و هفتم** در معالجه کرم که در ریش اسپ افتاده
اول همان ریش که کرم در او افتاده باشد با آب کنند تا نیکو میباید
شست بعد از آن آب انار نارسیده و قلقطار که نوعی
از زاج است هر دو باهم را بسایند و در جراحت افکنند که کرمها
طرف شود بعد از آن پوست انار خشک کرده یک شبانروز در آب
سیاه نهد تا نرم شود و نیکو بساید و اندکی از روغن زیت کند و بر آتش

بنهد و بجوشاند و بپالاید و دیگر باره بر سر آتش نهد و پاره شب یمانی
و کندر کوفته و سوده دران ریزد و همی زند تا بقوام عسل باز آید
پس ازان سرکه کهنه دران کند و بر ریش نهد که نافع باشد والله اعلم

باب سی و هشتم در معالجه سستی بندگاههای اسپ و ریش

صاروج کرم و دود سیکی و شراب پاره بر سر آتش نهد تا سوخته
شود و استخوان زیتون در آب کردن و معجون ساختن و بر بندگاهها
مالیدن سود دهد و اگر نیز بر ریش نهند نافع باشد و چون دانه
کبر بسایند و بر بندگاه بمالند یا بر ریش نهند همین فعل کند والله اعلم

باب سی و نهم در معالجه گر این علت بر اسپان از حرارت

و خون سوخته بر مزاج غالب شدن میشود و دفع میکند و بظاهر پوست
می اندازد علاج آن آنست که اسپ را تحت از کردن رگ بجنبند
و از مرد و دست نیز همین سبیل و اگر بر باشد علاج او اینست که

داد بعد ازان که گر پدید آمده باشد بقیر و خاکستر باید مالید
تا اگر فضله باشد بیرون آید و هم انجا بواسطه قیر و خاکستر ریش گردد
و اگر بواسطه قیر و خاکستر ریش نشود جو را در روغن زیت میباید
جوشانید و بران جایگه میباید مالید تا ریش گردد و خون گردد
پس ازان بلبلاب پس پاره برگیرد و همان موضع را سخت بمالد
بعد ازان قیر تر و روغن زیت و قثاء الحمار و بطروں همه را باهم
راست میباید امیخت که بکوبند و در آب انگبین حل کنند
و در گلوی اسپ ریزند که بهتر شود و اگر کره بود یک رطل و اگر دو
زین باشد یا سه زین دو رطل یا بیشتر بحسب قوت اسپ و روغن بارت
و شونیز کوفته و نمک باهم میباید امیخت که بجوشانند و بگذارند
تا سرد شود و بر جایگاه گر بمالند که نافع بود دیگر شیترج و گوگرد
و سپندان و نمک و روغن زیت باهم امیخته کنند و بر انجا بمالند

نفع دهد دیگر پاره زراوند بباید با پاره روغن زیت وزاج

بجوشانند تا سیاه کرد و بعد از ان بر پشت و دم بمالد که به شود

بعون الله تعالی **باب چهلم** در مداوای ریش شش علامت

او انست که وقتها پلیدی از دهن او بیرون می آید و بوی دهانش

ناخوش بود علاج او آب بقلة الحمقاء که آنرا خرفه میخوانند

و قدری روغن گل سه وقیه میباید امیخت که پنج روز یا هفت روز

هر روز یکنوبت در گلوی اسپ میریزند و بعد از ان کشیر ابا شیر آب

و شیر درهم آمیخته در گلوی او ریزند و اگر شیر نباشد بجای او آب

جو باید کردن دیگر سه وقیه نقط و چهار وقیه سلیخه میباید کوفتن

و بیختن که در شراب یا آب مویز کردن که در گلوی اسپ ریزند که

نافع باشد و الله اعلم **باب چهل و یکم** در مداوای اسپی که او را آب

بکاه داده باشند چون خسته باشد علامت او انست که چون

اسپ را از آخر باز کشایند هر چهار دست و پای او سست باشد

و بهم بر می آید اما کمتر از زحمت حمر باشد و چون پاره راه برود و به شود و چون

بگردانندش بر روی سینه یکبار بر گردد علاج او انست که بر روی سینه

او روغن کاو بمالد و رگ بگشاید و او را در آب روان باز داشتن

که روی بطرف بالا باشد فایده دهد ان شاء الله تعالی **باب**

چهل و دویم در معالجه داء البقر و این زحمتی سخت است که با اسپ رسد

و اسپ را کلو اماس کند و مخاطره است و علامت او انست که سر کین

او سیاه و گنده باشد و چون اسپ را این علت بدید آید جو قدری

با هم چندان سماق یا سرکه بینکو میباید کوفت که بخورد اسپ دهند

و پس جو و آرد گندم و انار دانه ترش بهم میباید امیخت و گنده بیناست

کرد هر گنده پنجاه درم بوزن و آن گنده در گلوی اسپ میباید انداخت

که نافع باشد و اگر این علت در راه دست دهد که این داروها

بناشد بهترین مداوای آنست که آب چنین کس که از راه برسد و خسته باشد
او را آب دهند تا چم کرده غالب آنست که این زحمت خلاص
یابد و بعد از آن معالجه چم کردن آسان باشد او را بر روی سرگین
خشک باز میباید داشت و اگر سرگین خر باشد بهتر و پس از آن که او را
آب بگاه داده باشند تا بدو روز او را آب ندهند و هر روز
مقدار دو من آرد جو باید دادن و چیزی دیگر نه و پس از دو روز
چون خواهی که او را آب دهی قدری انار دانه و جو باهم باید آمیخت
و باهم باید کوفت که در آب کنند تا غلیظ شود و بخورد تا از این
زحمت خلاص شود ان شاء الله تعالی **باب چهل و سوم** در معالجه آب
زرد و استسقا علامت آب زرد آن باشد که شکم اسپ آماس کند
و آب در آن گرد آمده باشد و چون دست بر آماس نهی انگشت
بآماس فرو رود و هر چهار دست و پای اسپ نیز آماس کند و بناگوش

دپشت

و پشت نیز همین سبیل آماس کرده علاج او آنست که اول جل بر اسپ
باید پوشید و در آفتاب باید بست تا عرق تمام کند بعد از آن
اسپ را به پلاسی مویی نیک بمالد و او را علف دهد از برگ ترب
و برگ کرفس و گیاه تر اگر باشد دهند و اگر علف تر نباشد نخود
یکشبانروز در آب میباید کرد که بدهند و از زیر ناف بقدر سه
انگشت سوراخی باید کرد که فتیله آنجا نهند تا آبی که جمع شده
باشد بیرون آید و آن زخم را بعد از آنکه آب در آن نمانده باشد
مرهم نهند تا نیک شود پس از آن او را رنج میباید نمود که برانند
که اگر چیزی مانده باشد بتحلیل برود و چون اسپ را آب دهند
باید لگام در سر باشد تا آب بسیار نخورد تا زمانی که علت بکلی
زایل گردد ان شاء الله تعالی **باب چهل و چهارم** در معالجه خصیه
خشک علامتش اینست که دست اسپ گرم بود و اندام و شکمش

کرم باشد و سرکین بشواری افکند علاج انست که آب با روغن
زیت و انکبین و بطرون بیامیزد و باسپ دهند و علف سبز باید داد
و اکر علف سبز نباشد علف خشک را تر باید کرد با انکبین و آب
و باسپ دهند تا بخورد و شراب شیرین و بطرون در کلویش
میباید ریخت و اکر دست دهد کاهو او را میدهند و شراب
با انکبین در کلویش ریزند و شکمش بدست میمالند که بهتر شود و الله اعلم

باب چهل و پنجم در معالجه حضد و حضد دردی و زحمتی بود که
در بر و سینه اسپ بهم رسد و علامتش آن باشد که چون ستور از
آخر باز کشایند نتواند رفت و دست و پای بهم بر می آورد و بهم
بر میزند و چون زمانی براند راست کند و بلنکد و این از اثر زحمتی بود
که به نشش رسیده بود علاجش آنست که کوشت خوک نمک خورده
بر آتش نهند تا جوشش آورد و بعد از آن همان چربی بر سر و سینه اسب

بمالند و پس از آن اسپ را در آبی بزرک بزرک باید انداخت
که شنا کند و بهتر کردد و او را اکر رک بزنند نافع باشد و الله
اعلم

باب چهل و ششم در معرفت بادامه و علاج آن حال
انکه زحمت بادامه از آن پیدا میشود که اسپ را پیش از انکه
طاقت باشد میرنجانند و خدمت میفرمایند و آزاری
و زحمتی به بر و سینه اسپ میرسد پس بتدریج همان ماده بر عصب
که از پس دست باشد فرو میریزد و در سر بندگاه جمع میشود
و چون او را در اول علاج نکنند و چون مدتی کردد بروزکار
سخت کردد مانند استخوان و آنرا با نواع استخوان علاج کرده اند
علاج در اول که آن پدید آید میباید که نمک کوفته و بیخته در هاون
میباید کرد و آب پاره پاره بر سر آن ریختن و کوفتن و سائیدن
بعد از آن دو پاره کرباس قوی را بهمان نمک نیک میباید

اندود که بر پی دست و پای اسپ به بندند و هر روز سه نوبت با آب
تر میکنند تا سه روز بگذرد که امید هست که نیکو شود و آن باد آمده
زایل گردد دیگر رنده جرم و رنده ادیم و سریشم را باهم میباید سرشتن
و بر پی اسپ باید اندود و بر گوه پاره میباید پیچیدن تا یک
دو روز بگذرد و چون خواهی که از دست اسپ بجستانی تخت باید
که اسپ را در آب بداری و آب بسیار بران زنی مانی تا چنانکه
شرط است تر شود بعد ازان گوه پاره باز کنند چه اگر تعجیل باز کنند
موی کنده شود بلکه پوست نیز ریش کند و بیم باشد که پی را
بیازارد علاج دیگر که هم در اوایل میباید کرد آنست که رگی
بیرون خرده گاهست که آنرا رگ وحشی میخوانند میباید زدن
و میباید کسی که آن رگ میزند باحتیاط هرچه تمامتر باشد و نوعی
نکند که بیشتر از رگ بگذرد و بعصب رسد که بسبب آن دست

اسپ ضایع شود و چون رگ زنند اسپ را بدار اسپاکن باید
راندن تا خونی و ماده که در انجا جمع شده باشد و پاره قطران
در مغرفه کنند و یکدو ذراریح پاره کشته خرد کرده بهم بجوشانند تا آنکه
پخته شود پس اگر پاره بر سر چوبی بندند و این دارو هارا چنانچه
گرم باشد بجنسی که دست اسپ نسوزاند بر عصب آن اسپ
باید اندود و سه روز بدین نوع باید کرد و چون این مدت بگذرانند
باید که بگذارند که اسپ قطعا دست را بدندان نخارد یا بچیزی
بساید که چون بخارد بیم هلاک باشد و چون سه روز بگذرد انجا
را بروغن کنجد نیک بمالند و اسپ را بعد ازان در میان آب
میباید داشت و در میان وحل نیز نیکوست علاج دیگر آنکه چون
این زحمت در اسپ پدید آید انجیر در سرکه باید نهاد تا زمانی
که هر دو یکسان شوند و بر عیب گاه اندایند روز بروز تا افزونی

که بدید آمده باشد کم شود دیگر قدری پنبه بر کلیم پاره نهند و در پی
اسپ دوزند تا آن نفخ و آماس کم بر سر بندگاه ایستاده باشد
پراکنده شود و علاج آسانتر گردد و اگر بدین واسطه دست اسپ
آماس کرده میباید که اسپ را در آب سرد میدارند و بعد از آن میرانند
تا آن آماس پس زایل گردد علاج دیگر آنست که اسپ را چون این زحمت
پیدا گردد در همان موضع داغ مینهند و لیکن جایی که عصب نزدیک
باشد خطرناکست مبادا که داغ بعصب رسد و دست اسپ خراب
شود باید که چون داغ خواهد نهاد پی اسپ صافی و روشن و پیدا باشد
و داغ باحتیاط باید نهاد و باید که تابش داغ باستخوان
نرسد و زیاده نیز نمیباید سوخت و زیادتی از آنست که بو
که زیر داغست تیر کند بهیچ حال داغ بر آنجا نمیباید نهاد که داغ
بعصب رسد و زیان باشد و اگر خواهند که زیاده بسوزانند

و پوست دست اسپ تیر کند قطران بر جایگاه باید اندود تا چون داغ
نهند قطران بجوشد و پوست تیر کند و چون داغ کرده شده باشد
نمک آب را آنجا میباید مالید تا دست اسپ سخت گردد اما پاره
موی و قیر و پیه خوک و روغن زیت و نمک هم چندان با یکدیگر
بیامیزد و جایگاه داغ را بر آن بندد تا هفت روز بعد از آن تا بی
که قدری خاکستر با آن کرده باشد و قدری روغن زیت همان
موضع را میباید شست و پس از آن شراب و روغن زیت بدان
مالد و دیگر اندکی آرد پر آکنند و بهر دو روز بآب باید شست
و بعد از آنکه شسته باشد پاره روغن گل را آنجا مالیدن مفید
باشد و قطعا نمیباید گذاشت که بدست یا بدندان آنجایگاه
بخارد و اول روز که اسپ را داغ کرده باشند بعد از آن او را
نرم باید راندن و پس از آن در آب سرد میباید داشت تا به شود

چه اسپی را که داغ کرده باشند هیچ چیز سودمندتر از آب سرد نیست
که آن موضع را میشویند علاج او در وقتی که این زحمت دراز
کشد و آن عقده که گفتیم چون استخوان گردد آنست که آب
را نغل پاک کنند بعد از ان موضع همان زحمت را پاره آهن
در آکنند موی از ان ببرد و به آب نیکو بشویند تا عصب و استخوان
چنانچه نشتر طست بدید آید بعد از ان نشتری بر همین برگیرد و میان
عصب و استخوان از ان بشکافد چنانچه عصب را آزاری نرسد و چون
بشکافند سر کارد را فرا باز باید کرد و استخوان ماده را بر کارد
باید آورد و چون چنین کرده باشی پاره نمک بر انجا باید کند
و بکرباس پاره سخت بباید بست تا اگر فضله مانده باشد
نمک او را زایل کرده اند والله اعلم **باب چهل و هفتم** در علاج
شش که آن را بلفظ شلک میگویند و علامت آن آنست

که چون

که چون مهره پیدا شد بر اعضای اسپ و پشتر آنست که بر پس
دست و شک گاه بدید می آید و آن را علاج بانواع کرده اند علاج
او آنست که آن را شب و روز بدست میمالند تا برود و اگر
نرود که باندازهٔ آن مهره از زر چیزی بسازند و بر سر آن مهره
نهند و نیکو ببندند و بهر یک روز باز میگشایند و میمالند
و دیگر باز می بندند تا بهتر شود ان شاء الله و دیگر علاج آنست
که دو جزو از پیاز نرگس و یکجزو از کوهان شتر هر یک را جدا
بکوبند بعد از ان با هم بیامیزند و معجون و رکوه پاره را نفتیله
کنند بمقدار همان مهره حلقه بسازند و پیرامون همان مهره
نهند و آن معجون که از پیاز نرگس و کوهان شتر ساخته باشند
در میان حلقه نهند و برگ درخت بر سر او نهند و بر کوه پاره بپیچند
و دو روز بگذارند و روز سیوم باز گشایند اگر چنان بود

که همان مهره نرم شده باشد والا دیگر باره همین دارو بر سر
کنند و باید که پیاز نرگس زیاده از کومان بیشتر کنند و بقاعده
که گفتیم بران نهند و دو روز بگذارند و بعد از ان بجنبانند
اگر چنان شده باشد که انگشت بر انجا نهند پهن باشد
که بر کند از انبشکافند و نیک بمالند تا پالایشی که باشد
تمام بپالاید و پس از انکه پالایش تمام شده باشد پاره سفال
شور خرد بسایند و چند روز بران جایگاه مینهند تا نیک شود
و میبایست تا سلامت بماند علاج دیگر آنست که پاره نمک
آبی نیکو بکوبد و بروغن گاو معجون کنند و بران مهره مینهند
و چون باز گیرد همان موضع را بدست نیکو بمالد و بدین طریق
مداومت مینماید که امید هست که نافع باشد و در زمانی که
دست در آن موضع میمالد این دعا را بخواند بسم الله اسکن

العظمه

العظمة لله اسکن بقدرت الله تعالی اسکن بجلال الله اسکن
لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم دیگر خردل سرخ و بوره
کرمانی از هر یکی دو درم با آب برگ جغندر معجون کنند و بر همین
مهره طلا کنند و نگذارد که از جای این مهره بگذرد که موی و پوست
اسپ خراب شود و ورکوه پاره بدو بندند و یکشب بگذارند
چون چند نوبت چنین کنند زحمت زایل شود علاج دیگر آنست
که در اول که پدید آید و نرم باشد بشکافند و بعد از ان
به پشت کارد میمالد تا همان مهره بیرون آید و پس از انکه
پاک کند تا اگر چیزی مانده باشد نمک آن را بخورد و اگر چنان
باشد که مهره بزرگ کرده باشد حلقه آهنین بدان اندازه
بسازد و از دو سوی حلقه به بندی محکم ببندند و همان حلقه را
بر سر مهره نهند و سخت در پیچند تا ده روز بگذارند بعد از ان

بگشایند و آن مهره را بشکافند و به پشت کارد نیک بمالند
تا آنگاه که چیزی در او نماند و دیگر مانده همان حلقه را گرم کنند
چنانچه بسوزاند و بگرداگرد آن مهره نهند و اسپ را بگذارند
که نیک گردد والله اعلم **باب چهل و ششم** در معالجه شیرینه بدانکه
شیرینه ماده بود که در خرده گاه دست پای اسپ افتد
مانند شقاق و آبی زرد می آید و اسپ بواسطه آن بلنگد علاج او
آنست که اول آنرا ابنطرون و آب گرم نیکو بشوید و بسترد
و دیگر باره بآب و خاکستر بشوید پس سه روز موم و روغن
زیت و زنگار بر او اندایند هر روز سه بار پس آنرا ابر که بشوید
و اقاقیا در آب بمالد تا بسته شود و قیر در آب بیامیزد و بر
آنجا بمالد که به شود انشاء الله تعالی و باید که وقتی که معالجه میکنند
قطعا نگذارد که اسپ دست و پای در آب نهد علاج دیگر آنست

که آرد گشنیز و سیکی درهم کنند و بدان دست و پای اسپ که شیرینه
رسیده باشد می اندایند علاج دیگر آنست که سرگین خوک خشک کرده
با سیکی بسایند و بدان موضع اندایند علاج دیگر اسپی را که این
زحمت رسیده باشد ریوند چینی بخوردش دهد و اگر دوغ
و ریوند خواهد داد باید که پنج رطل دوغ باشد و سه من تخم در آن
افکنند و بجنبانند و میگذارد و آنکه چهار دانگ ریوند با کمین آرد
جو در میان دوغ کنند و اسپ را تشنه کرده اند و بخوردش دهد
که نافع باشد و اینهمه اسپ را سود دارد از مادیان و فحل
و خصی اما اسپی که کره باشد بوی نمی باید داد که قوت و حرارت
چندان نباشد و طاقت نیاورد و بیم باشد که مفلوج گردد و چون
اسپ خایه دار دوغ و ریوند داده باشی او را علف تر و کاشنی
و خیار باید داد و در تابستانی اسپ را دو نوبت دوغ و ریوند

برهند که کافی باشد والله اعلم **باب چهل و نهم** در معالجه
خوره و علامت خوره آنست که ریش اسپ خورده شده باشد
و باکو افتاده و از گوشت پاره هیچون دانه دار سده باشد
و هر روز پهن و بیشتر میشود و نیز باشد که این بر دم اسپ
افتد و اگر علاجش نکنند غالب آن باشد که دم بیفکند علاج او
آنست که زرنیخ سرخ و زرد قلیه و اقاقیا از هر یکی سه وقیه
و اشنان و آهک آب نرسیده از هر یک یکچهار وقیه همه را
جدا جدا بکوبند و بعد از ان در سیکی باهم کنند و با آفتاب نهند
تا خشک شود پس نیکو خورد کنند و رکوه پاره به آب تر کنند
و دارو سوده بر او پراکنند بسیار و بر روی همان جراحت نهند
از شام تا بامداد و چند نوبت همچنین میکنند امیدست که بهتر شود
و اگر جایی باشد که رکوه بر انجا نتوان نهادن دارو بر انجا پراکنند

و برگ درخت بر روی نهند و بگذارند دیگر مغز پنبه دانه پختن
و کوفتن و بر انجا پراکندن سودمند باشد علاجی دیگر بستانند
زرنیخ زرد و زرنیخ سرخ از هر یکی ده درم و آهک که هفت نوبت
باب خوش نیک شسته باشند و خشک کرده و کوفته چهل درم
هر یکی جدا بکوبد و بپزد و در سرکه کنند چنانکه سرکه دو انگشت
بر روی آن در آید و چون سرکه باز خورد دیگر باره در ان کنند
تا سه چهار نوبت و هر روز همی جنباند و در سایه خشک کنند
و بحر تخته گرداند و همان موضع که خوره در ان افتاده باشد
بسرکه تر کنند و این دارو بر روی می پراکنند که نیک شود ان شاء الله تعالی
باب پنجاه در معالجه اسپی که اوراکش غلبه کرده باشد
اما علامت این علت چنان باشد که از دست و پای همی
نالد و بر هم همی پیچد و چشم خوابانیده باشد و نیک شو اندر فت

و بگیرش سرخ و سر آماسیده و همه تن باریک بود و آب شود
خوردن علاج او آنست که بگیرد دسته اسفناج و قدری نمک
فارسی خورد بکوبد و در بینی اسپ کند و [illegible] آب بندها
روز دیگر بگیرد سعیده خایه مرغ و روغن گاو از هر یکی سی
درم و با همدیگر آمیزد و در گلوی اسپ کند تا بخورد که به شود
دیگر بگیرد زعفران و نوشادر و زردچوبه از هر یک دو درم
خورد بساید و در گلوی اسپ ریزد تا بخورد که نافع باشد و این
هر دو معالجه کش زرد است و اگر کش سیاه بود دیگر بگیرد
قدری گرم سرد با و سه درم نوشادر بساید و با کمیز کودکان
در گلوی اسپ فرو ریزد که نافع باشد ان شاء الله تعالی

باب پنجاه و یکم در معالجه اسپی که دشتی آورده باشد اما
علامت اسپی که دشتی آورده باشد آنست که دیگر او را اگر رفته

باشد و آماسیده و میخسپد و میخورد و سرش سرد بود و چشمها
تیره و گرد بر گرد وی آماسیده و تفسیده باشد اگر اسپ مادیان
بود علت ناسور بود اما دشتی را از آن آرد که مانده شده
و بر جای نمناک و سرد خفته باشد علاج او آنست که روغن
زیت با پیه مرغ بیامیزد و هفت روز بوی در مالد پس انگه
روغن کنجد با روغن از هر یک یکمن بگلوی اسپ فرو ریزد به شود
اما اگر مادیان را فرج بیرون آید بسبب بچی که بوی رسیده
آنرا ناسور گویند علاج او آنست که فرج وی بسرکه یک
دو نوبت بشوید و بر روغن گاو بیندایند تا بجای خویش باز شود

باب پنجاه و دوم در معالجه آماس خصیه زیره و آرد باقلا
و مویز دانه بیرون کرده با هم راست بر اسب باید و بعسل و روغن
زیت گرم کرده بروی بمالد تا به شود والله اعلم

باب پنجاه و سوم

در معالجه اسپی که او را قضیب بیرون آمده باشد بعضی گفته اند
که اسپ را در آب روان میباید داشت بسیار که فایده دهد
و بعضی گفته اند که او را به قفا نخوابانند و هر دو پای او را بالا دارند
و قضیب او را بدست بیمالند و آب سرد که نمک بدان آمیخته
باشد بر قضیب او میزنند که نافع باشد و اگر آب دریا باشد
بهتر علاجی دیگر آنکه قضیب اسپ بسوزن بپازند و سرکه که
سخت ترش باشد بریزند سودمند باشد علاجی دیگر دو حبه
مشک و دو حبه جندبیدستر و اندکی سیماب باهم میباید آمیخت
و در سوراخ قضیب اسپ میباید و پیشتر از آنکه این داروها
استعمال کنند باید که قضیب را بشرابی که زعفران بدان
ممزوج کرده بشویند که مفید باشد والله اعلم **باب پنجاه و چهارم**
در معالجه اسپی که او را جذام باشد بدانکه علامت جذام

آنست که زبان اسپ سیاه بود و آماسیده باشد و چشمهای
او سخت آماسیده باشد و آب از او رود و علاج او آنست
که بگیری روغن گاو سی درم و دو عدد سیر پاک کرده و در آن روغن
بجوشانند چنانکه طعم سیر از وی برود آنگاه فرو گیری و روغن
صافی کنی و چهار روز این روغن در بینی اسپ فرو ریزی که
به شود دیگر آنکه ستور را آب سیر نباید داد مگر اندکی تا تمام
به شود و آب پس از آن باید داد که روغن در بینی آن فرو ریزی
که به شود دیگر آنکه فرق میان جذام و سلاق الابرحی
و سیاهی علامت سلاق آن باشد که زبان اسپ آماسیده
و سیاه باشد علاج سلاق بستانند مویز و حلبه و عمل کنند و یک
روز خایه مرغ را سفیده ریختن و زرده باسپ دادن نافع
بود والله اعلم **باب پنجاه و پنجم** در تدبیر شکافته شدن

سم اسب و آنرا انکه کوینده وشقاق نیز کویند علاج او انست
که انکشت قطران و نفط و زاریح آنرا اپا کنند و بعد ازان داغ کنند
و چون داغ داروکه گفتیم کرده باشد داغ نهاده باید که نکذارند
که اسپ جام باشد و ایستاده او را بر میباید نشست و رانند
که باز ایستد هرچند سمان زحمت بهتر شود چون برنشیند و میرانند
دیگر باره سم شکافته شود و چون در اثنای مداوات برنشیند
و میرانند دران حالت هم باز زاند نیکو شود و هرچند که در زمان
برنشستن اسب لنگد تفاوت نکند که صلاح در آنست که در
آن زمان برنشیند تا بهتر شود دیگر تباهی سم را چنانکه گفتیم
دنبه و قطران بهم کداخته دران میباید چکانید و بعد ازان روغن
بادام تلخ چند نوبت بدان باید کرد که مفید باشد دیگر آب
خیار دشتی بگیرد بعد ازان که جوشانیده باشد در سم آن

ریزد که مفید باشد والله اعلم **باب پنجاه و ششم** در معالجهٔ درد
اکلیل و این زحمتیست که بسم رسیده باشد و چون موی خردگاه آسب
بکیرند اسپ را در دکنند و دست ازجای بردارد و هم انجا کرم
باشد چندروز نفط سیاه برانجا میباید اندود و بعد ازان
نفط و دنبه برانجا طلا باید کردن و اگر دنبه برانجا بار ببندند
و روغن کاو برانجا میرزند نافع باشد والله اعلم **باب پنجاه و هفتم**
در تدبیر انکه اسپ سم را بزرگ کند و برویاند بیخ خطمی با آب
در دیگی بجوشانند و بر چهار دست و پای میندازد تا اسپ را
سم نرم شود و زود برویاند و بعد ازان پیه کهن بگدازد و سیر کوفته
و با هم بیامیزد و بر سم اسب باز بندد از طرف شیب و پاره
پوست برانجا بندد و آتش پاره برگیرد و بروی میدارد تا گرمی
بدان پیه و سیر میرسد و زیاده اثر کند و زودتر فایده باز دهد

وبعد از ان اسپ را بر روی سرگین خشک کرده باز دارد
و و هفته ازانجا بیرون نیاورد تا سم را نیک کرداند و برویاند
علاج دیگر بدبنه و قطران اسپ را سم تاب باید کرد و پس ازان
روغن بادام کوهی سخت گرم کند و بدان میمالد که نفع دهد
والله اعلم **باب پنجاه و ششم** در تدبیر سوده شدن سم اسپ
اگر اسپی را سم از بی نعلی سوده باشد و نتواند رفتن علاج آن
آنست که بگیرد قدری خیر و کند ناو پیه گوسفند سر را برابر
بکوبد و چند جوزی کند و بر میان سم اسپ کند و با آهن داغ
کند تا درانجا بگدازد و سه روز چنین کند و سرگین خشک زیر سم
اسپ افگند که بهتر شود علاج دیگر بگیرد قطران شامی و نفط سفید
و روغن تازه بجوشاند و نیم گرم بر سم اسپ فرو ریزد تا سم
قوی کند و روغن سم چکانیدن نیک باشد و دیگر بگیرد خر

زهره و شیر خشت و سناء مکی بکوبد و در آب بجوشاند و
بعد ازان بر کوه کند و بر سم اسپ بندد تا به شود دیگر بگیرد
انگبینه و خورد بساید و با این داروها که گفتیم بساید و بیامیزد
و بر سم بندد که نیک شود ان شاء الله تعالی **باب پنجاهم**
در معالجات متفرقه و آن بر چند فصل نهاده فصل اول در معالجه
بواسیر چون بر اسپ نرینه پدید آید علاج آن انست که از دم
او یکموی برگیرد و بواسیر را بدان بچرخ وزه ببندد و در روز ششم
باز کشاید و عفروت در زیر او بسوزانند که بهتر شود علاجی دیگر
پوست صنوبر بخدرم با آب و خمیر بیامیزد و بر انجا مالد که نیک
شود علاجی دیگر انکه اسپ نرینه خصی بزرگ شده باشد اورا
در آب روان باز داشتن و جایی که سرنشیب باشد فایده
تمام دهد علاجی دیگر پیه گاو و اندکی موم و اندکی نطرون که

که بوره ارمنی باشد بهم بیامیزد و در آبی سرد کند که چون در
انجا مالد نیک شود و اگر آب دریا باشد اولیست فصل
دویم در معالجه اشپش اسپ اگر اشپش در اسپ بهم رسد که اورا
بجو در رومریم گویند پیدا کند و بکوبد و آب با روغن زیت بیامیزد
و بر همه اندام اسپ انداید روز دیگر اسپ را باب گرم بشوید
و باید خاکستر در آن آب کرده باشد و دیگر باره طلا کند تا زمانی
که بهتر شود علاجی دیگر شب بزاج ترکی مشهورست نیک خرد کند
و با روغن زیت بیامیزد و اعضای اسپ بدان بیندایدو بعد از ان
اسپ را در آفتاب بازدارد تا عرق کند پس از ان اورا
بشوید که بهتر شود انشاء الله تعالی فصل سیوم در معالجه آبسی
که خر زهره خورده باشد دو من خرما و یک سبو آب در دیگی باید
کردن و نیک بختن تا بانیمه آید بعد از ان دیگ از سر آتش فرو

گیرد

گیرد و خرما را بدست نیکو بمالد و در دهان اسپ بمالد که نافع باشد
علاجی دیگر باره پنج سوسن باید کوفت و بابه چندان شراب کهنه
باید جوشانید بعد از ان صافی باید کرد که در دهان اسپ ریزد
و ازین بهتر آنست که گفته آید مر اسپی که گیاهی قاتل بخورد
در حال پاره خون در گلوی او ریزد که دفع مضرت کند انشاء الله
فصل چهارم در معالجه عدن و آن ریشی است که در سم اسپ باشد
علاج آنست که اشنان و نمک بکوبد و با روغن گاو بیامیزد
و در او مالد و باز بصابون بشوید که به شود و اگر هفت روز
بروغن بلسان مالد نیک شود دیگر گنجد و پیه کین آدمی در
هم بکوبد و در او مالد نیک شود دیگر اگر مغز پیه گوسفند بدان
مالد و جای عدن پاک بشوید پس قدری آهین و زنگار سوده
در هم آمیزد و یک شبانروز بر آن موضع نهند نیک شود دیگر پنجه آنه

سیر و یکر طل کرده پیه بکوبد و بر پای ستور بندد و باز بسر که
بشوید چون سکافی بدید آید دبه با شمع کداخته و مغز کاو
یکدرم زعفران جمله را درهم آمیزد و مرهم سازد و سه شبانه
روز در موضع عدن بندد روز چهارم بشوید که نیک شود
فصل نهم در معالجه سرطان علامت سرطان آن بود که اسپ
یکسوی سر همی افکند و سرطان جوزه بود که در موید چشم اسپ
افتد و بچشم رسد فطامر کردد و اکر مدتی بود به لنکی انجامد و اکر
این علت در جای دیکر از اندام پیدا شود رستکاری عجب
باشد پس بنکرد اکر پیشانیش آماس دارد و از دیکر زیاده
بود آز اسرطان خواند سمش راست کند و کرد کند و اکر آنکه
آماس بر دست پیشانیش بود آز ادخش خوانند سمش راست کنند
و جایکاه او پشت سمت نشتر باید زدن و جهد باید کردن

تانیشتر دور زود که اکر سخت زند مخاطره باشد و سر کز اسپ
راست نشود و اکر سخت بود داغ کنند و اکر نرم بود نفشرد
که آنجا نازک بود و اکر قدری آبکینه نرم بساید و با برک
خطمی بیامیزد و بدان موضع نهد نیک شود فصل ششم در
خوک و دنبل اما علامت خوک آن بود که مغفنده دارد و نر
و ماده هر دو می باشد اما خوک ماده را سه چهار مغفنده باشد
و علاج آن آنست که راسو را با خون و پوست و کوشت مرهم سازد
و در خوک میمالد تا آنزمان که همه را بخورد و اکر نر بود یک مغفنده
دارد و همین روغن و مرهم که کفته باید عمل کردن که مفید باشد
اما خوک نر را راسوی نر باید و خوک ماده را راسوی ماده
علاج دیکر سر دم اسپ را باید شکافت و داغ کرد تا خشک شود
علاج دیکر آنکه اکر دنبل از اسپ بیرون آید آز ا باید شکافتن

وپاره پشم یا پنبه بر او نهادن تا جراحت پاکیزه کند و خشک گرداند
فصل هفتم در علاج دلو و آن از آن باشد که گذرگاه فرجش
رسته بود علاج آن آنست که دست در فرجش کنند و آن
موضع را بروغن زیت وکاو معجون کنند بدان مقداری که بوی
اندر شود و رشته بر آن پشم بندد و در دم اسپ بندد و چند
خواهد که گشن را برافکند این رشته را بکشد تا پشم بیرون
آید و گشاده گردد و گشن قبول کند فصل هشتم در علاج
برسام اما علامت برسام آن باشد که گوشها و هشته دارد
و چشمها مغلوب گردد و پوست بروی خشک شده علاج آنست
که روغن تازه چهار یکی در گوش اسپ افکند و سه روز پوست
و اعضای او بروغن گرم بمالد که به شود اما علاج سعیدی که بر اسپ
افتد آنست که جغدی را بگیرد و بکشد و در کوزه سفالین نو اندازد

وسر کوزه بگل استحکم کند و در شوری گرم نهند تا بسوزد و خاکستر
شود پس آن خاکستر با روغن بیامیزد و مکرر بدان موضع انداید
که سعیدی ببرد و این علاج را آدمی نیز نیک باشد فصل نهم در
نغاس و آن چنان زکامی باشد که اسپ را باز دید آید علاج آنست
که بتابستان بنفشه با کافور و زعفران بهم آمیخته سه روز پیوسته
باخر روز بدهنش فرو ریزند که نافع باشد و بزمستان روغن
گاو در دهنش کنند و در تابستان هم شاید فصل دهم در خناق
و این غددی است بیرونی و اندرونی در گلوی اسپ اما علاج آن
آنست که روغن گاو در وی مالند و چوب گز زیر او دود کنند
تا نخته شود پس بدست بیفشارند تا هر چه در او باشد بیرون آید
اما اگر اندرونی باشد علف نتواند خورد و هر چه از آب و علف
خورد از بینی او بیرون آید علاج آنست که روغن گاو با خرمای

استخوان بیرون کرده در دهان وی کنند بعد از آنکه بهم کوفته
باشند تا زخم شود پس چون مرهم تا آن زانچه کنند و در باز کنند و بهتر
شود علاج او آنست و علامت خناق آنست که اسپ پیر فد
فصل یازدهم در علاج محبک آن باشد که دهن و زبان اسپ
بکام ریش شود علاج او آنست که آرد و خطمی سرد و بهم در آن
موضع مالند که به شود و هر ریش که باشد سود دارد اما علاج
سفیدی که در چشم اسپ افتد آنست که کف دریا و کمیز اسپ و شکر
طبرزد از هر یک قدری بساید و بحریره بیزد و در چشم اسپ
کشد و اسپ نگاه دارد تا آن بگدازد علاج دیگر یکدرم فلفل و نیم
درم نمک باهم سحق کند و با پنجدرم آرد جو بیامیزد پس سرشته در
شور بهند تا همچون فحم گردد و سیاه شود آنگاه سحق کنند و چون سه
دو سه روز در چشم اسپ کشد که به شود علاج ریش چشم آنست

که قدر

که قدری زیره با عنزروت بساید و در چشم اسپ کشد که به شود
علاج دیگر آمله و فلفل و شکر و تخم شاهتره بهم سحق کند و بحریره
بیزد و در چشم اسپ کشد که بهتر شود ان شاء الله تعالی

باب شصتم در تدبیر ضعیف شدن اسپ و غیره بدانکه
اسپی که علف نخورد و فربه نشود علاج آنست که پیه خرس قدری
بگدازد و با نبید کهن بیامیزد و با آب بجوشاند پس حقنه کنند
که به شود و اگر خوک بچه بکشد و جو اسپ را بخون او کنند
و باسپ دهند فربه شود و اگر در باطن اسپ بیماری باشد نشانش
آنست که آب از دماغش میرود و از چشم همچنین علاج آنست
که پاره روغن بنفشه بگیرد و تخم اسفندان از هر یک پنج مثقال
بکوبد و با روغن در گلوی اسپ ریزد که به گردد دیگر اگر از
دماغ اسپ پلیدی آید نوشادر و زعفران و عرق گل از هر یک

دو درم درمغزش چکانند که به شود دیگر اگر از تاختن رنجور شود
علامت آنست که دهان گشاده دارد و زهار برچیده و دم
نیز زند و دستش میلرزد علاج آنست که رسنی برگردن اسپ
بندند و سر رسن بجایی بربندند چنانکه نیمهٔ بالای وی در نشیب
باشد و نیمهٔ زیرین در بالا یعنی سرنشیب نیم رطل روغن گاو
با صد درم روغن شیرج حقنه کنند با ده رطل آرد جو هر روز
تا ده روز باید کرد که نافع بود و رنج ماندگی و کوفتگی
از و برود و فربه شود دیگر اگر کسی از کار یا بار یا از دوانیدن
رنجور شده باشد علاجش آنست که رگش بزنند از هر جا
که خواهند و پارهٔ آرد جو با خون بیامیزد و مرهم کنند و بگرباس
نهند و بر آنجا که کوفته تر باشد طلا کنند که نافع باشد دیگر
اگر اسپی در تاختن بتپلد علامت آنست که شکم او آماسیده

و پایهایش

و پایهایش لرزان باشد و مردم می افتد و برمیخیزد و نه بول کند
و نه سرگین افکند و نفس سرد میزند علاج آنست که یک رطل بول کودکان
و نیمن پیاز باهم بجوشانند و با قدری تخم رازیانه کوفته و روغن
شیرج جمله در گلوش ریزند و برنشینند که خوبست و باید که زخم
نرم رانند یا بدست میکشند و از میان هر دو ران او رگ بزنند
آنکه پارهٔ نمک با شش رطل آب بگدازند و صاف کنند
و بران حقنه کنند که نافع باشد دیگر اگر خواهند که اسپ را
سفید گردانند بگیرد آهک و زنگار و زاج و مرداسنگ
از هر یکی قدری و مازو سه عدد جمله را درهم بکوبد و بشیر اسپ
بسرشد و در اسپ مالد که سفید شود دیگر اسپی را اگر گرفته باشد
بول کودکان و کاشنی در گلوی اسپ ریزد که نافع باشد
دیگر اگر اسپی دشوار زاید این آیه قران مجید هفت نوبت بخوانند

که با پایانی برآید و رحمتی بوی رسد و آیه اینست
اولم یر الذین کفروا ان السموات والارض
کانتا رتقا ففتقناهما وجعلنا من
الماء کل شیء حی افلا یؤمنون
وبالحق انزلناه وبالحق نزل اذا السماء
انشقت واذنت لربها وحقت و
القت ما فیها وتخلت وان یونس
لمن المرسلین اذ ابق الی الفلک المشحون
فساهم فکان من المدحضین فالتقمه
الحوت وهو ملیم فلولا انه کان من
المسبحین للبث فی بطنه الی یوم یبعثون
سبحان ربک رب العزة عما یصفون وسلام

علی المرسلین والحمد لله رب العالمین
وصلی الله علی خیر خلقه محمد وآله اجمعین
برحمتک یا ارحم الراحمین

تمت رسالهٔ یونس نامه
بعون الله تعالی

تم تم



بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی محمد وآله الطاهرین

اما بعد این رساله ایست موسوم به بازنامه وآن بر دو قسم نهاده اند قسم اول علمی و قسم دوم عملی و در هر قسمی چند باب ایراد کرده اند قسم اول در معرفت مرغان صید کننده و صفات آن و دران سی و هشت باب است

قسم دوم در بیان امراض جانوران و ذکر علاج هر مرضی وان مشتمل است بر شصت و چهار باب والله اعلم واحکم

باب اول در ذکر آنکه اول کسی که باز بدست آورد و بدان

شکار

شکار کرد که بود باب دوم در ذکر مرغان صید کننده و اجناس آن باب سوم در ذکر مرغان و ذکر که تعلیم کنند ایشان را باب چهارم در ذکر نرینه و مادینه باب پنجم در مدح باز و وصف آن باب ششم در طبیعت باز و اخلاق آن باب هفتم در نشانهای باز شهری و قلعی باب هشتم در صفت رنگهای بازان باب نهم در صفت شکل پسندیده از باز باب دهم در صفت باز نر باب یازدهم در صفت باز ماده باب دوازدهم در صفت بازی که مرغان بزرگ چون صید کنند باب سیزدهم در صفت آن بازی که مرغان خرد صید کنند باب چهاردهم در صفت قوی ترین بازها در صید و در هوا بر رفتن باب پانزدهم در صفت آنکه کدام باز در صید نشاط دارد باب شانزدهم در صفت

بازی که مطیع تر باشد و زود تر بیاموزد باب هفدهم
در صفت بازی که در غایت نیکی باشد باب هشدهم در صفت
بازی که دیر بکار آید باب نوزدهم در صفت باز بد باب بستم
در صفت شاهین و موضع ایشان باب بیست و یکم در صفت شاهین که
مرغ بزرگ بهتر تواند گرفت باب بیست و دوم در صفت چرخ
باب بیست و سیوم در صفت عقاب باب بیست و چهارم
در صفت قراقوش باب بیست و پنجم در صفت شنغر
باب بیست و ششم در صفت شیر کنجشک باب بیست و هفتم
در طعمهٔ جانوران باب بیست و هشتم در آزمودن کی تن درست شد
یا بیمار باب بیست و نهم در آموختن و بکار آوردن جانور باب سی ام
در بدخویی باز و آنکه کم شود او را چگونه باید طلبید باب سی و یکم
در تدبیر بازی که شکار نکند و از پی شکار نرود باب سی و دوم

در تدبیر باز پر آمیدن و اوقات شکار باب سی و سیوم در تدبیر جانور
بدست آوردن چنانکه از دست برود باب سی و چهارم در ذکر کرز
و طعمه آن بکار آوردن بعد از کرز باب سی و پنجم در دلایل امراض
پوشیده باب سی و ششم در فضلات که از مرغ جدا میشود
که هر یک دلالت بر علتی میکند باب سی و هفتم در استدلال
از آفات مرغ و امراض او باب سی و هشتم

باب اول در ذکر آنکه اول کسی که باز بدست آورده و شکار
کرده که بود چنین نقل کنند که اول کسی که باز بدست آورد
ملک روم بود و نقل کرده اند از ملک روم که یکروزی بازی را
دید چون در هوا میرفت پرها راست میداشت و چون به نشیب
می آمد پرها بر یکدیگر میزد و هرگاه که میخواست پرواز کند آغاز
مینداختی او را عجب آمد از پی او بتاخت و باز بدرختی بیا

شاخ رسید دران درخت نشست ملک روم بزیر آن درخت
رفت و در وی تامل کرد ملکرا بسیار خوش آمد با خود اندیشه
کرد که مرغی چنین خوب لایق آنست که در خانهٔ پادشاهان
باشد عمال و نواب را بفرمود تا هر کجا این مرغ را بیابند
صید کنند و تحفه نزد او برند از هر گوشه سعی کردند و چند
عدد ازان گرفتند ملک بآن خرم بود و موانست میگرفت
و چند کس بر ایشان گماشت که حراست و رعایت ایشان میکردند
روزی تفرج آن بازها میکرد ناگاه کبوتری در اندرون
آن خانه پرید باز بر جست و آن کبوتر را گرفت و بکشت پادشاه
را عجب آمد و گفت همانا او را نیز همچون پادشاه خشمی هست
روزی دیگر روباهی را دید بازی دیگر بر جست و او را بگرفت
و مجروح کرد و پادشاه چون چنین دید گفت همانا طبیعت پادشاهان

دارد

دارد او را تعلیم صید میباید کرد بفرمود تا آنرا تعلیم صید
کردند و بآن صید میکرد و اول کسی که بچرخ صید کرد ابو کندهٔ
حارث بن معویه بن ثور بود از عرب و سبب آن بود که روزی
صیادی کرده بود و از دور ایستاده بود و تفرج میکرد
ناگاه چرخی در آمد و در دام افتاد حارث او را بگرفت و بدست
و بخانه آورد و او را دست آموز گردانید و با آن انس
گرفت و هرگاه طعمه بروی می انداخت میگرفت و هرگاه کبوتر
در هوا میدید او را صید میکرد او را چنان دست آموز کرد
که چون او را بخواندی بیامدی روزی خرگوشی دید در صحرا که
میدوید او را بخرگوش بر انداخت چند نوبت با یکدیگر مصارعت
کردند تا عاقبت خرگوش را بگرفت دیگر او را تعلیم آهو گرفتن
کرد بعد از ان عزت چرخ را از بهر صید کردن میدانستند

اما اول کسی که شاهین بدست آورد قسطنطین ملک روم بود
و سبب آن بود که روزی او را دید که بیامد و مرغی آبی صید کرد
او عجب داشت بفرمود تا حیلتها ساختند از بهر صید کردن
او و از غایت آنکه او را بسیار از شاهین خوش آمد بفرمود
تا همانجا که مرغ آبی که صید کرده بود شهری ساختند
و آنرا قسطنطنیه خواندند اما عقاب اول کسی که با عقاب
صید کرد اهل مغرب بودند و بعضی گویند قیصر روم بود و برین
حکایتی آورده اند **باب دوم** در ذکر مرغان صید کننده
و اجناس آن بدانکه حق تعالی اجناس مرغان مختلف آفریده
و جمله آن پنج جنس است طغرل و باز و چرخ و شاهین
و عقاب جنس اول طغرل بزرگترین مرغان صید کننده است
و آن عزیز الوجود است و آن کم بدست آید و پادشاهان

او را عزیز دارند و مبارک دانند و آنرا از خوارزم و بلاد
ارمنیه بدست باید آورد و چنین نقل کنند که هرچه بمخلب بگیرد
زهرآلود کند و هرچه باز و شاهین صید کند او نیز کند جنس
دوم باز است و آن پنج نوع است یکی از یکی بهتر میباشد
اما در شکار هر پنج را طبیعت یکی است و در مزاج بهمدیگر نزدیکند
یکی باز و دیگری نیمی و سیوم جره باز که آن باز نر است و بخلق
و طبیعت تفاوتی ندارند دیگر باشه که همه کس دانند و شکار
وی معلوم دارند و دیگر پسنج که بزبان فارسی پشنگ میخوانند
مانند باشه است اما چشم وی ازرق و پایش سطبر و کوتاه
باشد و شکار وی بشکار باشه نزدیک است بلکه او را طاقت
مرغ بزرگ گرفتن نیست چه نقل میکنند که او را چون نیک
تعلیم کنند کلاغ میتواند بگیرد جنس سوم چرخ است و بباید دانست

پیشتر باشد صح

که او سه گونه است یکی چرخ دوم کرنج سیوم بوبه اول که
مرغهای بزرگ امثال کلنگ میگیرد و از جانوران آهو نیز
صید میکند بهتر و عزیزتر ایشان آنست دوم کرنج که خوردتر
از چرخ است اما نوع اوست و شکار او کوچکتر از شکار چرخ است
سیوم بوبه که مرغی کوچک است تیزپر و شکار او چکاوک
و گنجشک و امثال اینها باشد جنس چهارم شاهین است و او
بر سه نوع است و همه را طبیعت یکی است یکی شاهین دوم
ایاقی سیوم قطام چنانکه بهترین اصناف باز است
شاهین نیز بهترین اصناف شاهین است و عزیزترین و نیکوترین
ایشان بحری است و کوهی که هر یکی را وضعی هست مشهور که محتاج
بشرح نیست دوم ایاقی که شاهین کوچکست که از جانب
بحر میباشد غالبا که نر شاهین بحری است بلکه بتحقیق چنین است

دیمه

وصید او نیز پیداست که چیست دیگر قطام که او مرغی کوچک لطیف است
و سبک و اهل عراق او را کوچ گویند و گنجشک و مرغهای خورد
میگیرد جنس پنجم عقابست و او دو گونه میباشد اول عقاب
بزرگ و او خوبتر و عزیزتر است و شکار او آهو و روباه و میش
میباشد بلکه میگویند گرگ هم میگیرد دوم زمیخ و آن کوچکتر است
از عقاب و شکار او کلنگ و مرغهای بزرگ میباشد
باب هفتم در نشان باز شهری و اقلیمی بدانکه حکما گویند
که بهترین بازها باز ارمنی است و باز دیلمی و باز فرنگی و این دو نوع
باشد ارقیه و بارقیه و نشان ارقی آنست که میش چشم باشد
و نشان بارقی آنست که سیاه چشم باشد و سیاه پشت چون
بچه باشد سیاه چشم باشد و چون بحد خود رسد سرخ چشم گردد
و بزرگ جثه باشد و باز دیلمی بزرگ شکل باشد و بسیار پر و چشمها

بکو افتاده و ازرق چشم باشد و پنجه‌ها سفید بود و بهرام برادر
کسری گفت بهترین بازها رومیست و دیگر باز ارمنی باشد
و بدترین بازها چینی باشد و حکما گفته‌اند باز سفید بزرگ هیکل باشد
اما سریع الطیر باشد و زودتر تعلیم گیرد و جز صید کبک
و دراج و گنجشک نکند اما بازی خط سیاه بر پشت او باشد بغایت
ضعیف باشد اما باز جرجانی زودتر دست آموز شود و تعلیم
پذیرد و اهل بابل چنین گویند که بهترین بازها آشیانی است
یعنی آنکه در بچکی او را از آشیانه بردارند و پرورش دهند بغایت
نیکو باشد و بحیله‌ترین باز است در صید کردن و طعام خوردن و چون
طعام خورد جناح فرو گذارد و دنبال بردارد و پای سفید باشد
و چون بحد خود رسد زیاده سرخ نشود و پس از ین بحد ارقوان
رسد و او را ساقها دراز باشد و مویهای دنبال تنک و گردن

کوتاه باشد و بعضی از حکما گفته‌اند که باز چهار نوعست غطراف
و کافر و ارقوان و عربی و بزرگترین او غطراف است چنانکه شرح
داده شد اما بچه او بگیرند و در میان پنبه نهند و آنرا اسپیده
تخم مرغ و گوشت موش کور و بچه پرستوک بدهند و چون قوام
دم از قوی باشد ورق بپذیرد او را اندازند و گوشت کبوتر
بچه و موش او را امید دهند و چون وقت پرواز رسد و پرواز
کند گوشت مرغ و بزغاله و بره او را امید دهند اما بچه باز
او را بعد از ان گیرند که پرواز کند آنرا کافر گویند اما ارقوان
آن باشد که در بیابان چند سال با بازان بازیده است و پرهای
او روشن شده و چشمهاش سرخ شده باشد **باب هشتم**
در صفت رنگهای بازان نیکو بدانکه اهل روم و ترکستان
گفته‌اند که آنچه بازان اختیار باشند باین رنگها باشند باز

سفید و باز سرخ و باز سیاه و باز سفید برنگ یعنی باز سفید
گونه و باز جرزگون و باز کرپس رنگ و باز بگونه دراج و بهترین
باز آن آنست که نقش زیر دنبال و نقش زیر سینه او از راست
و چپ مانند همدیگر باشد و هر بازی که ازین انواع باشد
در شکار قوی دلیرتر باشد و عیار باشد اما بازی که خواهی
که بدانی که دلیر است یا نه لگدی بفشاند اگر در جهد بداند لا یقتست
و خوب و نیکو و الله اعلم **باب نهم** در صفت شکل پسندیده
از باز بدانکه نیکوترین شکل باز آنست که هر دو زانوی او
قوی و فربه باشد و بندگشان انگشتهای او نیز همچنین و بر بالای
ران او دراز باشد چنانکه چیز آزاد بر دست نشاند آن پر بر دست
رسد و هر باز که قوادم او دراز باشد و حوالی دنبال او کوتاه
باشد دورتر تواند پرید همچون شاهین و چرخ و باز جوش شده

روی باشد و چشمهاش در گو افتاده و میان هر دو دوش
پهن و دراز هم و پهن ران و کوتاه ساق باشد بغایت گزیده
باشد **باب دهم** در صفت باز نر بهترین نر آن باشد
که سر و منقار و مخلب او بزرگ بود و سطبر گردن باشد و خطی که
دایره گرد گوشهاش باشد فراخ بود و پرهای زرین که بتازی
قوادیم خوانند دراز بود و کوتاه دم بود و میانه فراخ و کتف
آگنده ران و چون دست بر اشکره او نهی اندام وی بر دست
سخت آگنده و مطیع بود و میان انهای وی فراخ باشد و ساق
وی کوتاه بود و مخلب او سیاه و خطهای سینه سبز رنگ و
پهنای سینه فراخ و بزرگ و شیردل و باعشق و زود خوار
و زود گوار باشد و زود افشان و فراخ تن و بزرگ سلاح
و دور چنگال و دهن منقارش سیاهی از رنگ دیگر باشد

ورکان انچنین باز را چیاغور گویند و اگر سیاه زبان باشد
دلیل بر نیکویی وی باشد و انچنین باز بهترین بازهای نر باشد
باب یازدهم در صفت بازماده بهترین بازماده آنست
که منقارش بزرگ و حلقهای چشمش هم مانند بود و پرها نرم باشد
و بوزن گران باشد و پر رانهاش بسیار بود و گوش و چشم
و منقارش فراخ باشد و کوچک سر دیده صافی و دراز
گردن بود و پرهای زیرینش که آنرا اقوادم خوانند دراز باشد
و پرهای زیرین که او را خوافی خوانند کوتاه بود و سخت پشت کو
و میان کتفها فراخ و پایها سبز و کفها فراخ و مخلبها بزرگ
و بر خوردن حریص بود که گویی که سوزنها خلیده اند انچنین
بازماده لایق پادشاهان باشد باب دوازدهم در صفت
بازکه مرغان بزرگ جثه صید کنند مثل کلنگ و مرغابی باز جرجانی

و خوارزمی باشد چشمهاش بگو افتاده و بلند ابرو و کشیده بود و دور
گردنش بسرخی گراید و نرم پر باشد و میان هر دو دوش پهن و قوادم
فراخ و دراز و ساقها سفید و کوتاه و سخت استخوان و فراخ کف
و مخلب سیاه و گران وزن باشد والله اعلم باب سیزدهم
در صفت بازی که مرغان خورد صید کند بازی که مرغان خورد صید
کند مثل کبک و دراج و تیهو باز خراسانی و خوارزمی است
و اکثر بازان که از حومه خوارزم باشد مرغان خورد صید کنند
و بیشترین باز نیز همچنین باشد باب چهاردهم در صفت قویترین بازها
در صید و در هوا بر رفتن اتفاقست میان علما که باز سفید
اشهب شتابنده ترین بازهاست و نیکوترین او که طاقت
ریاضت بیشتر دارد و بلند پروازتر است در هوا از دیگر بازان
زیرا که مزاج باز سفید و باز اشهب گرم تر است و باز سفید

کوه شهرارمینه وجرجان و بلاد ترک میباشد وبسبب کثرت
برف رنک ایشان سفید کونست وخاقان میکویند که باز شهرما
چون بچه کرد پرواز میکند ومرغابی که درجوف هوا ماوای ایشانست آنرا
فرو دمی آورد وغذای بچکان از آن میسازند وقوت بالا
پریدن ایشان از آنست وکسانی که بچه باز از آشیانه میستانند
در آشیانه ایشان مثل این جانور دیده اند که از آشیانه بازان
دیکر ندیده اند مثل جالینوس وبلیناس آورده اند که چنانچه
در آب وزمین حیوان مخصوص است درهوا واتش حیوانات
میباشد **حکایت** آورده اند که هارون الرشید درصحرا بصید باز
مشغول بود وبازی سفید بغایت خوب داشت وبدست خود
می پرانید ناکاه او را بشکار رها کرد باز قصد بالا کرد چنانکه از نظر
غایب شد وطمع از آن داشتند بعد از زمانی از هوا فرود آمد

وحکما

وجو

وحیوانی کرفته بود که هم مرغ می مانست وهم بماهی وپر همچون ماهی داشت
پس هارون کفت تا طشتی بیاوردند وان حیوان را در انجا نهادند
واز حکما سوال کرد که اندر هوا جانور میباشد یا نه جواب
کفتند که بلی و از آن جمله یکی از خلفا عبدالله عباس روایت
کرد که همچنان که در زمین آب وحیوانات هست در هوا نیز هست
هارون را از این معنی خوش آمد وآن باز را عزیزتر از همه بازان داشت
وبدان باز خرم میبود **باب پانزدهم** دربیان آنکه کدام باز در
صید نشاط بیشتر دارد وحکما کویند که بانشاط ترین از
اجناس بازها باز سفید است وبهترین باز سفید آنست
که بزرک سر بود وچشم در سوراخ رفته ودراز کردن وفراخ کوش
ودراز ران و عزیزی باز سفید از آنست که کم بدست می آید وانچه
هست عزیزتر وپرنده تر از بازهاست اما سکاری بزرک

نیک نمیتواند گرفت **باب شانزدهم** در صفت بازی که مطبوع
تر باشد و زود تر بیاموزد اغلب بازکه سیاه بود و از جانب
بحر می آید و بر دریا چون لجیا امیکند و شکاری که مینماید
ماهی میگیرد و بدان واسطه ضعیف میباشد و قوی چنانچه طبیعت
ندارد و چون بدست افتد لاشک مطیع تر و انیس تر باشد
و زود تر بیاموزد **باب هفدهم** در صفت بازی که در عادت
نیکی باشد آورده اند که چون باز را همه آلت در خور همدیگر باشد
نیکوتر بود و چون خویشتن افشاند سخت افشاند و چشمهای او
فراخ و روشن بود و بر دست گران باشد و مویش نرم و پیدا
دل و دلیر باشد و چون در دست نشسته بود دلبند باشد و آنها را دور
اندازد و بعضی مردمان که بازبوزن احتیاط مینمایند هر کدام
سنگین تر است بهتر می پسندند و بعضی احتیاط برنگ و خلق و طبیعت

میکند

میکنند و این نیز قاعدهٔ کلیه ایست چه بسیار بازیست که بدین
صفتست و نیک برمی آید و صیدهای نیک میکند و الله اعلم
باب هژدهم در صفت بازی که دیر بکار آید آورده اند که باز
چون بد دل باشد دیرتر بکار آید و از جهت بددلی که داشته
باشد بدخویی و رمندگی میکند و بسیار از دست بر میخیزد اما
هر بازکه ابروش بچشم فرو آمده باشد و سفیدهٔ چشم او سفید
بود و رنگ روی سینهٔ او فراخ شرح بدانکه آن باز دشوار بکار آید
و این رنگها گواهست بر بدخویی او و اگر صبر کنند و او را بدوا آید
نیکو بکار آورد در شکار بزرگ گرفتن بغایت نیکو باشد
باب نوزدهم در صفت باز بد آورده اند که بدترین باز بد
آنست که بزرگ جثه و بسیار پر و سست گوشت و کوتاه ران
و میان سر بزرگ و پهن و سرگردن کش و پرهای زیر کوتاه و دراز

ساق وکفهاش ورزد و رنکش تر دیک بسیاهی و چون
بنشینه نشسته باشد کویی که در مردم خواهد جست و بدان که
بدترین جانوران و بازان اشکره است بدپر و بدفعل و سست
شکار و بهنر اگر او را گرسنه کنی از لاغری بمیرد و اگر سیر کنی
از بیوفایی برود و هیچ کار از وی نیاید **باب بیستم** در صفت
شاهین و مواضع ایشان اختلاف در رنگ شاهین از جهت آنست
که مقام ایشان مختلف افتاده است در جزایر دریا و سواحل
و کوهها در انجا میباشند البته سیاه هند و آنرا بحری میگویند
و بسیار بود که دنبالش سیاه بود چنانکه سفیدی در ان نبود
و حکما چنان گفته اند که ازین صنف بهترین انواع شاهین
بحر میباشد چه ایشان قوی تر و دلیرتر میباشند و شکار بزرگ
میکنند ولیکن در کوهها و تلها میباشند زرد و سرخ و سفید برنگ

همان کوه میباشند و این نوع شاهین شیرتر میباشد و نشان زرکان
آنست که هیچ مرغی تیز پرتر از شاهین نیست اما میگویند که غدار است
و وفا نمیکنند و از غایت تیزپری که دارد وقت هست که
در شکار خود را بدرختی یا زمینی زند و تباه شود و حکیمی از حکما
آورده است که شاهین را بشکافتیم سینه او تمامی رگ و پی بود
و بغایت سخت قوی پیدا بود که چه مقدار گوشت انجا بود و میگویند
که از ینجهت است که چون بشکار رسد اول سینه زند و بعد از ان
بگیرد و گفته اند که هر شاهین که در کوه گذر کند کاری از و نیاید والله اعلم
باب بیست یکم در صفت شاهین که مرغ بزرگ بهتر تواند گرفت
بدانکه اهل تجربه چنان آورده اند که شاهین که کلنگ و مرغ بزرگ
بهتر تواند گرفت آنست که از فضای مغرب می آیند علامت
ایشان آنست که سیاه رنگ باشند و پشت ایشان بغایت سیاه باشد

وخوش شکل باشند و سر بزرگ و چشم بهم آورده و منقارش دراز
وکامش فراخ و سینه نیز همچنین فراخ و پشت کوتاه و پایش از
همدیگر کشاده و دنبالش کوچک و پیوسته و بالها بر خود کشیده
اگر بدین صفت شاهینی ببینند میباید که از دست ندهند زیرا که
شاهین خوب نسبت و مرغ بزرگ باسانی تواند گرفت و صفت شاهین
خوب نیز بر شاهین سرخ رنگ و سر بزرگ و چشم فراخ که موی او
پیش او ریخته باشد و کوشت دار و سینه اش فراخ و میان رانش
کشاده و سبز دایره و مخلب سطبر و قوی و موی نرم و دراز دنبال
چون بهم آورد سخت بهم بچسبد و چون پرد فرو کذارد و در غایت
خوبی و تیزی باشد **باب بیست ودوم** در صفت چرخ بدانکه بزرگان
عرب چرخ را اغلب بگرفتن کلنک معتاد میسازند و شکار زرک
و شاهین کمتر باشد که کلنک کیرد مگر آن شاهینی که ما یاد کردیم

و چرخ آهو نیز میگیرد و آورده اند که هر چرخ که بشکار آهو گرفتن
آموخت بزودی تباه شود چه طاقت آهو گرفتن هر چرخی را نباشد
و گفته اند که صنفی از چرخ هست که آنرا الونی کویند شکار آهو بهتر تواند
کرد و نیز اعراب هر چرخی که در کوه کذر کند نیک پسندند و بهتر
دانند از چرخی که در خانه کذر کرده باشد و در رنگ چرخ اختلاف
بواسطه جایگاه ایشانست چنانچه در صفت شاهین بیان کردیم
آنچه در سواحل دریا باشد مالا کلام سیاه باشد و آنچه در
کوه و بیابان میباشند سرخ و زرد و سفید برنگ همان کویند
صفت چرخ نیکو آنست که کف او کشاده باشد و انکشتها سطبر
و زبانش سیاه و رنکش سرخ و سرش بزرگ و چشمش فراخ و میان
رانها سطبر و قوی و ساق و پشت کوتاه و پر کارش دراز و دم
کوتاه بدانکه آن چرخ که باین صفات موصوف باشند در غایت

یکی خواهد بود و بیشتر پرّاست و صنفی دیگر از چرخ میباشد که آنرا
کرنج میخوانند چرخی کوچک کرداست و مرغ خورد شکار تواند
کرد و خرکوش نیز صید کند **باب بیست سیوم** در صفت عقاب
و آنرا بفارسی اله کویند و او از همه جانوران بقوت ترست
و شکار او آهو بره و میش و خرکوش است و اگر نیکو تعلیم کنند
کرک نیز میگیرد و عقاب بر دو نوع باشد یکی عقاب و بهترین
او آنست که اندامها و پلاها و مخلب تمام درخور هم دارد
و رنکش سیاه باشد و چشمش در سوراخ رفته بود و سرش
بزرک و منقارش دراز و کردنش سطبر چو نقطها در روی باشد
و این نوع کزنده تر باشد که در کوهها بچه کند دوم زمج و بهترینش
آنست که رنک وی سرخ باشد و اعضای مناسب همدیگر
و هرچه از عقاب در کوه کذر کرده باشد کاری از وی نیاید

وانچه از خانه کذر کند نیک و پسندیده است **باب بیست چهارم**
در صفت قراقوش و آن جانوری بغایت ثقیل است و پادشاهان
آنرا کمتر بدست کیرند مکر در وقت بهار که بصحرا روند بشکار آهو
بره امیر شکار او را بر اندازد و آهو بره صید کند و بر هوا پرد و باری
کند و هیچ شکار دیگر نکند بجز آهوبچه والله اعلم **باب بیست پنجم**
در صفت شنقر آورده اند که شنقر جانوری با حشمت و تمکین است
و آن لایق دست پادشاهانست و آنرا عزیز دارند و ازوی
کم است کریختن مکر امیر شکارش بدخوی کرده باشد و بد فعل
که بوقت شکار آواره شود اما امیر شکار اکر اهل باشد بچهار
اورا بطلب شکاری برد و اکر بکیرد خوب و الا آنرا بجو اند
واجابت کند تا بپاید **باب بیست ششم** در صفت شیر کنجشک
نقل است که شیر کنجشک را چنان آموزند که بوقت شکار

کور براند و دور از وی برود و بر چشم کور چسپد تا آن زمان که
سوار بوی رسد و آن را بگیرد اما اصلی ندارد آنچه خلاصه شکار است
باز و چرخ و شنقر و شاهین بود و پادشاهان اینها را
بدست گیرند اما مرغان کوچک بجهت بچگان و شاهان باشند
که خورد شکار زند همچون ترمتای و باشه و پینگک و شیر گنجشک

باب بیست هفتم در طعمه جانوران بدانکه جانور دار در رعایت
جانور باید که تقصیر ننماید و یکزمان از وی باید که غافل نباشد
و قدر طعمه او را بداند و لاغری و فربهی او را احتیاط
کند اگر فربه باشد و خواهد که او را بکار آورد و گوشت کمتر دهد
و اگر خوشخوی و رام شده و لاغر باشد او را فربه کند غرض
که معرفت بدین صورتها که رفت داشته باشد و جانور دار
در اوایل که جانور بکار در می آورد باید که بداند که بلاغری بکار

میاید آورد یا بفربهی غرض که مقدار طعمه جانور و وقت او شناسد
که هر جانور که باشد زیاده از سه درم گوشت ندهد یکنوبت که
عبارت از بیست و هفت مثقال باشد و باید که گوشت فربه
پاکیزه باشد چنانچه در ان پی و رگ و استخوان نباشد و گوشت
صافی همین مقدار بجانور میدهد خواه گوشت مرغ و خواه
گوشت گوسفند و اگر جانور بزرگ باشد طعمه زیاده حاجت
نیست چه از بزرگ و کوچک را در طعمه چندان تفاوت نیست پس اگر
جانور فربه باشد و خواهی که او را بکار آوری لاغر یعنی از
طعمه او کم کن تا سه روز و بعد از ان با نیمه اول یعنی پانزده درم
مقرر و او را پشت حمل کند یعنی بر دست میگیرد تا خویشتن
از آثار پاک کند و طعمه در حوصله او نماند بعد از ان او را [illegible]
ببندد تا آسایش یابد و دیگر پاره بر دوش نشاند تا گوشت بکار برد

وقوتش باشد و چون شکره بکار آمده باشد و مطیع شده و صید
میکند و خواهی که او را باز حد خود بری بتدریج طعمه باز حد اول
برد و مادام که بموجب او را طعمه دهد و بشب رعایت کند
و نگاه دارد تا جانور بدخو نشود و اولی آنست که جانور را
چون گوشت بجانور میدهد بیکنوبت ندهد و پاره بگذارد
بعد ازان که جانور گوشت خورده باشد احتیاط نماید اگر محتاج
بزیادت دادن باشد بدهد و الا نه غرض که احتیاط ازدست
ندهد چه گوشت زیادتی بجانور دادن فایده میندهد و باشد
که بزحمتی باز گردد و چون اندک خورده باشد گوشت در حوصله
او راست نشیند چه جانور از غایت حریصی گوشت بتعجیل بخورد و در
حوصله او راست نشیند و ازان بزحمت رسد و چون جانور شکار
کند او را بزودی گوشت ندهد و از صید برگیرد و رها نباید کرد

تاموی

تا موی بر میکند و بدان مشغول باشد تا آسوده گردد و دم
زدن او کم شود پس او را بتدریج بدهد تا بزحمتی بوی نرسد و ازانجا
احتیاط کند جانور را که بر خود است و شکاری که حق تعالی
از روی حکمت در طبیعت او چنان آفریده است که موی و پر
ازان باز نکند و گوشت نخورد مقصود آنکه آسوده شود و نیز ازین
سبب که در حلق جانور دو سوراخست یکی راه طعمه و یکی راه نفس و در
تمامت حیوانات چنین است اگر جانور گوشت بتعجیل خورد
از غایت حرص شاید که پاره دران مجری افتد که راه نفس است
و جانور تباه کند و اگر گوشت بدان مجری افتد که راه نفس است
چاره آن آنست که میلی مجوف از مس ساخته باشند و در آن
سوراخ کنند و نفس بار کشند تا همان بکر بیرون آید و الا خطر تمام
داشته باشد و بسیار جانور باشد که آن را گوشت خانگی نسازد

وچون بخورد باد در شکم او افتد و بهترین گوشت که جانور را
دهند گوشت کبوتربچه و بچه پرستوک و گوشت کبوتر است
و گوشت عقعق بجانور نمیباید داد که مناسب نیست و آورده اند
که گوشت اتنخت و گوشت کاو نمیباید که قطعا بجانور دهند
هرچند که پیش بعضی آنست که گوشت کاو جانور را اسهال
میکند اما نادانسته گفته اند چه اسهال از برای ناگواری گوشت
کاو است و امتلا در جانور پدید می آید و هرچند که جانور تن درست
باشد باید که چون گوشت باو دهد تا شکم جانور براند و موی
سر و گردن و پر بال مرغ غیره با گوشت باید داد تا شکم جانور
پاک کند و روده او پاک گرداند و علتی که در شکم و روده
باشد زایل گرداند **باب هشتم** در آزمودن مرغان که تن درست شده
یا بیمار خاقان پادشاه ترک چین گوید که چون خواهی که بدانی که مرغ تن

درست

درست یا بیمار سه روز او را گوشت موش مسلوخ باید داد
که بعد از سه روز تریاک خالص در گوشت کند و بدهد تا بخورد
که اگر عیبی یا علتی داشته باشد ظاهر شود **باب نهم**
در آزمودن و بکار آوردن اول صیاد باید که چون جانور بدام
افتد او را باحتیاط ساکن از دام بدر آورد و چشم او را باحتیاط
بدوزد تا جانور زحمت نرسد و در دوال پای او نهادن
نیز ملاحظه نماید بعد از آن دوشانیدن و اگر جانور سخت باشد
او را شب پاس میدارد و ساکن چشم او باز میکند و در آن
حالت که چشم او باز میکند بتدریج باز میکند و جانور دار بسیار
در چشم جانور نگاه بکند که جانور از آن متیر سد و آن با عادت
کند و جانور را از دود آتش و گرد و غبار نگه باید داشت
و در رهگذری کم گذرد باحتیاط تردد میکند که مبادا بدیوار

یا چیزی دیگر آید و پر بشکند و گوشت چنان بوی دهد که مادام حریص
باشد و او را در میانه روز چاشنی میکند تا ترس از وی برود
و با جانور دار انس کرد و بتدریج او را بیازار و در راه گذار
مردم و کوچه آهنگری ببرد و نزدیک اسب و سگ و دیگر
چهارپای همچنین و گوشت از پشت اسب میدهد تا چون بکار آید از این
چیزها نترسد و چون خواهد که جانور را بخواند در اول او را چند روز
ریسمان پای باشد و میخواند و باید که جانور را سه روز اول
بگوشت بخواند بعد از آن بمرغ و چون جانور نزدیک آید و طلبد
که جانور گوشت از آن میخورد بر زمین بنهد تا جانور بدان خو کند
که بر زمین میباید نشست و اگر نیز بصید براند هم بر زمین نشیند
و بر بالا نرود و چون تعلیم تمام داده باشد بعد از آن او را
بشکار برد و بپراند و از این صنف جانور پرانیدن ایشان

نوعی

نوعی دیگر باشد و در اول که شکار کند او را سیر میباید کرد و تا
پنج شش نوبت که شکار کند او را سیر میباید کردانید و چون تمام صیاد
شود بعد از آن او را بشکار برد و بپراند تا شکار میکند و هر
چند روز آزاد البته میباید خواند تا گوشت از آن بخورد و وقتها
مرغ نیز بد البته بندد تا حریص گردد و خواندن فراموش نکند
و هر وقت که او را بشکار بری و نیکو گیرد او را سیر میباید
کرد اما اگر دور پراند و دیر گیرد گوشت نمیباید داد تا زمانی
که یکی بکو بگیرد آزمان او را سیر نکنند چه اگر بکند و نوبت
چنین کرده باشی جانور سعی تمام در زود گرفتن کند و باز
را در اول که می پرانند بدراج و تیهو میباید پرانید در آخر
روز بعد از آن بخر گوش مقصود از این جمله اگر شکار گرفت
مبارک او را سیر کنند و الا بر زمین نشیند و او را بخوانند و سیر

کند والله اعلم **باب سی ام** در بدخویی باز وانکه چون کم شود چگونه
اورا طلب کند هرگاه باز بدخویی کند از حمل ناکردن جانور دار باشد
اورا بقاعدهٔ اول حمل باید کرد تا بعادت خود رود واگر نه
بواسطهٔ حمل ناداشتن بود شاید که از علتی اندرونی باشد احتیاط
آن میباید کرد و مدارا کردن واگر بواسطهٔ بی اشتهایی باشد اورا
سبب خلطی اندرونی بود واحتیاط آن میباید کرد و مدارا کردن
و باز را پارهٔ نمک کانی چند پیچیده با گوشت میباید داد و
مدارا کردن تا اگر علتی باشد قی کند و معده پاک کند یا آنکه پارهٔ
چوب وج در میان اندک مویی نهد و بدهد یا آنکه پاره گوشت
باریشهٔ مهک خرد بکوبند و در کیسه کنند و یکشب رها کنند روز
دیگر آب صافی کنند و چند پاره گوشت گاو در آن افکنند
و به باز دهند تا اسهال پیدا کند یا نوشادر و زنجبیل خرد بکوبند

و در روغن گاو بجوشانند و بگذارند تا سرد شود و باز را بدان حقنه کنند
تا آلودگی که باشد دفع کند و نیک گردد و چون باز بشکار برآید
و از نظر غایب شود از جایی بلند آنرا طلب کند و احتیاط
نماید که آواز کلاغ از کجا می آید و کجا جمع شده اند از آنجا که
مجتمع شده باشند و آواز میدهند تفحص نماید و چون بطلب
باز رود جمعی با خود همراه کنند و در سوراخها و شکافها و کوه
و میانه درختان اورا طلب کنند و اگر زنگله در پای داشته
باشد گوش میدارد تا از کجا آواز زنگله بشنود و باز دار باید
که مادام کبوتری زنده یا کشته با وی باشد تا اگر باز اجابت
نکند بآن کبوتر آنرا بخواند که البته اجابت کند و اگر کبوتر سفید
باشد بهتر چه باز با و مایلست از دیگر مرغان **باب سی و یکم**
در تدبیر باز که شکار نکند و از پی شکار نرود و این از غایت فربهی

دو ازده. ٩

باشد یا انکه دیر بود که شکار نکرده باشد یا انکه بسیار شکار
پرانده باشد و یا شکار کرده و طعمه نداده باشد و هر یکی را ایجای خود
مداوایی هست اکر از غایت فربهی باشد چنانکه ذکر رفت طعمه
او کم کنند و بتدریج او را بکار آورد و اکر بواسطه شکاری یا انکه
بسیار پرانیده و طعمه نداده باشد وظیفه آنست که روز شکار
آنرا کرسنه دارند و از نزدیک آنرا ایجانور پرانند چنانچه البته
بکیرد او را سیر کردانند و یکدو نوبت چنین کنند اکر مثل
کبوتری یا دُراجی حاصل کنند و بپرانند و باز از پی او رها کنند
تا بکیرد چنانچه فهم کند که از دست آدمی پریده است نیک باشد
و اکر باز را دلیری نباشد و ازین واسطه از پی شکار نرود کبوتری
بکیرد و قدری سرکه کهن درکلوی او ریزد و او را بپراند چنانکه سرکه
در عروق او رفته باشد بعد ازان او را بکشد و بیازدهم تا

باشد و اکر ازین یاده مداوا خواهد در زمان شکار دو سه پاره
کوشت را بشراب کهن تر کند که دلیر کردد و بغایت در شکار
حریص شود والله اعلم **باب سی و دویم** در تدبیر باز پرانیدن و
اوقات شکار بدانکه در هر موضعی و هر وقتی نشاید باز را
رها کردن اکرچه صید نزدیک باشد چه خطر بسیار باشد از
فوت شدن باز در کنار دریا و جوی بزرک و بیشه و جایی که درخت بسیار
باشد یا باد آید نشاید باز را رها کردن و چون وقت و موضع
رعایت کنند هرکز کم نشود و اکر بخلاف اینها باشد که ما یاد کردیم
شاید که بپراند و از وقت سحرگاه تا آخر تمام کی شکاری خورش
جوید در طلب شکار باشد و چون بشکاری رود داند که شکار
کجاست احتیاط کند که عقاب کجا هست و از انجا شکاری طلب
نماید **باب سی و سوم** در تدبیر جانور بدست آوردن چون از

دست برود هر جانور که از دست بدر رفت چون پرواز میکند و بلند میشود و پر میفشاند غالب آنست که خواهد رفت و آن نیز از دست رفت حالی از تو کناره گرفت و روی بگوشه نهاد اما چون که از دست رفت از پیرامون بدر رود و گرد جانوردار میگردد امید چنانست که بدست باز آید و بهر تقدیر که هست جانوردار باید که آواز میدهد و دالبه میجنباند و بر زمین می اندازد و اگر مرغ زنده داشته باشد می پراند و دور می اندازد تا مگر اجابت کند و باز آید و حال آنکه جانور که چنین میکند یا از فربهی با فراط باشد یا آنکه او را از دوشینه چیزی در حوصله باقی مانده باشد و فربهی از بغل و چشم باز میتوان دانست چون فربه گردد گوشت را با حتیاط میباید داد و کم کند تا بحد خود رسد و باعتدال آید و چون

و چون پرواز گرفتن عادت کند باید که زمان پرانیدن دنبال او میدوند آورده اند که جانور در زمان کشتن چندان التفاتی بدالبه و جانوردار نکند باید که در آن زمان پاره زرنیخ سرخ با گوشت بجانور دهند تا شهوت او بشکند و از رفتن باز جانوردار ایمن باشد و علامت رفتن جانور آن باشد که چون جانوردار نزدیک او رود برخیزد و بگریزد و از حکماء هند نقل است که در ولایت ایشان که بیشها و شکار بسیارست چون هنگام گرز ایشان برسد باز را رها کنند تا در بیشه رود و آنجا بسر خود گرز کند و چون تمام پرها بر آورده باشد بآن حوالی روند و دام نهند و اگر توانند دیگر ایشان را بگیرند العهدة علی الراوی والعلم عند الله الملک العلام

باب سی و چهارم

در بیان گرز و طعمه او و بکار آوردن بعد از گرز

آورده‌اند که دران زمان که موسم گرز باشد خانه گچ سفید نیکو
پاک مهیا کنند که دود و غبار درانجا کمتر باشد و کسی بر بام
او تردد نکند که خاک فرو نشیند و بر در آن خانه غوغا و غلبه نباشد
و دف و نای و سرود بطریق اولی که مبادا باز از آن رمد
و خود را بچری زند و پرها بشکند و باید که مرغ خانگی دران
نزدیکی نباشد بواسطه آنکه شپشی چند در مرغ هست که چون بر باز
نشیند فربه نگردد و بمضرت رسد و از گرز نیک بدر نیاید و چون
باز را بگرز خواهد بست باید فربه باشد و منسر و مخلب اورا
کوتاه کنند و آورده‌اند که دنبالش را میباید کند تا زودتر باز
آورد و ریحان پیش او ریخته باشد و ظرفی پر آب مادام آنجا
نهاده باشد و جایگاه او مادام آب زده و نم کرده باشد
و گوشت گنجشک اگر بدست آید و بدهد نافع باشد و چون هفت روز

همین

همین گوشت داده باشد و ریمه او نیک باشد سه روز دیگر گوشت
مرغ بدهد و یک هفته یا ده روز گوشت با شیر خر و شکر طبرزد آمیخته
میدهد و اگر هر روز او را گوشت از نوعی از انواع مرغان دهد بهتر باشد
و بحریصی خورد و آورده‌اند که بهترین گوشتی که در گرز بجانور میدهند
گوشت زرده است که بعربی آنرا صفنه میخوانند و باید که پیه از آن
کرده باشند که زود از گرز بدر آید و فربه شود و زودتر پر باز آرد
و همچنین زرده اگر بروغن کنجد چرب کنند بهتر باشد و گوشت شغراق
هم نیکوست و گوشت موش دشتی بروغن بنفشه تر کنند و بدهد که
نافع باشد و پر زود بیفکند و باز رساند و در میانه گوشت گاو فربه
دادن مناسبت باز را فربه کند و پرها بر آورد و نیکو باشد و بهر وقت
که خواهد که جانور چند از دو باز آورد مار آبی بدست آورد و چهار
انگشت از طرف سر و چهار انگشت از طرف دم او چند از دو پاک کنند

وبشوید وبآفتاب خشک کند وبکوبد وبیزد وقدری ازان
گوشت باشد وبجانور دهد که بزودی پر میندازد و نیکو باز آورد
واگر نخورد با گوشت بگلوی جانور فرو ریزد واگر ماهی زنده دریابی
جانور اندازد تا خود اورا بکشد وبخورد سخت نیکو باشد واگر غده
که نزدیک حلقوم گوسفند باشد بجانور دهد سخت نافع باشد
وفربه گردد و پر زود میندازد واگر همان غده را نخورد اورا بآب
خشک کند وهر هفته اندکی ازان بگوشت پراکند وبجانور دهد
نیک باشد واگر ماهی تازه بدست آید وبجانور دهد مفید باشد
آورده اند که اگر تعجیل نباشد واز آنچه یاد رفت چیزی بجانور
ندهد بغیر از گوشت تا بوقت خود پر میندازد و باز آورد بهتر باشد
وبهترین گوشتی باز را وتمامت جانوران بچه کبوتر وبچه پرستوک
وبچه گنجشک بروغن چرب کرده است وهر آن گوشتی که گرم وتر

باشد بهتر باشد وچون وقت آن باشد که آنرا از گرز بدر آورند
هیچ شک نیست که بسیار فربه شده وپیه بسیار داشته باشد اورا
بتدریج باز حد خود میباید آورد که شکار کند وبهترین
تدبیری کم پیه او گداخته شود آنست که گوشت بز را پاک بشوید
تا هر خون که در او باشد برود وبباز دهد که پیه بگدازد ولاغر شود
بی آنکه زحمتی بوی رسد ونشینه باز را بگل تر میباید اندود که بران
نشسته باشد خواب چنانچه شرط است نتواند کرد وپیه نیز بگدازد
ولاغر شود بعد از آن که بحد اعتدال آید چند روز آنرا ابد البه
بخوانند وپس از آن آنرا بشکار برانند که خطا نکند ان شاء الله تعالی
باب سی وپنجم در استدلال امراض پوشیده چون از هر دو
سوراخ بینی او رطوبت میرود وعطسه بسیار میکند وچشم فرو گرفته
نشان آنست که از دود برنج آمده است وچون چشم می افشارد

آب ازان می آید نشان طرفه است وچون چشم او سرخ شود
بر برکهاش خشکی ظاهر شود وسرخ کون بود نشان رمد باشد
وچون از دهان او رطوبت بیرون آید واز چشم او آب نشان
زکامست وچون چشم فرومیکیرد وپایی مینهد ویکی برمیدارد و
بمنقار برمیکند سرما یافته باشد وچون دهان کشاده است
وزبان از دهان بیرون انداخته وچشمها بیرون خزیده کرما
یافته وچون ملازه سیاه سفید شود مخرج آفار تنک کردد نشان
خوره است وچون باز دهان کشاید همچنانکه مرغ خاکی سر میجنباند
وزبان بیرون انداخته وچون اورا بردست مینشانند همچنانست
بلکه زیاده ترمیشود نشان نقرس است وچون لرزه براو افتد
ساعتی روی بدیوار میکند نشان نقرس است وچون مخلب می بجهد
وسینه برزمین میزند وطعام نمیخورد نشان نقرس است وچون

میان ساق وکف پای آماس کند وشیر ازشکم میکند نشان آنست
که کرم بزرک دارد والله اعلم **باب سی وششم** در فضلات که
از مرغ جدا میشود که هریک دلالتی برعلت میکند بدانکه نه
چیز از مرغ بدر می آید که دلالت برعلت میکند اول آب که از چشم
او می آید چون خاشاک دراو افتد دوم آب که از منقار می آید
بسبب حرارتی که باو رسیده باشد یا دودی سیوم رطوبتی
که میندازد چهارم قی که میکند چون ناکوار باشد پنجم پرکه می افتد
ششم آفار که بعد از هضم طعام می اندازد هفتم عرق هشتم
روغن که از مشام او بیرون می آید نهم چون سوسه که در سر اطفال
میباشد **باب سی وهفتم** در استدلال از آفار مرغ وامراض
او زردی آفار دنبال تعجیل برداشتن وصید مرغ آبی کردن
دلالت کند بر تنکی مخرج بول وبعضی کویند دلالت کند بر سنک

وچون آفار بر افکنده باشد دلیل حصی بود و آن رنجی است که در
مخرج بول پیدا شود و از پیش تقریر کرده شد وچون آفار سبز باشد
و بچکید بگر بوسته و آب می آشامد و منقار و بنال بسیار
میکیرد و مخرج بول تنگ شده است وچون آفار سفید است که
بزردی میگراید و سیاهی با او آمیخته است و غلیظ است دلیل
ناگواری است وچون سفیدی و سیاهی آفار یکسان باشد
و سفید و خشک باشد دلیل بر علتی دیگر باشد وچون در آفار
خون باشد و زردی دلیل بواسیر بود و اگر دران با تدریم بود
دلیل رنج شکم باشد وچون سبز رنگ باشد نشان هلاکت
و ما نشان این امراض در اینجا یاد کردیم و در قسم دوم معالجه
آنها یاد کرده بتوفیق الله تعالی قسم دوم در ذکر امراض خواهیم
جانوران و ذکر علاج هر مرضی و آن مشتملست بر شصت و چهار

باب باب اول در صفت دما باز و علاج آن باب دوم
در طرفه و مداوای آن باب سیوم در معالجه درد چشم باز
باب چهارم در مداوای کام و نزله که بباز رسد باب پنجم
در نزله و علاج آن باب ششم در علاج زکام در زمستان
باب هفتم در علاج پیده باب هشتم در معالجه سرما
باب نهم در تدبیر گرما باب دهم در علت حصی
و مداوای آن باب یازدهم در علت حصا و مداوای آن
باب دوازدهم در علاج ابتدای علت حصی و حصا باب
سیزدهم در علت حرق و مداوای آن باب چهاردهم
در علت خوره که در سر پیدا شود و مداوای آن باب پانزدهم
در آکال که در شکم باز پدید آید باب شانزدهم در علاج آنکه
که در بر افتد باب هفدهم در علاج ربو باب هژدهم

در مداوای علت باد نفس باب نوزدهم در علاج بادکه در
سر او پیدا شود باب بیستم در معالجه صدمه باب بیست یکم
در بادکه در جناح افتد باب بیست دوم در بادکه در پشت پیدا
شود باب بیست سیم در علاج بادکه در همه اندام متفرق شود باب
بیست چهارم در علاج درد پشت باب بیست پنجم در سستی
دنبال باب بیست ششم در بادکه در سوراخ مبال افتد باب بیست هفتم
در علت انقباض و مداوای او باب بیست هشتم در علت
عشاوه و مداوای او باب بیست نهم در علت درد جگر و مداوای او
باب سی ام در علت کرم که در شکم و زهره باز افتد باب سی و یکم
در علت شکم و مداوای او باب سی و دوم در علاج کرم که در علف
دان افتد باب سی و سوم در علاج کرم که در مقعد افتد
باب سی و چهارم در علت بواسیر باب سی و پنجم در علاج شقاق

که در پای پدید آید باب سی و ششم در علاج درد ران و ساق
باب سی و هفتم در علاج نقرس و مداوای او باب سی و هشتم
در علاج آزاری که بکف رسد باب سی و نهم در افتادن مخلب
و شکستن آن باب چهلم در علاج شپشه باب چهل و یکم
در بر کندن بی علتی باب چهل و دوم در علاج کردن پر و کج رستن او
باب چهل و سوم در کج کردن پر و کج رستن او باب چهل و چهارم
در تدبیر باز آوردن دنبال باب چهل و پنجم در علاج مجروح شدن باز
باب چهل و ششم در علاج ریم کردن باشه و کف انگشتها باب
چهل و هفتم در معالجه نمله باب چهل و هشتم در داروی قی و اسهال
که بباز دهند باب چهل و نهم در علاج گوشت بر افکندن
باب پنجاهم در مداوای دود که بباز رسد و علاج کلاغ
یعنی جوشیدن دهان باب پنجاه و یکم در علاج شجمه و مداوای او

باب پنجاه و دوم در تدبیر ناگوارندگی طعام باب پنجاه و سیوم
در علاج آماس باب پنجاه و چهارم در تدبیر بد دل شدن باز از صید
باب پنجاه و پنجم در تدبیر فربه کردن جانور باب پنجاه و ششم
در تدبیر لاغر کردن جانور باب پنجاه و هفتم در علاج ترو تل
کردن آب از چشم باب پنجاه و هشتم در صفت گوارش جانوران
باب پنجاه و نهم در علاج کاهش باب شصتم در علاج
ناسور باب شصت یکم در علت لقوه و مداوای آن باب
شصت و دوم در علاج برالعینی تشنج باب شصت سیوم
در تدبیر گوشت خطا فرو بردن باب شصت چهارم در معالجه
باز درست از بیمار و بانگ بسیار کردن باب اول
در صفت دماء باز و علاج آن علامت دماء آن باشد
که باز سر فرو افکنده باشد و بن گوشها و بن بالها فراهم آورده

بود و نفس آهسته و اندک زند و آفار که انداز د سبز باشد
علاج بگیرد قدر دو دانگ آزافارش در سه پاره گوشت
میش کند و چون از روز یک ساعت بگذرد بیاز د بدهد تا بخورد
و باز را بر دست نشاند تا پیخال بیندازد بعد از آن شبت در آب
بپزد و در طشتی کند و در پیش باز نهند تا بخار آن شبت پخته
بیاز برسد بعد از آن هیچ بیاز ندهد تا نیمه روز اگر به شود
نیکو و اگر نه علاجی دیگر کند بگیرد کندس و صبر و نوشادر
سفید و زرنیخ و زرنخ چپیل چینی از هر یکی بقدر نخودی و پاره سنبل
و هر یکی جدا گونه بکوبد و باهم بیامیزد و همه را در روغن گاو بیامیزد
و فرو گیرد تا سرد شود بعد از آن آزا به قسم کند و باز را روزی
بگذارد تا سخت گرسنه شود بعد از آن آن داروها با شش پاره
گوشت بیاز دهد تا بخورد و اگر بدین به نشود علاجی دیگر بستاند

کندر ط

عدس را و پوست از او باز کند و بکوبد و بپزد و قدری از
سویس آهن که سهاله گویند بروی افکند و با انکبین سفید بریشد
و در میانه گوشت سه روز پیوسته بیازده تا بخورد نیکو شود
و این عمل سلطان سبکتکین است اما علاجی دیگر از سلاطین
روم منقولست که بجهت دماء بخت که در باز پیدا شود و بخواهند
که هلاک شود چنین فرموده اند که بگیرد قدری فانید سکری و پیز
گوسفند و با قرنفل کوفته بر گوشت لطیف آمیخته بیازده هد
تا بخورد اما اگر و زبد ها و یک روز نه دیگر اشکره داران
ترکان فارس در خدمت زنگی بجهت دماء کرده اند و گفته اند
که بگیرد تربی بزرگ و در وی سوراخی بکند و اندرون سوراخ
فراخ باید کرد و روغن گاو در وی کند و در آتش نهد و سر
سوراخ بخمیر بگیرد تا آن ترب بپزد و روغن در وی بجوشد

وفرود

و فرود آورد از آتش و بگذارد تا سرد شود و قدری از آن باز
دهد تا بخورد و اگر بخورد بگوشت بمالد تا بخورد و بسیار سیرش
نکند تا تمام از این روغن بوی گوشت بخورد شفا یابد اما دماء
شاهین و باشه ایشانرا علاجی مخصوص است بگیرد قدری صابون
و بگدازد و بعد از آن شیر زن سه روز بدهد تا بخورد و بعد از آن
قدری گوشت نازک با زنجبیل چینی و شکر طبرزد بدهد تا بخورد
و صابون گداخته بدهد تا بخورد که خلاص یابد تا سه روز طاهر کنند
و هیچ شکار نکنند و هم بدین دو او نیکو شود و فایده دهد و انته
اعلم **باب دوم** در طرفه و مداوای آن چون طرفه در چشم باز
پیدا شود علامتش آن باشد که چشم بسیار بر هم زند و آبی مانند
اشک می آید بلکه بر حدقه فرود آمده باشد شاید که خاری بچشم
او رسیده باشد یا چیزی دیگر که گنجشکی کوهی بگیرد و بکشد و خون او

بچشم جانور کشد که بهتر شود یا آنکه پاره شراب کهنه بچشم او
چکاند و اگر بی آنکه خاری یا زخمی بچشم او رسیده باشد آب
از چشم او می آید خون بهها بچشم او باید کشید و در جای
تاریک باید بست و گوشت کبوتر بزعفران باید اندود که بدها
و در هر ماه سه نوبت گوشت ستور و گنجشک آمیخته کند و بدها
اگر زمستان باشد و اگر تابستان باشد بشکر طبرزد میباید داد
که بهتر شود انشاء الله تعالی **باب سیوم** در معالجه درد چشم
باز علامت درد چشم باز آنست که چشم وی سرخ باشد
بلکه کرده باشد و چشم وی فرو کرفته باشد علاج مغز پرشته
کند و سه روز هر روز یک لقمه از ان او را میدهد و بعضی از
حکما گویند که مغز سر گوسفند بان را پسند است هر روز آنرا
لقمه دهند نافع باشد **باب چهارم** در مداوای زکام

ونزله که باز رسد هر وقت که باز را عطسه آید و چشم بر هم نهاده
باشد و از بینی او آب میچکد و به نشاط نباشد زکام است
علاج آنست که گوی در زمین بکنند مقدار دو گز و دران گو
آتشی بفروزند تا سخت گرم شود و آتش از انجا بدر آورند
و قدری سرکه در انجا ریزند و یک خشت در میان آن گو نهند
و باز را در یک دستارچه سخت بپیچند و بقفا آنرا بر آن
خشت خوابانند تا آن گرمی و بخار بوی رسد و از ان هر
پلیدی که باشد بیرون آید پس از انجا آنرا بیرون آورد
و آنرا سه روز در اپست خشک پیچیده شده نشاند
که بهتر شود علاجی دیگر فلفل سفید و مویز کوهی و سنبل الطیب
متساوی بگیرند و کوفته و بیخته با آب بسرشند و بسر باز
طلا کنند که نافع باشد و از زکام و نزله خلاص یابد والله اعلم

باب پنجم درزسه و علاج آن علامت آنست که عطسه بسیار
کند و آب از بینی و دهان و چشم او روان باشد علاج او آنست
که حلیتت و فلفل مساوی بسایند و با یکدیگر بشراب
ریحانی حل کنند و کام و بینی باز بآن طلا کنند و با قفا
بدارند و آنرا گوشت کلاغ سیاه دهند و بهترین آن
دماغ و چشم کلاغ باشد و اگر به نشود داغ باید کرد
چنانکه پوست نسوزد و همین طلا که یاد کرده شد بدان نهند
باب ششم در علاج زکام در زمستان علامت زکام در
زمستان آنست که هر دو سوراخ بینی و نفس او گرم باشد
و آنرا نشاط کم شود و از چشم او آب میچکد علاج آنست که
فلفل خرد بساید و بحریر بپیزد و اندکی از آن در سوراخ بینی او
افشانند و مرغی که در اعضای او پی بسیار باشد پیش او

اندازند تا بقوت تمام او را مخلب و چنگال از هم بدرد تا
ماده روی باز نشیب کند و آن علت از وی زایل شود
باب هفتم در علاج پُدده علامت شده آنست که
می پیچد و چشم فرو میگیرد و گردن را کج میکند و پنجه در دست باز
دار فرو میبرد و پُدده از رطوبت پیدا میشود یا از صدمه مرغی
که بوی آورد یا از مردار یا از بسیاری خون باشد و چون شده
پیدا شد تعجیل کند در فصد کردن از زیر بغل خواه از جانب راست
و خواه از جانب چپ آنجا که بزرگتر نماید و فراختر آنمقدار
که او را تحمل باشد خون برداشتن تا زیان واقع نشود **باب هشتم**
در معالجه سرما علامت سرما آنست که هر دو جناح باهم آورد
و پرها و اچیده میکند و گردن فرو می افکند میان هر دو
دوش و یکپای بر زمین مینهد و یکپای بر زمین نهد و دیگری

برمیدارد و خود را بسیار می افشاند و چشم را نیمه فرو گیرد
و دهان بسیار از هم باز میکند بدانکه اصل این علت از
باد است و مداوای او آنست که او را در دستارچه پیچند
و پشت او را در آب گرم نهند چنانچه بخار بدر دستارچه و
اعضای او برسد تا عرق کند پس او را بیرون آورد
و زمانی بگذارد و بعد از آن اندکی گوشت بدهد که بهتر شود
علاجی دیگر آنکه سنگ گرم کنند پس پاره شراب بران ریزد
و بعد از آن پشت او را بدان سنگ باز نهند تا بخار باعضای
باز رود و اندکی عرق بکند نیک شود و الا روغن باخاص
در دهان او چکاند و اگر نشود در آب فرو برد و قطره در
حلق او چکاند و اگر نشود در آب فرو ریزد و قطره در حلق او
چکاند و گوشت بچه کبوتر دهد و خون بچه کبوتر با دل و جگر

بدهد تا بخورد که نافع باشد والله اعلم **باب نهم** در تدبیر
گرما علامت گرما آنست که باز پوسته منشر کشاده باشد
و نفس میزند و بالها از هم کشاده میدارد و چشمهای او گویا
بیرون خواهد افتاد و موی تن بر خود گرفته باشد و طعمه کمتر از
عادت خورد و تنش سست باشد و موی قفا از هم گشاده
باشد و پر کار فرو گذارد و بیمار شود علاج او آنست که گاه
سر خر هم کوفته کنند و مقدار دو مشت کاه گندم با وی بیامیزد
و قدری آب در آن کند و بر سر آتش نهند تا بجوشد و پخته
شود و بر سرش چیزی تنک بپوشانند چنانکه اگر باز بر سر آن نشانند
باز فرو رود و دو سه نوبت بدین موجب میکنند بهتر شود
و باید که باز را در جایی به بندد و قدری کافور با آب آمیخته کنند
و بیازد دهد و نیز در سوراخ بینی او چکاند که فایده تمام دارد

ودرین حالت بازرا گوشت خروس بچه وگنجشک دهد و گوشت
که ده که پی و استخوان نداشته باشد واگر شکر طبرزد با
گوشت آمیخته کند ویا زده بموقع باشد باب دهم
درعلت حمص ومداوای آن هرگاه که نفخ در شکم باز بهم رسد
رودهای او سرد کند وطعام هضم نشود وقولنج اورا
پیدا شود وآفار که میندازد پاره پاره باشد وخشک
ولونش بزردی گراید واین از رنج حمص گویند زیرا که آفار
او از خشکی بنجه ماند وعلامت این رنج آن باشد
که چشمها فرو گیرد وجناح درجناح میمالد وآفار پاره
پاره می اندازد ومترجع میشود واگر این علامت متصاعد
شود حوزه درسر پیدا شود علاج آن ازاقتید باید داد
تا طبیعت او نرم شود واگر پیش ازانکه رنج مستولی شود سپندان

باید

داطم

وهمچنین گوشت وپیه بچه کبوتر یا گنجشک یا قبره یا بچه پرستوک
یا موش کوچک استخوان بیرون کرده افشاند وپاره مسکه
بران اندازد وهمچنین اگر بمقدار لقمه باز گوشت خرگوش در
روغن زیت یا روغن جوز آغاز دهد وبوی دهد لایق ونافع باشد
باب یازدهم درعلت حصا ومداوای آن این علتی باشد
که چون سنگ ریزه از باز جدا میشود واین از دراری باشد
که بوقت شکار درباطن باز رفته باشد تا بوقت خوردن
گوشت دراندرون او جمع شده باشد ودر خانه تاریک
اورا ببندد وسه روز آنرا گوشت موش با مسکه میدهد
وروز چهارم آنرا گوشت مرغ خانگی فربه باید داد علاج دیگر
تخم شبت وتخم کرفس ودانه فلفل وتخم ترب وتخم بادیانج
بمساوی کوفته وبیخته بروغن کنجد حل کنند وشافه سازد

علاج دیگر جگر گوسفند که الحال از شکم او بیرون آورده باشند
و روغن کنجد در آن بمالد و شکر سفید را در آن خورد کنند
و بر آن افشانند و او را از آن دهد تا بخورد علاج دیگر فلفل و نوشادر
کوفته و بیخته بروغن چکاوک حل کنند و شافه سازد دیگر
بیخ مهک خورد بکوبد و در خمره نو کند و آب اندک اندک
بر سر آن ریزد و بعد از آن صاف کند و ثفل آن بیندازد و آن
آب صافی بجوشاند و دیگر از سر آتش فرو گیرد و گوشت
گاو پاره کند و در آن اندازد و ساعتی رها کنند بعد از آن
بدهد تا بخورد و دیگر عسل زرد مقداری بجوشاند و کف آن
بگیرد و بیندازد و مقداری در آن اندازد و چون بقوام آید از
آتش بردارد و در ظرفی کند و چون سرد شود بسر انگشت
اندکی بردارد و در دهان او مالد علاج دیگر قدری شیر خر بیا

بستاند

بستاند و قدری روغن گل بروی افکند و بر سر آتش نهند
پس باز را بدان بخار بدارد تا از آن شیر و روغن یا خاشاک بخورد
و اگر بهتر نشود در میان سر و منقارش داغی باریک کنند
که بهتر گردد **باب دوازدهم** در علاج ابتدای حبس و حصا بدانکه چون
لون آفار سبز باشد و پاره پاره می اندازد و منقار دنبال
خود هر ساعت از خارش میکند نشان آنست که موضع بول
او تنگ شده و علت حبس و حصا از آن تولد کند مسلک
بول طلا کند بروغن کنجد یا روغن زیت یا روغن زنبق چندان مالد
که نرم شود علاجی دیگر نوشادر بقدر نخودی و کندر رومی
و زفت مساوی کوفته و بیخته کند و بعضی بگذارد و بروغن
گاو حل کند و فتیله بر میلی پیچیده بدین دارو طلا کند و او را استعمال
کند و رها کند تا این داروها اندرون در آمده بگذارد و بعد از آن

پرون آورد و طعامی که او را دهند پس روز بروغن زیت آغاز
دهد و بعد از آن بدهد والله اعلم **باب سیزدهم** در علت حرق
ومداوای آن علامت زحمت حرق آنست که باز بانک از گلو کند
و کامش ریش شده باشد و این از گرمی و زحمت کج باشد
که بر سر رسیده باشد و نیز نوعی باشد که از خوره و ریش آنچنان
شود که درین پرها پدید آید و سوراخ میشود بگوشت رسد علاج آنست
که نی پاره بسوزانند و بکوبند و با آب سرد بیامیزد و بنهد تا صافی
شود و با آب رازیانه بیامیزد و گوشت بز فربه در آن افکنند
و یازده سه روز بدین موجب میکنند که بهتر شود و اگر بدین مداوا
بهتر نشود بول و حضری که هنوز او را حیض نیامده باشد
در گلوی باز ریزد نافع باشد و اگر بن پرها ریش شود و مانند
خوره ریش شود موبها را از بیرون آن بکنند و شیر خر در آن بمالد

چنانچه خون از و بیاید سرکه و مازوی کوفته بدان طلا کنند بهتر شود
باب چهاردهم در علت خوره که در سر پیدا شود و مداوای آن
بدانکه چون ملازه باز یعنی کام سیاه باشد سفید شود و طعام نخورد
و مخلب در دهان گیرد و خارش میکند تا خون آلود گردد و از
طعام خوردن باز ایستد علامت خوره است که از حبس تولد
کرده است علاج او آنست که فلفل کوفته و بیخته بروغن گاو
حل کرده بر انجا طلا کنند نافع باشد علاجی دیگر زرنیخ سرخ خورد
کرده در آب بگدازد و طلا کنند علاجی دیگر نوشادر و زرنیخ
و بوره ارمنی متساوی کوفته و بیخته بشیر گاو و روغن کنجد
حل کنند و سه روز بملازه آن طلا کنند علاج دیگر زرنیخ و بوره
ارمنی متساوی و فلفل قدری کوفته و بیخته با عسل بعد از آن که
کف آورد کف بگیرد و حل کنند و ملازه آن باز بدان طلا کنند

دیگر روز بگذارد و بعد از آن دیگر بار او را ببرکه بشوید و ورق گل
کوفته و بیخته بران افشاند و سه روز چنین کند نافع باشد
واگر بدین نشود بن منقار او را از هر دو جانب داغ کند داغ کند
و ملازه نیز بچوب درمنه اگر بهتر نشود همین داغ کند و روغن دانه
زرد آلو و بجای داغ چکاند نافع باشد یا تریاق بروغن زیت
یا روغن کنجد حل کند و در منقار او چکاند و روز دوم در آب
ترب با فلفل سحق کرده در منقار او چکاند نافع باشد **باب بیست پنجم**
در علت اکال علامت این آنست که پر از منقار بر میکند
قدری نوشادر سفید بمقدار نخودی و هم چندان هلیله زرد و ده
دانه اسفندان پاک کرده و هر یکی را جدا بکوبد و بیزد و با
روغن سا میزد و لبس شد و شافها کند باریک و حقنه باز
را بگو شود علاجی دیگر مویز مقشر هفت دانه کوفته کنند

ودرخرقه

و در خرقه تنک محکم ببندد و اگر زمستان باشد در آب گرم نهد
و اگر تابستان باشد در آب سرد و کام باز بدان خرقه بمالد روز
همچنین کند اگر بهبود شود روغن کاو بمنقار او چکاند و بمقدار
یک جوز در حلق او اندازد و آنرا هیچ غذا ندهد تا نیم روز
شود آنگاه او را آنچه کبوتر دهد علاجی دیگر نوشادر و کندس
مساوی کوفته و بیخته بروغن کاو حل کرده شافه پساخته
عمل کند علاجی دیگر بستاند کندس و نوشادر سفید و صبر و زرنیخ
احمر و بچپیل چینی مساوی کوفته و نمک سیاه بمقدار همه
از آن و سه عدد فلفل کوفته و بیخته با عسل کف گرفته بسرشد
و سه روز رها کند و سر آن بپوشد و بعد از سه روز آنرا از روی
میدهد و روزی گوشت کبوتر آنرا میدهد نافع باشد والله اعلم
باب شانزدهم در علاج علت آکله که در پر افتد چه آکله در پر

افتد یعنی جوزه پرها از بن برکند و آنرا ابسر که بشوید و بمالد و بوره
و زنجار بستاند و بر منبت پر افشاند و اگر بهتر نشود نوشادر
و قرنفل و نمک با یکدیگر بسایند و در دهان باز افکنند نافع باشد

باب هفدهم در علاج ربو چون باز را ربو پیدا شود علامتش
آن باشد که چون دست باز دارش نشیند دهان میگشاید و سر
میجنباند و اگر نفس متواتر میزند یا از سردی باشد یا از صدمه
که باو رسیده باشد یا از فرو جست بلغم باشد در شکم علاج او
آنست که کثیرا و صمغ متساوی کوفته و بیخته در روغن کنجد
اندازد و بر کوه اندازد و در دهان باز بمالد علاج دیگر مومیایی
در روغن کنجد حل کند و بباز دهد و روغن سوسن نیز نافع
باشد

باب هشدهم در علت مداوای نفس هر که بادش در شکم
افتد علامت او آنست که در حوصله او باد بدید و بی آنکه گوشت

خورده

خورده باشد حوصله گویی پر است و سر می افشاند و با علت فربه
میشود و دهان او دوسنده باشد علاج او آنست که فانید
و شکر طبرزد و رخپین بکوبد و بباز دهد که نافع باشد افواه اطبا لطیف
بدهی فایده دهد و طعمه و گوشت کبوتر بچه و چکاوک و کنجشک
نیک باشد و اگر باز را زحمت نفس باشد علامت آنست
که منخر گشاده باشد و سر بسیار افشاند و چون بر دست نشسته
باشد دنبال بسیار جنباند و مضطرب باشد و این زحمت یا از
بسیاری دود و غبار باشد که بباز رسد یا آنکه شکاری کوفته باشد
و از آن رنج آمده علاج آنست که آنرا کثیرا و صمغ بگلو فرو
ریزد و قطعا بشکار نبرد و آنرا آسایش میدهد و پاره مومیایی
بروغن سوسن اگر بدهند نافع باشد و اگر پاره چلیشت یعنی
انگشت کنده بدهند تا عطسه چند بکند نافع باشد و پیرامون

نشر و میان سر چوب درمنه داغ کنند نیک باشد و چون بدین
معالجه بهتر نشود دلیل آنست که بسل رسیده باشد آن را روغن
گاو میباید داد و اگر فلفل کوفته در آن باشد شاید و بعد از آن
پاره کند پس برگیرد و بشکند و پوستش بیندازد و مغز او اول
پیش مرغ خانگی اندازد تا بخورد اگر از آن زحمت نرسد بعد از آن
پاره بیاز دهد نافع باشد و کیست یعنی حنظل و نوشادر و
زنگار و زرنیخ سرخ و نمک هندی و زنجبیل چینی از هر یک مقدار
یک نخود و یک دانگ فلفل انجمله بکوبد و بیزد و بروغن گاو
و آب بجوشاند تا آب برود و بعد از آن در رکوه پاره کنند
و بفشارد تا روغن بزیر برود و آنگه بخشش کند و هر بخشی بکنوبت
بیاز دهد و در مدت شش روز یکروز میدهد و یکروز نه و آن روز
که دارو داده باشد کاسه آب پیش باز نهند تا اگر تشنه شود

بخورد

بخورد و آن روز که دارو نداده باشد گوشت مرغ فربه یا کبوتر
بچه فربه میدهد بعد از آن سرگین مردم که بآفتاب خشک
شده باشد پاره باهم چندان شکر طبرزد خورد کرده در میان
طعمه بیاز دهد که بهتر شود و سرگین سگ بروغن کنجد و گوشت
بچه موش کور و موش دشتی درین زحمت فایده تمام دهد و اگر
بدین مداوا بهتر نشود ده روز پیاپی گوشت خوک با مشک بیاز
دهد روز یازدهم زنگار و کندس با روغن گاو و بسرشد و باسه
پاره گوشت آمیخته کند و بیاز دهد و آن را در آفتاب مینهد
یا در خانه که گرم باشد اما باید که دود نباشد و کاسه آب
پیش باز نهاده باشد و اگر بدین مداوا به نشود و لاغر میشود
بدانکه هیچ علاج آن را سود ندهد **باب نوزدهم** در علاج باد
که در سر او پیدا شود علامت این علت آنست که عطسه بسیار

هندی با روغن سوسن یا روغن غار حل کنند و حب سازند
و از گوشت مرغ خانگی احتراز کند **باب بیست سوم** در علاج باد
که در همه اندام پیدا شود بستانند قدری نیل و در رکوه پاره بندند
و قدری کره گاو در دیگی کنند و آن رکوه پاره در آن روغن اندازند
تا بجوشد بعد از آن نیل را از وی باز کنند و روغن یکروز
بنهند و با خاشاک بیارند بده و اگر به نشود دیگر کبوتر بچه
فربه و با نیم درم نیل بکوبد و بوقت نماز پیشین بیارند تا بخورد
و آب صافی در نظر باز بنهند و روز دیگر بامداد از خون کبوتر بچه
او را سیر کنند که نیک شود **باب بیست چهارم** در مداوای درد
پشت علامت درد پشت آنست که چون دست بر پشت بازنهی
متالم شود علاج او آنست که بابونج و خسک و تخم کرفس
و حب اینون بجوشانند به آب چندانکه در هم پخته شود از آتش

فرو گیرد و در کدویی ریزد و زیر آن سوراخ کند بسوزن جوالدوز
و در بالای سر او بیاویزد تا آن قطرات بروی چکد که
نافع باشد والله اعلم **باب بیست پنجم** در سستی دنبال علامت
آنست که سینه و بر میخارد و در ایستادن میل بدنبال
میکند علاج سرکه قدری با نیم چندان آب بجوشانند و اسفنجه
در پای او اندازد یا پاره نمد در زیر دنبال او نهند که نافع باشد
باب بیست ششم در باد که در سوراخ منی افتد علامت او آنست
که باد از سوراخ منی او بیرون آید بی آنکه منقار بگشاید و نفس
بسیار میزند علاج او آنست که صبر و کرویا کوفته و بیخته
بطعام افشانند و بدهند و نوشادر و زرنیخ بستانند و برگ و غز
کنجد برشد و سعوط کند علاجی دیگر خاکستر زرد در آب اندازند
و آب بیامیزد تا صافی شود و آنچه صافی باشد در ظرفی ریزد

ویک کفچه عسل در آن اندازد و باب بیامیزد و کوشت در آن
کند تا طعم بکیرد و بدهد که نافع باشد **باب بیست هفتم** در بیان
انقباض و مداوای آن بدانکه انقباض علتی است که در منخر باز
پیدا میشود چون ریشی و علامت آن انست که خود را بسیار
افشاند و پرهای او تمام چیده شود علاج آنست که دو روز
متوالی او را روغن کاو بدهد تا بخورد روز سیوم دهان او بکشاید
و زبان از دهان او بیرون آورد دو سه قطره روغن کنجد در
بن زبان او چکاند و روز چهارم موشی کوچک پوست باز
کرده و کندش با تخم حنظل کوفته و بیخته چند انکه آن را بسر کاردی بر
کیرند و بدان افشانند و بدهند تا بخورد سه لقمه و در نیمه روز
کوشت بچه مرغ و کوشت میش نافع بود **باب بیست هشتم**
در بیان عشاوه و مداوای آن بزبان فارسی عشاوه را قم کویند

و علامت آن انست که چون چشم او نیک تامل کنی همچون غباری
باشد اما مرد چشم او از دور صافی نماید علاج انست
که کوشت بوم بدهند که نافع باشد و درد شکم را نیز نیک باشد
باب بیست نهم در علت درد جکر و علامت درد جکر انست
که بیشتر پهلوی جانب راست بسیار میخارد علاج آنست که
سفیداب سفید کوفته و بیخته در غذای او کنند و باز را
در خانه که سرد باشد به بندند سه روز همین غذا میدهند
که چون در او نشاط صید پدید آید نشان بهتر شدن است
باب سی ام در علت کرم که در شکم و زهره باز افتد علامت
آن باشد که دایم پر از زهره شکم و ران میکنید علاج آنست که
غذای او در آب انار شیرین اندازند و بدهند تا بخورد علاجی
دیکر بیخ حنظل سفید در پوست موش کوچک که روغن کنجد بدان

برا
انار ترش

مالیده باشند تعبیه کنند و بعد از آن بخر پز او را دهند تا بخورد
که نافع باشد علاجی دیگر سوسن جریر در آب انار ترش
اندازند و آب انار شیرین بپزد و گوشت میش در او انداز[ند]
و او را دهند نافع باشد **باب سی و یکم** در بیان علت
شکم و مداوای آن اگر باز را بیماری در شکم باشد یا گرفتاری
در شکار باشد علامت آنست که آفار او با خون آمیخته
باشد علاج آنست که قدری شونیز نیک بکوبند و پاره صابون
در آن بمالند و بدست نرم کنند انگاه در رکوه کنند و یکروز
در آب اندازند روز دیگر رکوه را در آن آب بمالند و آن
آب گرم کنند و گوشت بروی افکنند و یکزمان بگذارند
بعد از آن بباز دهند شفا یابد علاجی دیگر پوست آهن
که چون از آتش بیرون آورند و بر سندان بنهند آن پوست

جدا میشود نیک بسایند و به عسل زرد بسرشند پیش از آنکه
سرد شود بوی دهند و اگر چند که آورا دو کنند بنشود
و لاغر میشود نشان مرگست **باب سی و دوم** در مداوای کرم
در علف دان افتد علاج آنست که شلغم را میان تهی کنند و بر
سر آتش نهند تا بجوشد بعد از آن فرو گیرند و گوشت پاره کنند
و در آنجا ریزند و بباز دهند که نافع باشد **باب سی سیوم**
در مداوای کرم که در مقعد افتد علامت آنست که بمنقار
پر از خویشتن میکند و رنگ آفار متغیر باشد علاج آنست که ترید
و مویزج کوفته و بیخته در طعام او افشانند و سه روز بدهند
تا بخورد که مفید باشد **باب سی و چهارم** در علت بواسیر علامت
آنست که آفار رنگین باشد و با او خون همراه باشد علاج او
آنست که او را روغن بزر و روغن بنفشه بادام و روغن حبة الخضرا

نیم کرم حقنه کنند که نافع باشد **باب سی و پنجم** در مداوای شقاق
که در پای پدید آید علامت آنست که پای او تبرکد و آماس کند
و زرداب ازان می آید علاج آنست که عاقرقرحا را خورد
بکوبند و با آب بیامیزند و بانجا طلا کنند که بهتر شود والله اعلم
باب سی و ششم در مداوای درد ران و ساق علامت آن نیست
که گوشت نیکو چنگال شواند گرفت علاج آنست که گوشته
حلبه و بابونج با اندکی آب گرم در انجا طلا کنند یا آرد پزی گرم
سرد یکی نهند که آب گرم در آن باشد و باز را بر سر آن نشانند
تا بنجا رسد و رسید به شود و طعمه گوشت گنجشک یا کبوتر بچه
بار وغن بادام تلخ و شکر و فایند بدهند و اندکی و هند
وارند و پرهیز دهند **باب سی و هفتم** در نقرس و مداوای او
علامت نقرس آنست که بر نشیمنه راست نشیند و نتواند نشست

وچون

وچون نشیند لرزان باشد و چنگالها درهم شده و بروی
می افتد و لقمه کمتر خورد علاج آنست که اول گوشت گنجشک بدهند
و اگر آماس در پای او پدید آمده باشد یا با آبگینه یا آهن
آنرا بشکافند تا اگر خون و آب زرد دران باشد بیرون آید
پس صبر سقوطری و صمغ عربی و زعفران و سفیده تخم مرغ درهم
کرده گرم کنند و بپای او اندایند و بر کوه پاره به بندد که نافع باشد
و آورده اند که مرغی فربه بکشد و خون وی با این داروها
بیامیزد و پاره حضض یکی دران کنند و برانجا نهند که بهتر شود
و اگر بچوب مورد همان موضع داغ کنند نیکو باشد **باب سی و
هشتم** در مداوای آزاری که بکف پای باز رسیده باشد
چون باز پای برمیدارد و دنبال بر زمین مینهد و گردن دراز میکند
وچون دست بر پای او مینهند احتراز میکند از آزاری خالی نباشد

یا شکسته باشد و یا رسته است علاج آنست که کندر بکوبد
و مرو دم الاخوین نیم کوفته کند و بسرکه و شراب گرم کند
و همان را روبر پاره کتان انداید و کتان از اچند جای باندازه
انگشتان باز سوراخ کند و بای باز بدان نهند و نیکو ببندند
که نیک شود **باب سی و نهم** در افتادن مخلب و شکستن ران
اگر باز را مخلب بخفته بهر نوع که باشد صبر و حضض کمی
و مرو زعفران کوفته بر انجا طلا باید کرد و بعد ازان اشق و سکر
طبرزد بکوبد و بر پاره پنبه نهد و بر مخلب او بندد که زود با
آورد و سخت شود **باب چهلم** در مداوای شپشه
علامت آنست که شب و روز خود را بمنقار باز میجوید و پرها
بمنقار میکشد معالجه او بانواع گفته اند چه باید کرد تا زمانی
که زایل شود علاج آنست که اگر پاره ریسمان بسیماب بیندایند

برکردن

وبرگردن او بندند تمامت شپشها نیست شود علاج دیگر
انکه پاره پنبه برگردن باز پیچد و پاره بر پایهای او و پاره کلوخ
بر اتش گرم کند و بیرون آورد و پاره شراب کهن را او ریزد
و باز را بر سر آن دارد تا بخار بوی رسد و تمامت شپشها در ان
پنبه روند بعد ازان پنبه بار پستاند و بیندازد علاج دیگر
پاره تخم حنظل در آب نیکو بجوشاند و بعد ازان که نیم گرم شود
باز را در ان نشاند که اندام خود را بدان بشوید که تمام شپشها
بمیرند علاج دیگر درمنه ارمنی خورد بکوبد و در زیر بغل و زیر دنبال
او پراکند و موهای او که تمام بمیرند علاج دیگر روغن زیت بپای
او انداید که شپشها انجا جمع شوند بگیرند و بکشند علاج دیگر
زرنیخ سرخ کوفته بناخن بر گیرند و بر طعام او تعبیه کنند
و سه روز آن را دهند که پاک شود و اگر هنوز مانده باشد

ثم بتقلیه المقعاد در منه رومی کوفته و بیخته در شکم او افشاند اگر تابستان
باشد و اگر زمستان باشد مویز کوهی نیک کوفته کند و حوصل
پرها بر آن تر کند و بعد از آن این دارو ها بران افشاند که پاک شود
باب چهل یکم در مداوای کرم که در پر افتد و پر بهنگام
براندازد آب لبلاب با حور جبار بکوبد و بسر که بجوشانند
و برین پرها مالد که باز آورد و سخت کند و اگر باز پر خود را
میکند و می اندازد و سودا میکند زنخ شرخ با شراب معجون
کند و بر انجا که موی برکنده باشد مالد یا گوشت با آب انار
ترش پر اکند و بدهد یا آنکه قرنفل کوفته با گوشت بدهد آنکه
گوشت در سرکه افکنند و اگر نخورد بعسل میندایند و بدهد تا
بخورد که نافع باشد **باب چهل و سیوم** در مداوای کج کردن و کج
رستن او اگر باز را پر کج شود پیه خرس بر انجا مالد که راست شود

واکر به

واکر پیه خرس نباشد پیه مرغ نیک باشد و بعد از آن که پر
انجا نهاده باشد یکدانه جو فربه در جایگاه آن بنهد و رها کند که
عاقبت پر بدر کند و اگر باز پر کج بدر آورد غالبا از لاغری باشد
او را فربه باید کرد بگوشت کبوتر بچه و گوشت گنجشک یا خرگوش
اگر بهتر شد فهو المراد و الا همان پر بر آب گرم نهد و در رگوه پاره
پیچد دلالت کند که بتدریج نیک میشود و اگر پر بسیار شکند
روغن کنجد در بن تمام پرها باید اندود تا نرم شود بعد از ان
باب گرم بشوید که چربی برود و پرهای شکسته وصل کند که نیک
شود **باب چهل و چهارم** در بیان تدبیر باز آوردن و بال اگر دنبال
بار بکنند و لاغر شود و خواهد که زود باز آورد او را فربه کرداند
تا زود پر باز آورد و طعمه او گوشت بز فربه و گوشت بچه موش
با روغن گاو میباید داد و هر روز گوشت از نوعی دادن بهتر

باشد تا تحریصی خورد دو روز فربه شود و پر باز رسیاند والله اعلم

باب چهل و پنجم در مداوای مجروح شدن باز چون عضوی از
اعضای باز دریده شود همچون علف دان و شکم آن را بسوزنی باریک
نه مدور و چشم بدوزد و گیاهی که آن را موی پری گویند خرد کنند
و بران افشانند و اگر پوست با یکدیگر نمی آید مرغی دیگر بکشند
و پوست آن مرغ بر آن موضع نهند و از هر دو جانب بدوزند
و بر او افشانند دیگر چون کلنگ آن را مجروح کرده باشد
پنبه کاو را نیکو بکوبد و جراحت را پاک کند و همین گیاه بر او افشانند
بعد از آنکه او را بدوزند دیگر خورده پس که در وقت تیک زدن
ریخته میشود سحق کنند و بر جراحت پاکنند نافع باشد

باب چهل و هفتم در مداوای نمله انجیر از درخت باز کنند و شیره
که از و پیدا شود دو سه نوبت بر انجا مالند نافع باشد والله اعلم

[illegible]

باب چهل و ششم در بیان داروی قی هفت دانه مویز کوهی خورد
بکوبد و در میان یکنواله گوشت نهند و نگه دارند که باز بوی آن
نشنود که مبادا نخورد و چون بخورد باز دهند همه اخلاط
و رطوبت قی کند و پاک شود از ان باز بزرگ هفت دانه
و اما از ان نیم باز پنج دانه و هرچه باز چره بود سه دانه و نیم و دیگر
جانور بهمین حساب هرچه بزرگتر بیشتر و هرچه کوچکتر کمتر و چون
دانسته باشد که انچه اخلاط بود همه دفع کرده باشد گوشت
کبوتر بچه یا مرغ فربه یا گوشت موش یا گوشت گنجشک تا بعد از ان
بنشاط آید و بگوشت خوردن حریص باشد و شکار نیکو کند دوم
داروی اسهال چند خواهند که باز را اسهال دست دهد پاره
دنبه تازه نیک باز کند و بعسلی که آتش ندیده باشد بینداید
و بیازد و هم که نیک باشد و اسهال پیدا کند و فایده هم با گوشت

فایده کند باب چهل و نهم در مداوای گوشت بر افکندن
باز جوز بویا و پچپیل و قرنفل از هر یکی دو دانگ کوفته و بیخته در
میان گوشت بباز دهد و اگر نه ایستد شکر طبرزد و پچپیل
از هر یکی نیم درم بکوبد و بیامیزد و سه پاره گوشت تازه بگیرد
و در هر پاره لختی ازین دارو در وی کند در وقت گرسنگی
بباز دهد تا بخورد بعد از ان از گوشت لطیف چند گزیدنی
بباز دهد که بخورد و بکمش بر آید و قی کند و از گوشت بر افکندن
باز ایستد باب پنجاه در مداوای دود که بباز رسد
و علاج کلاغ یعنی جوشیدن دهان چون باز را آب از بینی آید
و از طبیعت گردیده بدانکه بواسطه دود است که بوی او رسیده
باشد علاج روغن بنفشه با شیر زنان آمیخته کند و بگلوی
باز ریزد که بشود و اگر دهان باز جوشیده باشد و ریش

شده پاره زرنیخ سرخ بسر شده و بباز دهد که نافع باشد
باب پنجاه و یکم در بیان علت تخمه و مداوای آن بازی که او را زحمت
تخمه باشد علامت آنست که پر بسیار افشاند و دهان بیا
گشاید و زود باهم آورد و گوشت بحریصی نخورد و نیز اگر خورد در
حوصله او قرار نگیرد و قی کند و رینه که باز می افکند نیک شوانند
افکندن که قوت بهم آوردن نباشد و گوشت شواند گذرانید
و آثار که اندازد همچون اول سفید نباشد و زرد رنگ باشد
و سیاهی نیز به رنگ خود باشد و سیاهی و آثارش سطبر شده
باشد و این زحمت از گوشت بد پدید می آید یا آنکه گوشت بر سر گوشت
بجانور رسد باز دار را وظیفه آنست که زمانی که گوشت بباز
داده باشد تا باز را شکم خالی نشده باشد او را گوشت ندهد
تا بسلامت باشد علاج او چون معلوم گردد که باز را علت تخمه است

آنرا قطعا چیزی نمی باید داد تا زمانی که شکم او بکلی خالی گردد
وازان طعمها چیزی نمایند بعد ازان اندکی مشک یا مصطکی و زنجبیل
وکرویا و دارچینی و فلفل بکوبد و بگوشت براکند و بیازدهد
که نیک باشد علاج دیگر پاره سپندان و زنجبیل و چوب وج
باهم بکوبد و اندکی ازان سه پاره گوشت پراکند و بیازدهد
نافع باشد و چون گوشت داده باشد اورا در جایی خالی
میباید بست تا گوشت بکار برد بعد ازان اورا گوشت میدهند
باید که گوشت در آب گرم کشیده باشد و بوی دهند تا زود
بگذرد و یا کلوخی در جای دیگ پایه نهاده باشد و پخته شده
بستانند و در آب افکند تا حل شود و آبش صافی کرده بعد ازان
همان آب گرم کنند و سه پاره گوشت در انجا اندازند و بیازدهند
و چون بکار برده باشند شامگاه سه پاره گوشت یا انکه دارچینی

و زنجبیل و جوزبویا و دار فلفل همه را بکوبند و در ظرفی آهنین بجوشانند
و سه پاره گوشت تیز دران افکنند و بدهند تا بخورد یا گوشت در شیر
گرم افکنند و بدهند و اگر بسیار قی کند و گوشت در حوصله او
قرار نگیرد پاره افواه الطیب با فلفل کوفته و پخته در میان طعام
بوی دهند نافع باشد باب پنجاه و دوم در تدبیر ناگوارندگی طعام
یکروز هیچ بجانور نمیباید داد تا شبانگاه بعد ازان سه پاره
گوشت لطیف با زنجبیل بدهند که فایده دهد دیگر بیضه مرغ بر آتش
نهند تا نیک پخته شود و زرده او بعسل و شراب ریحانی در
هاون با یکدیگر بیامیزد و در دهان او پالاید و دیگر گوشت
بچه مرغ را بروغن گاو بپالاید و بدهند که بخورد نافع باشد
باب پنجاه و سیوم در مداوای آماس پوست کندر و خون سیاوشان
و حضض یکی درهم بیامیزند و بکوبند و آماس را بدان طلا کنند

باب پنجاه و چهارم در تدبیر بددل شدن باز از صید مگر کلهٔ موش

از آنکه افسرده شود بدهند که دلیر شود دیگر مشک بوزن یک

طسوج بر طعام افشاند و بدهد چنان دلیر شود که هرگز از پی

صید باز نگردد باب پنجاه و پنجم در بیان فربه کردن جانور اگر باز

لاغر خواهند که فربه شود کبوتر بچه که زنده باشد پیش وی اندازند

تا خود بکشد و بخورد و گوشت که میدهد چون بروغن زیت آمیخته

باشد بهتر بود و آورده اند که گوشت مرغ درین باب چندانی

نیست و اگر میدهد اندک بدهد و گوشت بز فربه جوان

بسیار نیکیست و اگر در آب گرم اندازد و بیازد هد زود تر اثر

کند و گوشت موش با روغن گاو نیک باشد و از گوشتها

که میدهد هرچند فربه تر و گوشت سر بزرا اثری تمام دارد و گوشت

سگ بچه و خوک بچه بغایت مفید باشد باب پنجاه و ششم

در بیان

در بیان تدبیر لاغر کردن باز حیلتست کوفته و بیخته بقدر آنکه بسر کارد

بردارد و در طعام مرغ اندازد و ظرف آب پیش نهند تا در

آب رود و خود را بشوید دیگر بچه موش نگهدارد تا بگرسنگی

بمیرد و خورد کنند با پوست و بیاز دهند تا بخورد که هم لاغر کند

و هم بر صید دلیر شود باب پنجاه و هفتم در مداوای نزول کردن آب

از چشم علامت آنست که هر دو چشم او صافی باشد و قطعا

ندانند که آب نزول کرده اما چون دست اشاره باو کنند

و گوشت باو دهند نه بیند علاج آنست که ماهی را بکشند

و خون گرم در چشم او چکانند و جایی گرم تاریک ببندند

و نگذارند که سگ و گربه پیش او روند که او از جای حرکت کند

و گوشت کبوتر زعفران بران مالند و بوی دهند دیگر زهرهٔ کلنگ

با خون کبوتر گرم در چشم او چکانند و در یکماه سه نوبت در شیر خر

آغشته کرده با عسل بوی دهند که مفید است **باب پنجاه هشتم** در صفت کوارش جانوران که طعام را هضم کند و باد بشکند و اشتهای

طعام آورد تخم پوست باز کرده و دارچینی و جوز بویا و زنجبیل سرخ

متساوی نمک هندی نیم مقدار او زعفران چهار یک آن جدا جدا

کوفته و بیخته بعد ازان با یکدیگر بیامیزند و طبرزد سه مقدار آن چون

از صید کردن فارغ شود در طعام افکنند و بدهند نافع باشد

و دیگر آب انار ترش و شیرین بگیرد و چند لقمه گوشت در وی زنند

و باز را ازان سیر کنند که نافع باشد **باب پنجاه و نهم** در مداوای

کاهش این زحمت از گرمی و خشکی پیدا شود یا از سردی و خشکی

علامت او آنست که خاشاک خورد و آب بسیار خورد

و سیر نشود و پنجال راست شود و میکد از دو روز بروز لاغر میشود علاج

آنست که گوشت را در آب نیک بپزد پس بگذارند تا سرد شود و

وشش درم سنگ روغن گاو و جوز بویا کوفته بیاورند و جمله حب

سازند قدر سم و یک روز در گلوی باز افکنند و آز و زهیچ چیز

دیگر بوی ندهد بعد ازان سه روز گوشت میش بوی دهند نافع

باشد علاج دیگر تخم حنظل قدر نخودی و صبر و شکر طبرزد هر یک

قدری کوفته و بیخته سه روز اندک اندک در طعام باز اندازند

و بدهند و گوشت خوک و خارپشت پخته دادن سخت نیک

باشد **باب شصتم** در مداوای علت ناسور علامت است

که باز دم بسیار جنباند و بوقت پنجال انداختن وقعی از وی

شنوی یا از زیر یا از بالا علاج او آنست که روغن جوز سه روز

با گوشت میش بیازده تا بخورد که نافع باشد و اگر بن باز

بیرون آید بروغن گاو حقنه کنند نیکو شود و اگر بن وی بجای

خود نرود پوست انار کوفته و بیخته بر آنجا پراکند تا بجای

خود رود و اگر سوراخ مقعد او گشاده بشکل مانده قطره آبکامه
دران چکاند و به پنبه پاره روغن دران مالد و چرب کند که نافع
باشد **باب شصت یکم** در سستی القوه و مداوای آن این زحمت
باز را از سردی پیدا شود و علامت آنست که همیشه باز سر بر
آسمان دارد و مخلب پیچیده و دم بریکجانب افکند و از پرواز
باز ماند علاج آنست که تنوری بهیزم رزینک بتابد و آتش
و خاکستر تمام بیرون آورد و خشتی درمیان تنور نهند و سیکی
پخته کهنه دران ریزد تا بخار بر آورد و باز را در قباچه بدوزد
و در تنور دران بخار دارد و همچنین عود خام و قرنفل و تودری
سرخ و مصطکی و برنج کلباری جمله کوفته و پخته با گوشت
بچه یا گوشت کبوتر هر کدام که باشد باز را اندک اندک دهد و گاه
گاه گل ارمنی با گوشت بدهد و از گوشتهای سرد چون گوشت

کاو

گاو احتراز نماید **باب شصت دوم** در مداوای علت پر یعنی
تشنج و این زحمت باز را از سردی خیزد و علامت او آنست
که چون باز را بگیرند دام بگسترانند و کج کند و بجنباند
علاج آنست که گوشت کبوتر بچه و گوشت بچه و گل ارمنی
بدهد که نافع باشد علاجی دیگر تخم بنک بکوبد و در رکوه بندد
و در روغن گاو و پیه اسپ بجوشاند پس رکوه از روغن
بردارد و نیک بفشارد و خاشاک بر آن روغن بیاز
دهند که نافع باشد **باب شصت سیوم** در صفت تدبیر گوشت
خطا فرو بردن این علت از آن خیزد که باز را چون بگیرند
کسی از پس باز بگذرد و باز بترسد و علامت آن باشد
که مادام سر می افشاند علاج او آنست که زود آب گرم
در گلوی او ریزد و نگونسار کند تا گوشت بفکند و اگر

سوخته در بینی باز نشانیده



واگر میفکند جاده سازد واز کلوش برکشد واگر شوا اند
برکشیدن باز را در قباچه بپچد وچینکی پرباد بدمد وباز
را بی نگان دران چینک در افکند وکامش آب مویز
بمالد که نافع باشد **باب شصت چهارم** در معرفت باز
درست از بیمار ومعالجه بانک بسیار زدن بگیرد یک
کف گل نم تر و درمیان هردو ران باز بمالد وآنشب
همچنان بگذارد روز دیگر نگاه کند ودست در زیر
شکم باز نهد اگر سست بود بیمار باشد واگر زیر شکمش
سخت باشد وچالاک بود درست باشد اما اگر سست
بود بیمار باشد از گوشت موش وگنجشک وکبوتر بچه
سه روزش سیر کند و روز چهارم تریاق تازه قدری
با روغن تازه بخورد باز دهد وبقدر نیم دانک بوزن فلفل

